

عاشورای دین عاشورای مذهب

(تحلیلی قرآنی - تاریخی)

مؤلف:

مصلح حسینی

آبان ۱۳۸۳ / شوال ۱۴۲۵

عنوان کتاب:

عاشورای دین عاشورای مذهب

تالیف:

مصلح حسینی

موضوع:

بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس)

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ ۚ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۱۱﴾﴾ [التوبة: ۱۱۱]

«خداوند از مؤمنان جان‌هایشان و اموالشان را به بهشتی که خواهند داشت خریداری می‌کند - و آنان در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند، (این) وعده راستی است که او در تورات و انجیل و قرآن بر عهده گرفته است و چه کسی از خداوند به وعده‌اش وفادارتر است؟ پس به معامله‌ای که به آن دست زده اید شادمان باشید و این است کامیابی بزرگ».

﴿التَّيِّبُونَ الْعَبِيدُونَ الْأَحْمِدُونَ الْأَسْلِحُونَ الرَّكَعُونَ السَّجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۲﴾﴾ [التوبة: ۱۱۲]

یعنی: «آن توبه‌گران و عبادت‌کنندگان و سپاس‌گویان و روزه‌گیران و رکوع‌کنندگان و سجده‌آوران و آمران به معروف و نهی‌کنندگان از منکر و پاسداران حدود (دین) خدا، و به مؤمنان همه بشارت ده».

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ.....
«پیشگفتار»	۱.....
«مقدمه»	۳.....
۱- دیدگاه سنتی شیعه امامیه	۳.....
۲- دیدگاه جدید شیعه:	۵.....
۳- دیدگاه بعضی علمای اهل سنت:	۱۰.....
قسمت اول: معصوم بودن امام حسین <small>علیه السلام</small>	۱۵.....
۱- خطای حضرت موسی <small>علیه السلام</small> :	۱۶.....
۲- خطای پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> :	۱۷.....
۳- باز هم خطای پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> :	۱۷.....
۴- ایضاً خطای پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> :	۱۸.....
۵- و باز هم خطای رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> :	۱۹.....
۶- نتیجه گیری غلط از آیه قرآن:	۱۹.....
۷- خطای حضرت یونس <small>علیه السلام</small> :	۲۲.....
۸- خطای حضرت علی <small>علیه السلام</small> :	۲۲.....
۹- باز هم خطای حضرت علی <small>علیه السلام</small> :	۲۳.....
۱۰- قرآن رهنماست:	۲۳.....
قسمت دوم: علم غیب امام حسین <small>علیه السلام</small>	۲۵.....
قسمت سوم: موحدان و تحلیل ماجرای عاشورا	۳۱.....
قسمت چهارم: ریشه های نهضت عاشورا	۳۷.....

- قسمت پنجم: امام حسین علیه السلام و چگونگی رسیدن به سرزمین کربلا ۴۱
- قسمت ششم: ماجرای عاشورا از زبان نزدیکان ۵۹
- قسمت هفتم: منطق یزید! ۶۵
- قسمت هشتم: تحلیل عاشورای دین در قرآن و عاشورای مذهب ۶۹
- قسمت نهم: نقش قرآن و عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله در تربیت نزدیکان ۷۹
- قسمت دهم: عاشورا و حقیقت تاریخ ۸۳
- قسمت یازدهم: دفاع مداحان مذهب و سکوت علمای دین ۸۷
- قسمت دوازدهم: دلایل مخالفین و موافقین در سینه و زنجیرزدن و قمه زنی ... ۹۹
- آثار نبوی: ۹۹
- آثار اهل بیت علیهم السلام: ۱۰۰
- دلایل طرفداران: ۱۰۱
- «منابع کتاب» ۱۰۵

«پیشگفتار»

به طور کلی هر نهضتی که با رؤیا و مسائل فوق بشری درآمیزد، قابل الگوبرداری و سرمشق قرار گرفتن نیست، زیرا انسان‌ها از شبیه‌سازی صحنه‌های آن، عاجز خواهند بود. به همین ترتیب، اگر ما امام حسین را جز انسانی که در برابر ظلم و ستم قیام کرده است در نظر نگیریم، چگونه او می‌تواند برایمان الگو، رهبر، و امام باشد و ابراز احساسات برای شخصیتی به دور از ذهن و خارج از ادراک انسانی، چه هدفی را برای ما - ساکنان این کره خاکی - برآورده خواهد کرد؟

متأسفانه در دورانی بسر می‌بریم که آن نهضت عظیم و حماسه باشکوه فرزندان راستین اسلام و اصحاب صدیق رسول خدا ﷺ را از «اوج» به «حضیض» آورده‌اند، به طوری که روح و هدف و واقعیت آن حرکت از میان رفته و اشک و عزا، مقصد نشان داده شده است. البته نقش تلطیف روحی که ابعاد احساسی این واقعه برای ایرانیان داشته و مظلومیت امام حسین علیه السلام و یارانش و جاذبه اخلاقی و ایمانی آن بزرگان، مورد انکار نیست. چه بسا افراد تحت تاثیر این عوامل، بی‌اختیار اشکشان جاری شود. چنین گریه‌هایی خصوصاً اگر کمالی به بار آورد و یاد خدا را دل‌دل زنده کند، مغتنم است، اما غلط است که صرف گریه، مایه ثواب تلقی گردد و به قصد کسب شفاعت باشد، تا جایی که برخی روحانیون گفته‌اند: «اگر هم اشکتان نمی‌آید تباکی (تظاهر به گریه) کنید».

اگر مداحان دکان‌دار، که بخصوص طی چند سال اخیر پرورش یافته‌اند، دست از حسین‌گوشی برمی‌داشتند و اجازه می‌دادند که آن روحیه مقدس و حماسی کربلا در جان ملت‌ها وارد شود، آن وقت عاشوراهای واقعی تکرار می‌شد و مردم همواره آماده می‌بودند که برای احیای دین خدا و دفع ظلم و استقرار عدالت قیام کنند و البته چنین روحیه‌ای مورد قبول استثمارگران و ایادی خود فروخته آن‌ها نیست.

از این رو منفی‌ترین برداشت‌های تاریخی در مورد نهضت امام حسین علیه السلام صورت گرفته و آنقدر روایات ساخته و پرداخته به میان حقایق آن ریخته‌اند که واقعیت نهضت محو شده و مردم بر آن اباطیل، لباس حق پوشانده‌اند و سرسختانه از آن‌ها دفاع می‌کنند!

شیعیان ادعا دارند که امام حسین علیه السلام الگوی عملی آن‌ها از خاندان رسول خداست و از اینرو امتیاز بزرگی نسبت به دیگر مسلمانان برای خود قائلند. اما متأسفانه در میدان عمل فقط اشک ریز امام حسین بوده‌اند و زندگی آن‌ها هیچگونه شباهت عملی به امام حسین علیه السلام نداشته است. امام حسین، امام مردمانی بی تفاوت و اشک‌ریز نبود، بلکه پرچم مبارزه علیه ظلم و ستم را برافراشت و در این مبارزه تا نثار جان پیش رفت.

البته کسانی که حتی در زندگی خانوادگی و اجتماعی خود کمتر اعتنایی به عدالت دارند و با اندکی تطمیع دست از حق کشیده و سراغ منافع زودرس می‌روند، نمی‌توانند پیشوایی چون علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام داشته باشند. علی علیه السلام کسی بود که برای احیای دین حق، جای ذره‌ای ارفاق باقی نمی‌گذاشت. ولی متأسفانه شیعیان امروزی او، پیرو علی بودن را در «یا علی مدد» صوفیانه! و مدح‌های غلوآمیز درباره آن حضرت جست‌وجو می‌کنند و چون راه آن بزرگوار و فرزندانش را نرفته‌اند، به سرانجامی رسیده‌اند که گرفتاری و مشکلاتشان بسیار بیش از خوشبختی و سعادتشان شده است.

«مقدمه»

امروز، فرهنگ تاریخی نهضت عاشورا با سه دیدگاه روبرو می‌باشد:

۱- دیدگاه سنتی شیعه امامیه

۲- دیدگاه جدید شیعه

۳- دیدگاه اهل سنت

۱- دیدگاه سنتی شیعه امامیه

مأخذ اصلی دیدگاه سنتی شیعه را باید در کتاب «لهوف» سید بن طاووس (متوفی ۶۶۴ هجری) یافت. او که از علما و زاهدان قرن ششم هجری است، می‌نویسد: «پس از به حکومت رسیدن یزید و امتناع امام حسین علیه السلام از بیعت با او، برادر ناتنی‌اش (محمد بن حنفیه) در مکه به دیدار او رفت و گفت: مردم عراق نسبت به پدر و برادر شما در برابر معاویه راه خیانت پیش گرفتند، پس به آنان اعتماد مکن و در مکه بمان. امام حسین علیه السلام فرمود: می‌ترسم که ماموران یزید مرا در مکه ترور کنند و موجب هتک حرمت حرم امن الهی گردند. محمد بن حنفیه گفت: پس به طرف یمن برو که طرفداران پدر شما آنجا هستند، تا در امان بمانید و حکومت یزید نمی‌تواند آنجا به شما دسترسی داشته باشد. امام حسین علیه السلام فرمود: من درباره پیشنهاد شما فکر خواهم کرد.

ولی امام تصمیم به ترک مکه گرفت و روز بعد چون به محمد بن حنفیه خبر دادند که برادرت حسین علیه السلام سحرگهان با خانواده‌اش مکه را به طرف کوفه ترک می‌کند، او خود را به امام حسین رسانده عرض کرد: ای برادر! شما قرار بود درباره پیشنهاد من فکر کنید؛ چرا آهنگ حرکت کردید؟ امام فرمود: دیشب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که فرمود: «أَخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا». «از مکه خارج شو که خداوند می‌خواهد تو را کشته

بینند».

محمد حنفیه پرسید: چرا خانواده‌ات را با خود می‌بری؟! امام گفت: پیامبر خدا فرمود: «إن الله قد شاء أن يراهن سبايا». «خداوند می‌خواهد خانواده‌ات را اسیر ببیند»^(۱).

بدین ترتیب، آغاز بدعت‌ها و تحریف‌های نهضت عاشورا را باید در قرن ششم و هفتم جستجو کرد. به تدریج ده‌ها جلد کتاب مانند: مقتل بحار، ناسخ التواریخ، مُحرق القلوب (آتش‌زنده قلب‌ها) طوفان البكاء (طوفان گریه‌ها)، مفتاح البكاء (کلید اشک‌ها)، روضه الشهداء، محیط البكاء، أسرار الشهادة وغیره، به مشتاقان عرضه شد و به تدریج مجالس عزاداری، سینه‌زنی، زنجیرزنی و قمه‌زنی همه جا را فرا گرفت و قضیه کم‌کم شکل ماتم‌سرایبی محض به خود گرفت.

از همان ایام، این تفکر برای دسته‌ای پیش آمد که آیا آن قیام، بر مبنای یک رؤیا رخ داد و اصولاً آیا قیام امام حسین علیه السلام متکی بر عقل و دلائل قرآنی بوده است یا رؤیا و امثال آن. نتیجه آنچه سید بن طاووس نقل کرده، دعوت به گریه به حال امام علیه السلام برای نجات از دوزخ شده است^(۲). چنانکه ملا احمد نراقی در کتاب «حرق القلوب» صفحه ۴ می‌نویسد: قطعاً منافع شهادت «لا تعد ولا تُحصی» است. (قابل شمارش نیست) و از آن جمله، حقانیتِ طریق آل محمد و بطلانِ طریقه مخالفانشان را مبرهن می‌دارد و علاوه بر آن، بسیاری از گناهکاران پریشان روزگار با گریه بر مصائب امام حسین علیه السلام به رستگاری نائل می‌گردند.

«ماربین» آلمانی در کتاب «سیاسة الحسينیه» در یک برداشت می‌نویسد: «امام حسین مخصوصاً این ماجرا را خونین کرد تا بنی امیه را خراب و منقرض کند». و همچنین «صدرالدین واعظ قزوینی» در ریاض القدس جلد دوم ص ۱۱۳ و ۱۱۴ می‌نویسد: وقتی که «جعفرجئی» با شصت و شش هزار تن از جنیان در کربلا به یاری امام حسین آمدند، اجازه نداد که آنان در رکاب وی بجنگند و او را یاری کنند و فرمود: علاقه‌ای به زندگی در

۱- کتاب لهوف - ص ۸۴ چاپ قم (بهمن ۱۳۷۷).

۲- چنانکه در همین راستا سروده‌اند:

این جهان ندارم، من محتاج پیوستن به لقاء الله هستم، هر که می خواهد مرا یاری کند فقط باید برایم بگرید!!

۲- دیدگاه جدید شیعه:

استاد مرتضی مطهری می نویسد: «واقعه عاشورا مورد تحریف قرار گرفته است، و هر چند عوامل تحریف در هر حادثه تاریخی را باید در اغراض دشمنان آن یافت، ولی متأسفانه در حادثه کربلا هر چه تحریف شده، از ناحیه دوستان است، و از آنجا که بشر متمایل به اسطوره سازی و افسانه پردازی است - چنانکه در تمام تواریخ دنیا وجود دارد - در این قضیه نیز اسطوره سازی و افسانه پردازی است - چنانکه در تمام تواریخ دنیا وجود دارد - در این قضیه نیز اسطوره سازی و افسانه پردازی غوغا کرده است.

در بشر یک حس قهرمان پرستی وجود دارد مانند افسانه هایی که در کتب ما برای بوعلی سینا ساخته اند یا آنچه را برای شیخ بهائی جعل نموده اند. حال اگر مردم برای نواغ افسانه درست کنند، ضرر چندانی ندارد، ولی در مورد پیشوایان دین چنین نیست و این کار، زیان فراوان به بار می آورد. مثلاً در مورد علی علیه السلام نوشته اند چون آنحضرت در جنگ خیبر با مرحب خیبری روبرو شد و خواست ضربتش را فرود آورد تا آن مرد را به دو نیم کند، خداوند جبرئیل را فرستاد و گفت که اگر شمشیر علی فرود بیاید، زمین را به دو قسمت می کند! پس تو ای جبرئیل! برو خود را زیر شمشیر علی بگیر. جبرئیل هم چنین کرد و علی آنچنان شمشیرش را فرود آورد که مرحب به دو نیم شد و بال جبرئیل نیز از ضربت شمشیر علی مجروح گردید و چنان آسیب دید که تا چهل روز نتوانست به آسمان برگردد!!!

حاج میرزا حسین نوری در کتاب **لؤلؤ و مرجان** از باب انتقاد می نویسد: در شجاعت ابوالفضل نوشته اند که در جنگ صفین او مردی را به هوا انداخت و سپس مرد دیگر و نفر دیگری را و همینطور تا هشتاد نفر را به هوا انداخت و نفر هشتادم را که به هوا انداخت، هنوز نفر اول به زمین برنگشته بود، و سپس گردن یکایک آنها را زد! در حالیکه حضرت عباس علیه السلام در آن ایام، جوانی ۱۵ ساله بوده و اساساً حضور او در جنگ مورد سؤال است.

در اسرار الشهادة اثر ملا آقا در بندی آمده است که عدد لشکر عمر سعد، یک میلیون پیاده و ششصد هزار نفر سواره بود و این لشکر همه از اهل کوفه بودند و حسین بن علی علیه السلام سیصد هزار نفر از آنان را کشت. در حالیکه کوفه را به فرمان عمر بن خطاب ساختند و در زمان شهادت سید الشهداء، حدود ۳۵ سال از عمر این شهر نوساز می‌گذشت و این شهر، مرکز سپاه اسلام جهت کنترل ایران بود و شاید در آن وقت، هفتاد یا هشتاد هزار نفر جمعیت بیشتر نداشت.

و باز حاجی نوری در انتقاد از اهل منبر در «لؤلؤ و مرجان» می‌نویسد: یکی از طلاب اهل یزد برایم نقل کرد که از راه کویر به خراسان می‌رفتم. در یکی از دهات نیشابور مسجدی بود و من چون جایی نداشتم به مسجد رفتم و پیش نماز مسجد آمد، نماز خواند و بعد منبر رفت. در آن حال با کمال تعجب دیدم که فراش مسجد مقداری سنگ آورد و تحویل پیش نماز داد. وقتی امام جماعت روضه را شروع کرد دستور داد چراغ‌ها را خاموش کنند و آنگاه سنگ‌ها را به طرف جمعیت حاضر پرتاب می‌کرد که صدای فریاد مردم بلند شد. وقتی که چراغ‌ها را روشن کردند، مردم سرشکسته و مجروح و اشکریزان از مسجد خارج می‌شدند! من به نزد وی رفتم و گفتم: این چه کاری بود که کردید؟! گفت: این مردم با هیچ روضه‌ای گریه نمی‌کنند، من دیدم چون گریه برای امام حسین اجر و ثواب زیادی دارد، چاره‌ای اندیشیدم و چاره‌گریانیدن این مردم را در کوبیدن سنگ به سرهایشان دیدم تا گریه کنند!

قصه روضه‌خوانی هم به کتاب معروف «روضه الشهداء» بازمی‌گردد که این کتاب را ملا حسین کاشفی پانصد سال قبل (اواخر قرن نهم) به فارسی و به صورت مرثیه‌پردازی نوشته است. قبل از این کتاب، منابع مهمی چون ارشاد شیخ مفید، تاریخ طبری، کامل ابن اثیر و کتب ابن عساکر و خوارزمی، برای مطالعه وقایع عاشورا وجود داشت. اما اغلب روضه‌خوان‌ها یا بی‌سواد بودند یا سواد عربی نداشتند که کتب عربی مزبور را بخوانند. از این رو، آن‌ها به کتاب «روضه الشهداء» که به فارسی بود، روی آوردند و مطالبی را از این

کتاب حفظ کرده و بالای منابر می‌گفتند، و از زمانی که این کتاب دروغ‌آمیز شایع شد، دیگر کسی به سراغ تاریخ واقعی عاشورا نرفت و به کتب مُتَقَن و منابع اصلی مراجعه نشد. یکی دیگر از علمای محقق شیعه، آقای صالحی نجف آبادی است که با نوشتن کتاب «شهید جاوید» اظهار داشت: اصولاً امام حسین به قصد حکومت قیام کرد (نه برای کشته شدن) و با توجه به اینکه از دیدگاه شیعی، حکومت امام، حکومتی الهی و منصوص است، مطالب این کتاب با موافقت و مخالفت عده‌ای روبرو شد و بحث‌های فراوانی پیش آورد که جوهره آن، موضوع تشکیل حکومت توسط بزرگان دین است.

در اینجا مسئله‌ای پیش می‌آید که اگر خاندان پیامبر ﷺ، کسب قدرت و حکومت را حق الهی خود می‌دانستند، پس چرا علی علیه السلام با مخالفان عثمان همکاری نکرد، بلکه برعکس، واسطه بین آن‌ها و عثمان شد تا صلح برقرار گردد؟ و چرا پس از کشته شدن عثمان که مردم نزد علی علیه السلام آمده و گفتند: بیا و حکومت را برعهده بگیر، آن حضرت استنکاف کرد و به آن‌ها گفت: «دعوني والتمسوا غيري». «مرا رها کنید و به دیگری التماس کنید»^(۱). و چون مردم زیاد اصرار کردند، حضرت پذیرفت.

بنابراین، به نظر نمی‌رسد که خاندان پیامبر ﷺ حکومت را حق منصوص خود می‌دانستند و امام حسین علیه السلام نیز که در برابر یزید قیام کرد، در حقیقت از بیعت با او استنکاف ورزید، نه آنکه حکومت را حق الهی خود بداند، هرچند به حکومت بر مسلمانان از هرکس لایق‌تر بود.

دیگر از علمای بزرگ شیعه، سید محسن امین عاملی بوده است که به پاکسازی مراسم عزاداری حسینی از بدعت‌ها پرداخت و به خطبا و اهل منبر هشدار داد که حقایق را بازگو کنند تا مردم از آداب و رسوم جاهلیت دست بردارند. چنانکه در «أعیان الشیعة» جلد دهم صفحه ۳۶۳ می‌نویسد:

«قمه‌زنی، نواختن طبل و شیپور و اعمالی از این قبیل به حکم عقل و شرع حرام است، اینگونه اعمال موجب تمسخر و وحشی قلمداد کردن ما توسط خارجیان شده است». نامبرده

۱- بحار مجلسی، جلد ۳۲ صفحه ۳۲ و خطبه ۹۲ نهج البلاغه.

همچنین کتاب «التنزیه لأعمال الشبیه»^(۱) را نوشت و در آنجا درباره اعمال ناروایی چون آزار نفس و بر سر و سینه زدن و فریاد برآوردن، می نویسد: «زشتی این اعمال آنجا بیشتر می شود که به حساب دین گذاشته شود، در حالیکه ائمه دین گفته اند: «کونوا زینا لنا ولا تکونوا شیناً علینا» «برای ما زینت آفرین باشید نه باعث سرافکندگی و مذلت!» به راستی، با آنگونه اعمال، آبروی اسلام و تشیع را برده اند، در حالیکه ما چنان اعمالی را در میان شیعیان در دوران آزادی و قدرت شان، یعنی در زمان مأمون و تا اوایل آل بویه و حکومت عباسیان، که علمای بزرگی چون شیخ مفید و سید مرتضی را بین خود داشتند، نمی بینیم. روی آوردن به این اعمال زشت و نامشروع به عنوان عزاداری برای امام حسین علیه السلام، از القائنات شیطان و از گناهانی است که خدا و رسولش را به غضب می آورد و امام حسین علیه السلام نیز از کسانی که دست به چنین اعمالی می زنند، اعلام بیزاری نموده است (رجوع به وصیت آن حضرت به خواهرش زینب علیها السلام). دین اسلام، دین عقل است و مسلمان واقعی بر مبنای عقل آن را پذیرفته است. بنابراین، هرکاری که مخالف عقل باشد قطعاً حرام است. این وحشیگری ها، چه در ایران باشد و چه در عراق، چه در مکه و چه در آفریقا و چه در هند و پاکستان، هر جا که باشد حرام و مخالف دین و شرع است. با اینگونه اعمال، اسلام را در انظار و معابر عمومی دین جنون و بی آبرویی جلوه داده اند و اکثر علمای نجف چون سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا قمی و کاشف الغطاء، همه در رساله های خود در پاسخ سوالات مردم، این اعمال را حرام دانسته اند.

بزرگترین گناهان این است که انسان بدعت ها را به جای امور مستحب گرفته و یا امور مستحبی را بدعت وانمود کند. چنانکه در صفحات ۱۸ و ۱۹ کتاب «عزاداری های نامشروع» از قول دکتر علی شریعتی می خوانیم که:

«عاشورا و فرهنگ خون و شهادت در پیشینه تاریخی مردم این مرز و بوم همواره موتور محرک بسیاری از انقلاب ها و خیزش های اجتماعی و سیاسی بوده و همواره یاد و

۱- رساله «التنزیه لأعمال الشبیه» توسط جلال آل احمد با نام «عزاداری های نامشروع» ترجمه و توسط «انجمن اصلاح» منتشر گردیده است.

ذکر این قیام و حرکت، خون تازه ای بوده که در عروق مردم خموش و خفته، حیات و جنبش می آفریده است. حکومت صفوی به دستکاری «آخوندهای دریاری» و عمله ظلمه، برای آنکه از این تهدید مدام رهایی یابد و این خون تپنده و انقلاب‌زا را به مُسکَنی برای خلق‌های ستم‌دیده مبدل سازد و حسینِ حماسه و ایثار را به حسین اشک و عزا تبدیل کند، با دامن‌زدن به آداب و رسوم انحرافی و سنت‌های غلط عزاداری و حتی با وارد کردن آئین‌های سوگواری مسیحیان به ایران، تلاش‌های زیادی کرد تا روح حماسه حسینی را منقطع کرده و آن را به صورت یک سلسله آداب و رسوم چشم‌پرکن اما بی‌محتوی درآورد».

تاریخ گواهی می‌دهد که علمای شیعه امامیه در عصر قاجاریه نیز به تبعیت از علمای دوران صفویه، مردم را از حقیقت نهضت عاشورا آگاه نکردند و شعرا و علما و عوام و سرمایه‌داران، همه در یک راستا، راه فریب خلق و انحطاط جامعه را می‌پیمودند، چنانکه میرزا حبیب‌الله قآنی که در عصر قاجاریه او را «مجتهد الشعراء» لقب داده بودند^(۱)، چنین سروده است:

بارد، چه؟ خون زدیده، چه سان؟ روز و شب	چرا؟ از غم، کدام غم؟ غم سلطان اولیاء
نامش چه بود؟ حسین، ز نژاد که؟ از علی	مامش که بود؟ فاطمه، جدش که؟ مصطفی
چون شد؟ شهید شد به کجا؟ دشت کربلا	شد از گلو بریده سرش؟ نی نی از قفا
شب کشته شد؟ نه، روز! چه هنگام؟ وقت ظهر	کی؟ عاشر محرم، پنهان؟ نه، برملا
سیراب کشته شد؟ نه، کس آبش نداد؟ داد	که؟ شمر، از چه؟ از سرِ سرچشمه فنا
مظلوم شد شهید؟ بلی، جرم داشت؟ نه	کارش چه بود؟ هدایت، یارش که بد؟ خدا
بهرچه؟ بهر آنکه شود خلق را شفیع	شرط شفاعتش چه بود؟ نوحه و بُکا!

بدین ترتیب، بزرگان و پیشوایان دینی به مردم می‌گفتند که فایده مهم مبارزه امام حسین علیه السلام شفاعت از شماسست و شرط شفاعت او هم در گریه کردن و سینه‌زدن و زنجیرزنی برای او است!! و این، همان فلسفه فکری مسیحیان است که می‌گویند: خداوند پسر یگانه خود را

۱- خاقانی در زمان حکومت محمد شاه و ناصرالدین شاه می‌زیست.

فرستاد تا قربانی شود و هرکس به او ایمان آورد، گناهانش را بازخیرید می‌کند. به زبان دیگر، مسیح ﷺ پیشقدم شد تا پس از تحمل رنج، بی‌گناه کشته شود و از آن پس، پیروان او با عشق و ایمان به وی، نجات پیدا کنند (هرچند فاقد عمل صالح باشند)^(۱). همین طرز فکر را ما ایرانیان در واقعه عاشورا دنبال کرده ایم و در حقیقت، بر این باوریم که هدف امام حسین طرفداری از قوانین الهی نبوده است، زیرا در نهایت او از قانون‌شکنان حمایت خواهد کرد! آری، بیشتر ما بر این باوریم که اگر خیانتکاران، جنایت‌پیشگان و منحرفان هم با اشک و ناله و آه محبت خود را به امام حسین به نمایش بگذارند، به شفاعت آن حضرت نجات می‌یابند!!

۳- دیدگاه بعضی علمای اهل سنت:

الف) ابوبکر بن العربی: وی فقیهی مالکی مذهب است، و در صفحه ۲۳۲ کتاب خود به نام «العواصم من القواصم» یزید را مردی زاهد و شایسته حکومت معرفی می‌کند و می‌نویسد: "حرکت امام حسین ﷺ حرکت ضعیف در برابر قوی بود و شهادت وی، بر طبق قانون جدش صورت گرفت که فرموده بود: "هرکس تصمیم به تفرقه در میان امت متحد من داشت، او را بکشید". اما این استدلال درست نیست، زیرا حدیث نبوی (به فرض صحت) می‌گوید: "در برابر این امت همدل که در راه صحیح گام برمی‌دارند و در امر حق وحدت دارند، عامل تفرقه و جدایی محکوم است". اما جامعه در زمان یزید، جامعه‌ای متحد و همدل نبود، چنانکه کوفیان از امام حسین ﷺ برای رهبری قیام علیه یزید دعوت کردند. به علاوه، یزید وارث حکومتی دیکتاتوری و مستبد شده بود، با تهدید از مردم بیعت می‌گرفت و بزرگان جامعه یا باید به زیر سلطه حکومت او می‌رفتند و یا کشته می‌شدند، و پیامبر خدا ﷺ فرموده بود: "هرکس از شما عمل منکری را دید، لازم است عملاً آن را تغییر دهد و اگر نتوانست، باید با زبان با آن مخالفت ورزد و اگر نتوانست در دل با آن مخالفت کند". معاویه اقدام به عملی کرد که نه مورد قبول سنی بود و نه شیعه. سنی، حکومت را با

۱- پولس در رسائل خود که همراه انجیل است این مطلب را آورده است.

شورای مسلمین می‌دانست و شیعه آن را نصب الهی قلمداد می‌کرد، اما معاویه خلیفه‌اش را خود منصوب و تعیین کرد و بنای حکومت را بر وراثت نهاد. کسانی که یزید را شخصی زاهد و شایسته حکومت می‌دانند، زهد او را براساس آنچه احمد بن حنبل در کتاب «زهد» نقل کرده باور دارند که می‌گوید: "یزید گفت: هرکدام از شما چون از بیماری شفا یافت خطاهای گذشته را ترک و اعمال خوب را ادامه دهد (و این سخن شخص زاهدی است)". اما این استدلال درست نیست، زیرا زهد با شعار به دست نمی‌آید و هرکس را باید با اعمالش سنجید و با هیچ معیاری، عملکرد و کردار یزید با زهد تطبیق نمی‌شود.

ب) ابن خلدون جامعه‌شناس و مورخ بزرگ اسلامی در مقدمه مشهور کتاب «العبر» به ردّ عقیده ابوبکر بن العربی پرداخته و می‌نویسد: "امام حسین علیه السلام شایسته خلافت بود، اما او در بررسی موازنه قدرت دچار اشتباه شد". و سپس به بررسی تعصب قومیت در میان عرب پرداخته و می‌گوید: "تعصب قومی با نهضت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و تعالیم او کنار رفت، ولی پس از فوت آن حضرت، مجدداً معلوم شد که این تعصب در بنی هاشم به مراتب ضعیف‌تر از بنی امیه است و امام حسین از این محاسبه غافل گردید و تعصب قومی اموی‌ها آن‌ها را پیروز کرد".

ج) یکی از نویسندگان معاصر:

در کتاب «ابوالشهداء حسین بن علی علیه السلام»، نوشته‌ی یکی از دانشمندان مصر^(۱)، می‌خوانیم:

"یزید مردی پلید بود و امام حسین علیه السلام نیک‌مردی هوشیار به شمار می‌رفت. وی با تشخیص صحیح، جهت ابقای ارزش‌های پایمال شده و احیای سنت‌های جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله، که در حال از بین رفتن بود، اقدام و قیام کرد". و ما این نظریه را به حقیقت نزدیکتر می‌بینیم، که شرحش را در صفحات بعد خواهید خواند.

اصولاً باید دانست که علمای اهل سنت و تشیع، درباره عاشورا کتاب‌های زیادی تألیف نموده و نام مقتل بر آن‌ها نهاده‌اند. از قدیمی‌ترین مقاتل، مقتل لوط بن یحیی با کنیه «ابی

مِخَنَف» است. تاریخ طبری حوادث آن روز را از قول وی نقل می‌کند^(۱). از مقاتل مهم دیگر، مقتل هشام بن محمد معروف به «کلبی» است^(۲). و مقتل سید بن طاووس معروف به «لهوف» و «بحار الأنوار»^(۳).

البته نیاکان ما در گذشته، به تحلیل حوادث تاریخی نمی‌پرداختند، بلکه روش آن‌ها فقط نقل وقایع بود.

روایتی از رسول اکرم ﷺ نقل می‌کنند که «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ بِي!». «کسی که مرا در رؤیا ببیند، رؤیای صحیح دیده، شیطان به صورت من در خواب بر کسی جلوه نمی‌کند»^(۴). از اینرو گفته‌اند: چون امام حسین علیه السلام پیامبر خدا ﷺ را در خواب دید، پس رؤیای او حق بود، و پیامبر ﷺ در خواب به امام حسین علیه السلام فرمود: به طرف عراق برو که خداوند می‌خواهد تو را مقتول و خانواده‌ات را اسیر ببیند. و استدلال کردند که چون خداوند از ابراهیم علیه السلام خواسته بود فرزندش را در راه خدا سر ببرد، برای امام حسین علیه السلام نیز همین حالت اتفاق افتاد و این پیام را در خواب به او رساندند.

مصلحان در پاسخ به چنین استدلالی گفته‌اند: اما خداوند نخواسته بود که فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام کشته شود، بلکه آزمایش بود تا ایثار و قدرت روحی ابراهیم علیه السلام به نقطه اوج و کمال برسد و چون مقصود حاصل شد، فرمان آمد، «دست نگه‌دار»، ولی از آنجا که به فکر مردم القاء شده که به خواست خدا امام حسین و یارانش شهید شدند، لذا دسته‌ای می‌گویند: پس یزید و سپاهیان او هم گناهی نداشتند، زیرا امر خدا را اطاعت کردند! در نتیجه عده‌ای در شک قرار می‌گیرند و در اثر این القاء جبری، مردم حتی جرأت پیدا نکرده‌اند فکرشان را وارد میدان نهضت عظیم عاشورا کنند، چرا که بزرگان مذهب‌شان با متوسل شدن به روایتی ضعیف، یک حرکت عظیم تاریخی را وارونه جلوه داده‌اند و

۱- ابی مخنف به شیعه زیدیه متمایل بوده و در قرن دوم هجری می‌زیسته است.

۲- کلبی از علمای قرن دوم هجری است.

۳- واقعه عاشورا در جلد دهم کتاب بحار الأنوار چاپ قدیم جمع‌آوری شده است.

۴- مصلحان گویند: این عقیده در حالی صادق است که کسی قبلاً رسول خدا ﷺ را دیده باشد و اگر قبلاً رسول خدا را ندیده باشد به چه دلیل می‌توان گفت که در رؤیای او همان پیامبر ظاهر شده است؟

سرانجام، آن قیام بدون الگو و اسوه گردید و نصیب این است که فعلا می‌بینیم به خیال واهی ثواب و نجات، مرتب آه و ناله و عزاداری می‌کنند!

برای گروه دیگری از مردم این تفکر پیش آمده که مگر برای هر قیامی لازم است انسان خواب ببیند تا حقیقت آن قیام مشخص گردد؛ و اگر چنین است چه نیازی به آن مقدمات بود؛ یا چرا امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را برای بیعت به کوفه فرستاد. اینگونه اقدامات با حرکت براساس رؤیا، نمی‌سازد.

ژاندارک فرانسوی برپایه یک رؤیای کاذب، مردم را به دور خود جمع کرد و گفت: "من از طرف خدا مأمور شده‌ام که با یاری شما بر ضد انگلستان قیام کنم و سرانجام قیام به اصطلاح - الهی او با شکست مواجه شد و خود او را زنده در آتش سوزاندند. اما امام حسین علیه السلام هرگز نگفت که برای جنگ با یزید مأموریت الهی دارد، بلکه به درخواست مردم کوفه، که از ظلم یزید به تنگ آمده و از او برای رهبری قیام علیه یزید دعوت کرده بودند، پاسخ مثبت داد.

از سوی دیگر، شیعه امروز معتقد است که امامان معصوم بودند و علم غیب داشتند. به عبارت دیگر می‌گویند: آن بزرگان با علم غیب می‌دانستند که چه زمانی کشته می‌شوند و یا با کدام غذائی مسموم می‌شوند، اما حق استفاده از آن آگاهی و علم غیب را نداشتند! یعنی لازم بود رفتارشان مانند کسانی باشد که نمی‌دانند و به عبارت دیگر خود را به نفهمی بزنند که چنین کاری از ساحت مقدس امام حسین علیه السلام به دور است. اگر امام حسین علیه السلام می‌دانست که به زودی کشته خواهد شد و سرش بالای نیزه خواهد رفت و فرزندانش کشته یا اسیر خواهند شد، آیا غیر از غم و اندوه چیز دیگری در طول راه نصیبش می‌گشت؟ و آیا در چنین شرایطی آنهمه تلاش برای پیروزی و بحث و جدل با سپاه یزید معنی می‌داشت؟

بنابراین، برای روشن شدن موضوع لازم است گامی فراتر از گفت‌وگوهای معمولی برداشت و در ریشه‌یابی قضیه، بحث «عصمت» و «علم غیب» امام را مطرح ساخت که آیا امام حسین علیه السلام و اساساً رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارای خلقت خاصی بودند که نمی‌توانستند جز خیر و صواب انجام دهند و اگر چنین بوده، موضوع الگو و اسوه بودن آن‌ها برای مردم

عادی، که مثل آنان خلقت استثنایی نداشته‌اند، چه می‌شود؟ و اگر آن بزرگان، بنا به علم غیبشان می‌دانستند که سرانجامِ راهی که می‌روند کشته‌شدن است، چرا در آن راه قدم گذاشتند و به نوعی خودکشی دست زدند؟!

ما در اینجا، به جای آنکه افکار و عقاید خویش را ارائه دهیم، به کتاب خدا رجوع کرده و از آن استعانت می‌جوییم و پاسخ این سؤالات را طی فصول بعد ارائه می‌دهیم.

قسمت اول:

معصوم بودن امام حسین علیه السلام

معصوم دانستن انبیا و امامان در بین علمای شیعه یک مبحث کلامی است، نه قرآنی. می‌گویند: اگر ما نتوانیم عصمت پیامبران را ثابت کنیم، اعتمادمان نسبت به آنها کم می‌شود، زیرا ممکن است در وحی الهی هم دخل و تصرفی کرده باشند. و چون چنین افکاری را الگوی ذهنی خود قرار داده‌اند، آن لغزش‌هایی را که قرآن کریم از انبیاء مطرح می‌کند، به انحای گوناگون تأویل کرده و معنای دیگری از آن آیات استخراج می‌کنند. بدین ترتیب، به جای اصلاح افکار خویش و انطباق آن با کتاب خدا، افکار بشری خود را به قرآن تحمیل کرده‌اند!

شکی نیست که پیامبران در ابلاغ وحی معصوم بوده‌اند و نمی‌توانستند تغییری در وحی الهی بدهند، چنانکه در قرآن می‌خوانیم:

﴿فَاتَّهَ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿٢٧﴾ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَكَ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿٢٨﴾﴾ [الجن: ۲۷-۲۸].

یعنی: «(و برای آن رسول) از پیش رو و پشت سر (خداوند) نگهبانانی (از قوای ملکوتی) قرار داده است تا بداند که آنها رسالات پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند و خداوند به آنچه نزد رسولان است احاطه دارد و حساب هرچیز در اختیار اوست».

این آیه دقیقاً نشان می‌دهد که پیامبران در گرفتن وحی و رساندن آن به مردم معصوم بوده‌اند چنانکه در مورد حضرت عیسی علیه السلام نیز می‌فرماید:

﴿وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾ [البقرة: ۲۵۳].

یعنی: «ما او را (در رسالت خود) با روح پاک و مقدسی تأیید و (تقویت) کردیم».

اما سؤال اصلی این است که آیا پیامبران ممکن است خارج از حوزه وحی الهی مرتکب اشتباه و لغزش شوند؟! در این باره موارد روشنی بنابه قرآن به دست می‌آید:

۱- خطای حضرت موسی علیه السلام:

حضرت موسی علیه السلام پس از گرفتن وحی و بازگشت از کوه به میان قوم خود، آن‌ها را مشرک یافت و به تصور این که مبادا برادرش هارون علیه السلام کوتاهی کرده باشد، به اعتراض سر و ریش او را کشید که چرا کوتاهی کرده است. هارون علیه السلام جواب داد: من در غیاب تو مردم را به توحید دعوت کردم و آن‌ها را از شرک بازمی‌داشتم، تا جایی که نزدیک بود مرا بکشند. چون خشم موسی علیه السلام فرو نشست، به اشتباه خویش پی برد و از خداوند برای خود طلب مغفرت نمود^(۱).

۱- خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَابَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنٌ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۱۵۰﴾ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿۱۵۱﴾﴾ [الأعراف: ۱۵۰-۱۵۱]

«و هنگامی که موسی [پس از آگاهی از آن پیش آمد خطرناک] خشمگین و بسیار اندوهناک به سوی قومش بازگشت، گفت: پس از من بد جانشینانی برایم بودید، آیا [با پرستش گوساله] بر فرمان پروردگارتان [که در تورات آمده] پیشی گرفتید [و صبر نکردید تا من بیایم و فرمان خدا را به شما ابلاغ کنم؟] و الواح را افکند و سر برادرش را گرفت [و با خشم] او را به سوی خود می‌کشید. [هارون] گفت: ای فرزند مادرم! این گروه مرا ناتوان و زبون شمردند، و نزدیک بود مرا به قتل برسانند، پس مرا با مؤاخذه کردنم دشمن شاد مکن، و [هم طراز] با گروه ستمکاران قرار مده. [موسی] گفت: پروردگارا! مرا و برادرم را بیمارز، و ما را در رحمت درآور، که تو مهربان‌ترین مهربانانی.»

﴿وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿۹۴﴾ قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْكَ غٰلِبِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴿۹۵﴾ قَالَ يَهْرُورُونَ مَا مَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿۹۶﴾ أَلَا تَتَّبِعُنَّ أَفْعَصَيْتَ أَمْرِي ﴿۹۷﴾ قَالَ يَبْتَدُونَ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿۹۸﴾﴾ [طه: ۹۰، ۹۴]

«به راستی هارون پیش از این به آنان گفته بود: ای قوم من! شما به وسیله این گوساله مورد امتحان قرار گرفته اید، و بی تردید پروردگارتان [خدای] رحمان است، بنابراین از من [که پیامبر او هستم] پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمایید. گفتند: ما همواره بر پرستیدن گوساله باقی می‌مانیم تا موسی به سوی ما باز گردد. [هنگامی که موسی بازگشت، به هارون] گفت: ای هارون! وقتی دیدی آنان گمراه شدند چه چیز تو را مانع شد، از اینکه مرا [در برخورد شدید با گمراهان] پیروی کنی؟ آیا از فرمان من سرپیچی کردی؟ گفت: ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه سرم را، من ترسیدم که بگویی: میان بنی اسرائیل تفرقه و جدایی انداختی و سفارش مرا [در حفظ وحدت بنی اسرائیل] رعایت نکردی.»

۲- خطای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

در قرآن سوره نساء، آیه ۱۰۵ می خوانیم:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ﴿۱۰۵﴾﴾

یعنی: «ای پیامبر! ما این کتاب را به حق به سوی تو نازل کردیم تا بنابر آنچه خدا نشانت داده بین مردم حکم کنی، پس مدافع خائنین مباش».

از ابتدای آیه مشخص می شود که مورد خطاب، شخص رسول اکرم است. پیامبر صلی الله علیه و آله بر طبق روال افکار بشری نسبت به مسلمانان حسن نیت داشت و نسبت به یهودیان بدبین بود. سرقتی پیش آمده بود که مردی یهودی نسبت به آن بی گناه بود، ولی پیامبر خدا و مسلمانان جز این فکر می کردند. اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در این قضاوت اشتباه می کرد، ممکن بود خللی بر «اسوه» بودن جهانی او وارد شود از این رو پیک وحی حاضر شده و او را هوشیار ساخت. و متعاقباً می فرماید:

﴿وَأَسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۱۰۶﴾﴾ [النساء: ۱۰۶].

یعنی: «ای پیامبر! از خداوند طلب آمرزش کن که الله بسیار غفور و مهربان است». واژه «استغفار» به خوبی نشان می دهد که اندیشه دفاع از خائنین سهواً صورت گرفته و پیامبر دچار اشتباه شده بود (شأن نزول این آیه در تفسیر مجمع البیان که از کتب معتبر شیعه شمرده می شود، آمده است).

البته اینگونه مقام اصلاح، فقط برای انبیاء خدا محفوظ بوده و نه برای ائمه و دیگران که در معرض وحی الهی قرار نداشتند.

۳- باز هم خطای پیامبر صلی الله علیه و آله:

خداوند در آیه اول سوره تحریم می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ﴾

یعنی: «ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند برایت حلال کرده، در بدست آوردن خشنودی همسرانت، بر خود حرام می داری؟»

از افتخارات اسلام یکی همین مسأله صداقت و راستگویی پیامبر اکرم ﷺ است که حتی انتقادات خداوند را هم بر خودش کاملاً ابلاغ کرده است. پیامبر خدا ﷺ امری را که برایش جایز بود به خاطر زناش بر خود حرام کرده بود که شاید دیگران به او تاسی می‌جستند و حلال خدایی حرام می‌شد، از این جهت پیک وحی اشتباه او را تصحیح کرد.

۴- ایضاً خطای پیامبر ﷺ:

پیامبر اسلام ﷺ سران و ثروتمندان قبائل را جمع کرده و در مقام ارشاد سخنانی می‌گفت تا شاید آن‌ها ایمان آورند و در نتیجه پیروان آن‌ها نیز به تبعیت از بزرگان‌شان ایمان بیاورند. رسول خدا ﷺ گرم تبلیغ بود که عبدالله بن ام مکتوم که مرد کوری بود وارد شد، به پیامبر ﷺ گفت: «یا رسول الله! من مشتری سخن حق هستم، به من آنچه را خدا به تو وحی کرده است بیاموز»، پیامبر خدا ﷺ روی در هم کشید و به او توجه ننمود و احتمالاً در دل با خود گفت: این کور بی‌موقع مزاحم من شده، اگر او نبود من می‌توانستم این ثروتمندان را هدایت کنم. (در حالیکه او کور بود و ترشرویی و اخم رسول خدا ﷺ را ندید).

در تفاسیر شیعه سعی کرده‌اند که این قضیه را به نوعی حل کنند و گفته‌اند عثمان آنجا نشسته بود و او اخم کرد و بنابراین خداوند عثمان را شماتت کرده است، نه پیامبر را! در صورتی که آیه می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى﴾ (۸)

«و اما کسی که شتابان به سوی تو می‌آید».

﴿وَهُوَ يَخْشَى﴾ (۹)

«در حالیکه از خدا ترس دارد».

﴿فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى﴾ (۱۰) [عبس: ۸-۱۰].

«پس تو از او غفلت می‌ورزی (و سرگرم به دیگران می‌شوی!)».

این آیات به وضوح نشان می‌دهند که روی سخن با رسول خدا ﷺ بوده است، نه عثمان. چنانکه در تفسیر مجمع البیان نیز آمده است که هروقت پیامبر ﷺ «عبدالله بن ام مکتوم» را

می‌دید، از او تجلیل می‌کرد و می‌فرمود: این مردی است که خداوند مرا به خاطر او توبیخ نمود.

پس این آیات، حکایت از آن دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله خارج از محیط وحی مرتکب اشتباه شده بود؛ اگرچه اشتباه او برای دین خدا و از روی دلسوزی بود، ولی بالاخره اشتباه بود.

۵- و باز هم خطای رسول خدا صلی الله علیه و آله:

در قرآن کریم، «ذنب» به معنی گناه، به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده، چنانکه آیه ۱۹ سوره محمد می‌فرماید:

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹].

یعنی: «پس بدان که جز خدا معبودی نیست و برای گناه خودت و گناه مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه».

البته گناه پیامبر صلی الله علیه و آله در ردیف گناه دیگر مردم نیست که در آن صورت، او شایسته مقام رسالت نبود. گناه پیامبران، چون اخم کردن به کور، بی‌صبری، نزدیک‌شدن به قضاوت عجولانه و نظائر آنهاست که شایسته بود آن پیامبر دارای خُلق عظیم، آنها را نیز ترک کند.

۶- نتیجه‌گیری غلط از آیه قرآن:

در تفاسیر شیعه معمولاً به آیه ۳۳ سوره احزاب برای اثبات عصمت اهل بیت علیهم السلام استناد می‌شود. بنابراین لازم است در اینجا نظری به آیه مذکور بیافکنیم.

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

یعنی: «به راستی خدا می‌خواهد ناپاکی را از شما اهل این خانه ببرد و کاملاً پاکیزه‌تان گرداند». قرینه «یا نساء النبی» در صدر مطلب (ابتدای آیه تطهیر) نشان می‌دهد که مقصود، زنان پیامبر بوده‌اند (و لذا ضمیر مذکر بنابر قاعده تغلیب در این آیه بکار رفته است، چنانکه در آیه ۷۳ سوره هود دیده می‌شود. از این رو، متعاقباً آیه می‌فرماید: ﴿يٰۤاَيُّهَا النِّسَاءُ الَّتِي لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ ۚ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ ۚ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا

مَعْرُوفًا ﴿۳۵﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتَيْنَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﴿۳۶﴾ [الأحزاب: ۳۲-۳۳] «شما مانند هیچیک از زنان دیگر نیستید، اگر پرهیزکاری کنید، پس در گفتار نرمی نکنید تا آنکس که مرضی در دل دارد، طمع ورزد، سخن پسندیده گوید، در خانه‌های خود آرام گیرید و جلوه‌گری‌های دوران جاهلیت را پیش نگیرید، نماز را به پا دارید و زکات دهید و خدا و پیامبر او را اطاعت کنید».

ملاحظه می‌شود که در این آیه، طهارت «تکوینی» مطرح نیست، بلکه سخن از طهارت «تشریحی» است. یعنی اینکه انسان خود را از طریق عبادات و رعایت اوامر الهی، از گناهان پاک کرده متقی شود.

اما می‌گویند این آیه خود دلیل بر عصمت خانواده پیامبر است. در حالی که اولاً: واژه «اهل» در قرآن به مصادیق مختلف بکار رفته است. هم همسران پیامبر، هم خانواده او و هم کسانی که اشتراک عقیدتی با رسول خدا ﷺ دارند، جزء «اهل» او محسوب می‌شوند. از اینرو ملاحظه می‌شود که پسر نافرمان نوح هرچند زاده آن پیامبر بود، جزء اهل او خوانده نمی‌شود، چنانکه در سوره هود آیه ۴۶ می‌فرماید:

﴿قَالَ يَنْفُخُ فِيهِ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾.

«ای نوح! آن پسر از اهل تو نیست. (یعنی هم عقیده تو نیست)».

بنابراین، منظور از واژه «اهل» در آیه تطهیر (احزاب / ۳۳) می‌تواند هریک از موارد همسران پیامبر، خانواده او و یا همفکران آن حضرت باشد و بنا به قرینه «یا نساء النبی» در صدر آیه، منظور همسران پیامبر است.

ثانیاً: آیه تطهیر به وضوح بیانگر طهارت «تشریحی» است (نه عصمت ذاتی) زیرا می‌فرماید:

اگر پرهیزگار باشید، اگر عفت پیش گیرید، اگر نماز به پا دارید و اگر زکات دهید و اگر از خدا و رسول اطاعت کنید، پاک می‌شوید. و این موضوع اختصاص به پیامبر ﷺ و خانواده او هم ندارد، چنانکه آیه ۶ سوره مائده درباره مؤمنان دیگر می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

یعنی: «خدا نمی خواهد (با فرمان عبادات و احکام) بر شما سخت گیرد، بلکه می خواهد (به وسیله این احکام) پاکتان سازد و نعمتش را بر شما تمام کند، باشد که سپاسگزار باشید.»
و باز در سوره توبه آیه ۱۰۳ می فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ﴾.

یعنی: «از اموالشان صدقه ای بگیر تا بدان، پاکشان سازی و تزکیه شان کنی و در حق آنها دعای خیر کن.»

روشن است که در آیه شریفه منظور آن نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به مقام «عصمت» می رساند، بلکه باعث می شود ایشان از راه عمل (پرداختن صدقه یا زکات) پاک شوند.
مسئله جبر پیش می آمد. یعنی مسلماً اگر خاندان پیامبر و شخص وی ذاتاً معصوم بودند، مسئله جبر پیش می آمد. یعنی اگر قرار بود بی اختیار از آنها خیر صادر شود (که لازمه عصمت ذات است) این امر فضیلتی نبود و چگونه می توانستند برای انسان های عادی اسوه باشند؟!

پیامبران را به این معنی می توان معصوم شمرد که قوانینی را که از طرف خدا آورده بودند، بهتر و دقیق تر از دیگران انجام می دادند و این مقام نیز اختصاصی نبوده و نیست، زیرا همه افراد بشر موظف هستند که واجبات الهی را به نحو احسن انجام دهند و از محرمات دوری کنند. در نتیجه، هر انسانی که بخواهد، می تواند به چنین مقامی برسد.

اگر بگویند عصمت نیرویی است که خداوند در وجود انبیاء علیهم السلام و اولیاء خود خلق کرده و آن نیرو آنها را از ارتکاب گناه دور می کند، هر انسانی می تواند با پیروی از احکام خدا و عبادات، به چنین نیرویی دست یابد و این امر، خاص انبیاء و ائمه نیست. به عبارت دیگر، اگر معصوم بودن انبیاء و ائمه را به این صورت بدانیم که کسانی بودند که با مجاهدت و کوشش به علم و معرفتی رسیده بودند که در نهایت قوانین الهی را به طور کامل انجام می دادند و از این جهت معصوم شده بودند، سخن دلنشینی است و مقبول همه کسانی است که به دنبال ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ هستند. ولی آن وقت نمی توان مدعی بود که معصومین فقط ۱۴ نفر بودند و دیگران نمی توانند با عمل به تکالیف الهی به چنین مقامی برسند، زیرا قرآن کریم می فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶].

یعنی: «خدا هیچکس را بیش از توانش مکلف نمی‌سازد». بنابراین، عمل به تکالیف الهی و معصوم‌شدن بدان معنا، در امکان همه هست.

۷- خطای حضرت یونس علیه السلام:

حضرت یونس علیه السلام در بین قوم خود فریاد توحید سر می‌داد و مردم را از شرک بازمی‌داشت، ولی آن‌ها نمی‌پذیرفتند که سرانجام این پیامبر به آن‌ها وعده عذاب داد و خود بدون اذن پروردگار، از میان آن‌ها خارج شد. خداوند به خاطر اشتباه او، که همان بی‌صبری بود، پیامبرش را تنبیه کرد تا درسی باشد برای دیگران. از این رو به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ﴾ [القلم: ۴۸].

یعنی: «در برابر حکم پروردگارت پایداری کن و مانند مصاحب آن نهنگ مباش که به حال غم و اندوه، خدا را می‌خواند».

آنان که مقام عصمت را برای انبیاء دست و پا می‌کنند، توانسته‌اند به این سؤال پاسخ گویند که پس چرا معصومین (نظیر یونس پیامبر) عذاب می‌شوند؟! با آنکه خطای یونس پیامبر خطای فکری بود، پس از چه روی خدا عذابش کرد؟ پاسخ سؤال واضح است: حضرت یونس خارج از مجرای وحی معصوم نبود. بنابراین، در غیبت وحی، ممکن بود خطا کند و کار غلطی را از سر عصبانیت انجام دهد؛ چنانکه چنین کرد و خداوند نیز به خاطر این کار، او را تنبیه نمود.

۸- خطای حضرت علی علیه السلام:

علی علیه السلام منذر بن جارود عبدی را به عنوان فرماندار فارس انتخاب کرد، اما او خیانت نمود و اموال بیت المال را دزدید و به معاویه پیوست^(۱). روشن است که خطای علی علیه السلام غیر عمد و در یک مسأله غیر دینی بوده است. بنابراین علی علیه السلام عصمت ذاتی نداشت.

۱- نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، مکتوب شماره ۷۱ - صفحه ۶۴. در این نامه حضرت امیر به منذر می‌فرماید شایستگی پدر نو مرا درباره نو فریب داد و خیال کردم تو نیز هدایت یافته‌ای و راه‌پدرت را می‌روی.

شیعیان با این اعتقاد که انبیای خدا هیچگونه خطا و اشتباهی ندارند، در حقیقت جنبه بشری وجود انبیاء را نادیده گرفته‌اند. در حالی که قرآن عدم عصمت مطلق بشر و انبیا را از همان ابتدای خلقت نشان می‌دهد (یعنی زمانی که حضرت آدم علیه السلام به درخت ممنوعه نزدیک شد).

۹- بازهم خطای حضرت علی علیه السلام:

عبیدالله ابن عباس حاکم بصره در زمان حضرت علی علیه السلام در بیت المال خیانت کرد، ابوالأسود دؤلی به آن حضرت می‌نویسد:

«یا امیرالمؤمنین! در انتخاب حاکم بصره اشتباه کرد و شخصی را به این کار گمارد که صلاحیت نداشت». چرا علی اشتباه کرد؟ چون معصوم نبود. به علاوه، ابوالأسود نیز که از شیعیان علی علیه السلام بود، انتظار عصمت از آن حضرت نداشت و فقط وظیفه خود می‌دانست که اشتباه انجام شده را به اطلاع علی علیه السلام برساند. همچنین، ابوالأسود عقیده نداشت که علی علیه السلام از باطن‌ها آگاه است و علم غیب دارد و می‌داند که پسر عمویش در بیت المال خیانت می‌کند؛ از این رو، در صدد گزارش وضعیت برآمده بود.

۱۰- قرآن رهنماست:

قرآن در مورد پیامبر می‌فرماید:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ۝۱ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ وَعَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۝۲﴾ [الفتح: ۱-۲].

یعنی: «ای پیامبر! ما این فتح بزرگ را برای تو آوردیم تا گناهان گذشته و آینده تو محو شوند و نعمت خود را بر تو کامل نماییم و تو را به راه مستقیم هدایت کنیم».

گناهان گذشته رسول خدا صلی الله علیه و آله چه بوده است؟ مسلماً چیزی جز همان بی‌صبری‌ها نبود و قرآن او را آرام می‌ساخت که:

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ۝۵۵﴾

[المؤمن: ۵۵].

یعنی: «صبر کن که وعده خدا حق است و از گناه (بی صبری) استغفار کن و شبانگاه و سحرگاهان به تسبیح پروردگارت پرداز».

بنابراین، ذکر خطاها و لغزش‌های انبیای خدا در قرآن به خوبی می‌رساند که تصور «عصمت» ذاتی برای آنها، به دور از حقیقت و مغایر با پیام الهی است.

در این ارتباط، حتی شیخ انصاری و محقق اردبیلی و شهید ثانی، که از علمای بزرگ شیعه می‌باشند، گفته‌اند: "شک در عصمت رسول خدا ﷺ بلکه انکار آن از روی اجتهاد و همچنین انکار عصمت امام، به ایمان شخص مسلمان لطمه نمی‌زند"^(۱).

اینک باید به سخن مخالفان کردن نهاد و یا تسلیم وحی مقدس الهی شد؟!

۱- صفحه ۶۶ کتاب عصای موسی علیه السلام از آقای نعمت الله صالحی نجف آبادی.

قسمت دوم:

علم غیب امام حسین علیه السلام

اگر ارتباطی بین انسان و حادثه‌ای نباشد و در عین حال، انسان بتواند آن حادثه را پیش‌بینی کند در این صورت وی را عالم به غیب باید دانست و چنین امری مخصوص خداوند است؛ چنانکه قرآن کریم در سوره روم آیه دوم می‌فرماید: «رومی‌ها در نزدیکترین سرزمین (از ایرانیان) شکست خورده‌اند و حد اکثر تا ۹ سال دیگر در پیکار مجدد، بر آنها پیروز خواهند شد».

و این یک محاسبه علمی نیست، بلکه همان علم غیب است که فقط خدا می‌داند و اعلام داشته است.

مذهبی‌ها تصور می‌کنند خداوند به انبیاء و ائمه علیهم السلام قوه‌ای داده است که آنها با استفاده از آن قوه می‌توانسته‌اند با همه اشیاء در زمین و آسمان ارتباط برقرار کنند و از گذشته و آینده آنها آگاه شوند. در حالی که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در جایی از حوادث نیامده خبر داده، به وحی الهی بوده است، نه به علم ذاتی خود.

اگر حضرت ابراهیم علیه السلام علم غیب داشت و می‌دانست که خداوند در آخرین لحظات می‌گوید: دست نگه دار و فرزندت را قربانی نکن، این صحنه‌سازی لزومی نداشت و هرکس می‌توانست نقش او را ایفا کند! اگر حضرت علی علیه السلام علم غیب داشت و می‌دانست با خوابیدن در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن حضرت، به راحتی هجرت می‌کند و آسیبی هم از طرف مشرکان به وی نمی‌رسد، هرکس دیگری هم که آن علم را داشت در آن بستر می‌خوابید! و دیگر نسبت فداکاری و شجاعت به علی علیه السلام دادن بی‌معنا می‌بود. بنابراین، قائل شدن به علم غیب برای امام حسین و ائمه در فداکاری‌هایشان، یعنی پائین آوردن فضیلت آنان!

اگر علی علیه السلام علم غیب داشت چرا مالک اشتر را مأمور حکومت مصر کرد (که به این مطلب در نامه ۳۸ نهج البلاغه تصریح می‌کند) و سپس به مردم نامه نوشت که از او حمایت

کنید تا حق و عدالت برپای گردد، اما مالک اشتر در راه به دستور معاویه مسموم شد. کسی که علم غیب داشته چرا به مردم نامه می نویسد که از حاکم تعیین شده حمایت کنید، در حالی که می دانسته آن حاکم در راه کشته می شود؟! پس: آنچه انبیاء و اولیاء را متمایز می سازد، حضور خالصانه آن‌ها در میدان عمل و رسیدن، به کمال روحی است نه داشتن علم غیب، نمی توان ادعا داشت که ائمه علم غیب داشتند در حالی که در ردّ علم غیب پیامبر، در سوره اعراف، آیه ۱۸۸ می خوانیم:

﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمَ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَكَاشِرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾

یعنی: «ای پیامبر! بگو) اگر من علم غیب داشتم خیر بسیار برای خود کسب می کردم و بدی به من نمی رسید، به راستی که من جز بیم‌رسان و نویددهنده برای آن‌ها که ایمان می آورند، نیستم». اگر حضرت ابراهیم علم غیب داشت، چرا فرشتگان مأمور به عذاب قوم لوط را نشناخت؟ اگر حضرت مریم علم غیب داشت چرا فرشته‌ای را که به صورت انسانی بر او ظاهر شد نشناخت؟ جواب واضح است، آن بزرگان آن فرشتگان را نشناختند، زیرا آنان علم غیب نداشتند.

قرآن کریم می فرماید:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵].

یعنی: «بگو در همه موجودات آسمان‌ها و زمین کسی جز خدا غیب را نمی داند».

قرآن در این مورد مثال‌های متعدد ارائه می دهد، چنانکه می خوانیم:

سلیمان پیغمبر با آن همه شکوه پادشاهی، علم غیب نداشت و از احوال ملکه و قوم سبأ بی خبر بود و «هدهد» به وی می گوید: ﴿أَحْطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ﴾ [النمل: ۲۲]. یعنی: «من چیزهایی می دانم که تو نمی دانی!»

همچنین قرآن خبر از تهمت زدن منافقین به همسر پیامبر ﷺ می دهد. وحی الهی چند روز جهت امتحان مردم قطع می شود. سپس چند آیه از سوره نور نازل می شود و قضیه را روشن می سازد. خود پیامبر ﷺ نمی دانست چه باید بکند و با حضرت علی رضی الله عنه و دیگران

مشورت می‌کرد، تا آن که آیات طهارت و پاکی عایشه نازل شد. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله علم غیب داشت، با نزدیکان مشورت نمی‌فرمود که چه باید بکند و منتظر نزول وحی نمی‌ماند.

سوره کهف نشان می‌دهد که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله راجع به اصحاب کهف سؤال می‌کنند و پیامبر صلی الله علیه و آله به تصور این که یک وحی هر روز می‌آید و او را باخبر می‌سازد، پاسخ می‌دهد که فردا جواب شما را خواهم داد. ولی وحی مدتی قطع می‌شود، به طوری که پیامبر صلی الله علیه و آله مورد استهزای کافران قرار گرفته، سرزنش‌ها می‌شنود و چون پیک وحی می‌آید و قضیه را روشن می‌سازد، در پایان ماجرای اصحاب کهف می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِسَائِيٍّ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا ﴿٢٣﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادُّكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشَدًا ﴿٢٤﴾﴾ [الکهف: ۲۳-۲۴] «او هرگز درباره چیزی مگو که من فردا آن را انجام می‌دهم، مگر اینکه [بگویی: اگر] خدا بخواهد. و هرگاه [گفتن إن شاء الله را] از یاد بردی، پروردگات را یاد کن و بگو: امید است پروردگار مرا به چیزی که از این به صواب و مصلحت نزدیک‌تر باشد، راهنمایی کند». یعنی: حق نداری بگویی فردا حتماً فلان کار را انجام می‌دهم و جواب خواهم داد، فرشته خداوند در اختیار تو نیست که هر موقع اراده کردی او را احضار کنی، همیشه سخن خود را با «ان شاء الله» آغاز کن و بگو اگر خدا بخواهد.

اگر در پیامبر خدا خاصیتی بود که هر لحظه‌ای که اراده می‌کرد می‌توانست از غیب خیر بدهد، مسلماً در انتظار پیک وحی نمی‌ماند و خود ماجرای اصحاب کهف را برای پرسش‌کنندگان شرح می‌داد و مورد آن همه استهزا و سرزنش مخالفان قرار نمی‌گرفت.

بنابراین، این یک اصل است که هرگاه وحی الهی در کار نباشد، پیامبر خدا با بشر عادی تفاوتی ندارد، چنانکه قرآن فرموده است: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الکهف: ۱۱۰]. یعنی: «بگو! من بشری مثل شما هستم که به من وحی می‌شود».

قرآن کریم در ذکر صفات خالق می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾﴾ [الشوری: ۱۲]. یعنی: «خداوند است که بر هر چیزی داناست».

باز می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَائِكَةِ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٦٩﴾﴾ [ص: ۶۹]. یعنی:

«ای پیامبر! بگو) مرا علمی به ملائکه نیست، آنگاه که مجادله می‌کردند».

و همچنین می‌فرماید:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْإِتِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۱].

یعنی: «(ای پیامبر!) بعضی از مردم مدینه منافقند و بر نفاق خو گرفته‌اند و تو آنان را نمی‌شناسی (چون علم غیب نداری) و ما آنان را می‌شناسیم».

بنابراین، رسول خدا ﷺ دشمنان نزدیکش را هم نمی‌شناخت، یعنی علم غیب نداشت که آن‌ها را بشناسد و آن وقت چگونه می‌توان گفت که امامان علیهم‌السلام همگی علم غیب داشتند و از همه اسرار عالم و آینده خود و سایرین آگاه بودند؟ در قرآن می‌خوانیم:

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا﴾

[هود: ۴۹]. یعنی: «این (اخبار پیامبران و امت‌های آنان) از اخبار غیب است که ما آن را به تو وحی می‌کنیم و قبل از این وحی نه تو آن‌ها را می‌دانستی و نه قومت».

شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» در معنای آیه ۱۰۹ سوره مائده می‌گوید:

کسی که مخلوقی را عالم به غیب بداند از دین خارج شده و شرک در صفات خدا آورده است.

مذهبی‌ها می‌گویند: پیامبر خدا ﷺ و ائمه علیهم‌السلام به اعتبار خودشان، علم غیب ندارند ولی خداوند به آنان علم غیبی داده است که در عین حال، حق استفاده از آن را جز به اذن خدا ندارند. در حالی که پیامبر ﷺ بنابه قرآن می‌گوید که اگر من علم غیب داشتم آسیب را از خود دور می‌کردم، تا به من بدی نرسد^(۱)، یعنی اساساً پیامبر علم غیب نداشته، نه این که داشته ولی فقط نمی‌توانسته از آن استفاده کند!

و باز تاریخ نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ عده‌ای از اصحابش را برای تبلیغ به «بئر معونه» فرستاد که همه آن‌ها را کشتند. اگر واقعاً رسول خدا ﷺ علم غیب داشت چرا یارانش را فرستاد تا کشته شوند؟

۱- ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتَ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾. [الأعراف: ۱۸۸] «و اگر از غیب باخبر

بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زبانی) به من نمی‌رسید».

اگر علم غیب را به طور مطلق نزد پیامبران و ائمه بدانیم و در عین حال، آن را از اسرار علم الهی به شمار آوریم، در حقیقت شأن علمی خداوند را تقسیم کرده ایم! در حالی که قرآن کریم هیچگونه تائیدی از احاطه بر «علم غیب» در بشر ندارد، بلکه آیات زیادی در رد آن آورده است.

قدیمی ترین کتاب درباره زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سیره ابن اسحاق و سیره ابن هشام است. در آنجا نوشته اند که اسب پیامبر صلی الله علیه و آله گم شده بود، منافقان می گفتند: این پیامبر خبر از قیامت می دهد، ولی اسب خودش را نمی تواند پیدا کند! پیک وحی آمد، و پیامبر که گاه بعد از گرفتن وحی سؤالاتی از او می کرد، در مورد این اسب سؤال کرد. پیک وحی نشانی داد و پیامبر صلی الله علیه و آله بنا بر آن نشانی، فرمان داد اسب را آوردند، سپس مردم را جمع کرد و به آنان فرمود: ای مردم من از هیچ امر غیبی اطلاع ندارم، اگر فرشته خدا چیزی را به من بگوید من همان اندازه می دانم.

عقیده‌ی علمای قدیم شیعه نیز درباره علم غیب پیامبر و ائمه مطابق قرآن کریم بوده است، چنانکه شیخ مفید می گوید: اگر کسی بگوید امام همه حوادث را بدون استثناء می داند این را قبول نداریم و گوینده را تصدیق نمی کنیم. (بحار - طبع جدید - جلد ۴۲ - صفحه ۲۵۷).

شیخ طوسی نیز معتقد است که امام حسین پیشاپیش نمی دانست که در این سفر کشته می شود، یعنی علم غیب نداشت. (تلخیص الشافی، جزء ۴، صفحه ۱۸۲ - ۱۸۸).

شیخ طبرسی مفسر مجمع البیان می گوید: امام حسین مظنه قوی پیدا کرد که اگر تسلیم شود، ابن زیاد او را ذلیلانه خواهد کشت، چنانکه مسلم بن عقیل را که تسلیم شد کشت؛ از این رو مرگ با افتخار را بر مرگ ذلیلانه ترجیح داد. (مجمع البیان، جلد ۲، صفحه ۲۸۹، در تفسیر آیه تهلکه).

ابن طاووس هم در صفحه ۵۲ کتاب لهوف می گوید: امام حسین زمانی که از مکه حرکت کرد از قتل مسلم بن عقیل خبر نداشت (یعنی علم غیب نداشت). بنابراین، از حوادثی که در انتظارش بود بی خبر بود.

شیخ حر عاملی به نقل از شیخ انصاری گفته است: معلوم نیست ائمه علیهم السلام همه موضوعات را بدانند، بلکه معلوم است که همه موضوعات را نمی‌دانند چون علم غیب مختص به خداست (رسائل - چاپ رحمه الله صفحه ۲۲۴)^(۱).

۱- به نقل از کتاب عصای موسی نوشته آیه الله صالحی نجف آبادی.

قسمت سوم:

موحدان و تحلیل ماجرای عاشورا

اکثریت جامعه شیعه مذهب معتقد به عصمت ذاتی انبیاء و ائمه هستند، از اینرو به دنبال شفاعت آنان، به ارواحشان متوسل می‌شوند. در این میان، عده قلیلی قرآن کریم را به عنوان محور عقاید اسلامی خود شناخته و هر حرکت و عقیده دینی را به آن ارجاع می‌دهند و با آن می‌سنجند.

این گروه که همواره مردم را دلسوزانه به وحدت و یگانگی می‌خوانند و با تفرق و پراگندگی مسلمین مخالفند از آنجا که به اصل اسلام چنگ زده‌اند، به «قرآنیان»^(۱) معروف شده‌اند و چون با نیاز خواهی از اولیاء خدا پس از مرگشان و طواف بر قبور آنان مخالفت دارند و این امر را مغایر با اعتقادات توحیدی می‌دانند، از سوی فرقه‌های مذهبی مورد بی‌مهری بسیاری قرار گرفته‌اند. اما این دسته خود را موحد دانسته و می‌گویند: ما مسلمانیم و این نام را خداوند بر ما نهاده است. ﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ﴾ [الحج: ۷۸].

می‌گویند: ما اعتقادی به حاجت خواهی از مقام والای انبیاء یا ائمه نداریم. سرنوشت و عاقبت هرکس به دست خداست.

می‌گویند: بر مبنای ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾ ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾ [الغاشية: ۲۵-۲۶].

بازگشت ما به سوی خداست و حساب‌مان نیز با خداست.

می‌گویند: بر مبنای ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾ [فصلت: ۴۶]. هرکس

کار شایسته‌ای انجام دهد به نفع خود کرده و هرکس کار بدی انجام دهد به زیان خویش کرده است.

۱- این لقب در کشورهای عربی بکار برده نمی‌شود و کسانی را که چنین عقایدی دارند «سلفی» گویند.

می‌گویند: بر مبنای ﴿إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ ۗ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾ [فصلت: ۶]. معبود ما فقط خدای یگانه است، پس مستقیم به سوی او می‌رویم و از او آمرزش می‌خواهیم، وای به حال مشرکان (که چنین نمی‌کنند).

می‌گویند: ما معتقد نیستیم که ارواح پاک انبیاء و اولیاء خدا بعد از مرگ یکسره متوجه این عالم هستند، زیرا اگر اینچنین بود، با دیدن این همه مفساد و گناهان مدعیان مسلمانی، رنج و عذاب دائمی نصیب آن ارواح می‌شد!

می‌گویند: ما مسلمانانی هستیم که کارنامه سعادت دنیا و آخرت انسان را در فهم دین و عمل به قرآن و سنت صحیح می‌دانیم، نه در تقرب به شخصیت‌ها و دل به شفاعت آن‌ها سپردن!

می‌گویند: ما با بررسی آثار تاریخی و زندگانی خاندان پیامبر که بیش از همه مسلمانان قرآن بوده‌اند، دریافته ایم که راه آنان نیز چیزی جز پیروی از آیات قرآن کریم و سنت نبوی نبوده است.

می‌گویند: ما ائمه علیهم‌السلام را خاندانی یافته‌ایم که بیش از همه، توحید را درک کرده و بیش از همه به حفظ اصالت قرآن و سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همت به خرج داده‌اند و چون خرافات و زوائدی در دین خدا دیدند، به مبارزه با آن‌ها پیش‌قدم شدند و هرگاه به احکام و عقاید دین عمل نمی‌شد، اتمام حجت می‌کردند و مردم را به عواقب راهشان هشدار می‌دادند. این خانواده به مردم نشان می‌دادند که جامعه نیازمند به دو مصلح است:

۱- مصلح فکری و نظری

۲- مصلح عملی

می‌گفتند: هرگاه چنین مصلحانی در جامعه مسلمانان نباشند و مردم ندای مخالفی را در برابر انحرافات نشنوند، به تدریج باور می‌کنند که دین همان است که همه مشاهده می‌کنند! مصلحین فکری، در مقابل انحراف افکار اسلامی، به بیان حقایق و معارف اسلام می‌پردازند و با بدعت‌های عقیدتی مخالفت ورزیده و حقیقت دین اسلام را به مردم گوشزد می‌کنند.

مصلحین عملی، نسبت به فساد دستگاه حاکم بر جامعه، معترض شده و وارد میدان عمل می‌گردند تا نشان دهند که اسلام مکتبی است که شئون دین و دنیا را رها نساخته و مردم را به هوشیاری و مقابله با فساد دعوت می‌کند و آن‌ها وظیفه دارند تا به پاسداری از حریم و حدود الهی برخیزند و این فرموده الهی را یادآور شوند که:

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾

[آل عمران: ۱۰۴]. یعنی: «همواره باید گروهی از شما مردم را به خیر و خوبی دعوت کنند و از زشتی‌ها بازدارند و به نیکی امر دهند».

موحدان می‌گویند: ما مسلمانانی اصالت‌گرا هستیم که انبیا و اولیای خدا را مصلحان فکری و عملی یافته ایم؛ ما به جای شفاعت‌خواهی و حاجت‌طلبی از آنها، سعی داریم زندگی خود را با راه و روش آنان منطبق سازیم.

متأسفانه، امروز محیط مذهبی شیعه، آکنده است از تعصب و پر خاشگری و چماق کشی به سوی مصلحان فکری و استدلالی؛ بنابراین، عده‌ای مجبور به کتمان عقیده راستین خود شده‌اند.

امروزه ما در شرایطی زندگی می‌کنیم که در ظاهر، همه مسلمانند. اما در عمل، فقط به خاطر حفظ عادات و مأنوسات پدری و قومی خود، با تعالیم صریح و روشن اسلام، مخالفت می‌ورزند. متأسفانه بسیاری از کسانی که اظهار اسلام می‌کنند، برخلاف اسلام می‌گویند و عمل می‌کنند. چنین گروه‌هایی از ابتدای ظهور اسلام، به دو صورت منافق و ضعیف‌الایمان، همواره در صحنه حضور داشته‌اند؛ در کنارشان نیز مسلمانان اصیل و مسئول، اگرچه اندک، اما ثابت‌قدم و اهل عمل، همواره بوده‌اند.

﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۱].

یعنی: «از خلقی که آفریده‌ایم گروهی هستند که به حق هدایت کرده و به حق حکم می‌کنند». این آیه شریفه می‌رساند که زمین هیچگاه از مردم مصلح و راه‌یافته و عادل، خالی نخواهد ماند که طبعاً در برابر مقلدان مذهبی گم کرده راه، قرار می‌گیرند. اینان، چنانکه گفته شد، یا گروه اصلاح‌گر عقیدتی هستند، یا تلاشگران عملی و گاهی هردو.

از رسول اکرم ﷺ نیز حدیثی موافق با آیه مزبور هست که می‌فرماید: «لا یزال الناس من أمتی ظاهرين علی الحق حتی یأتی أمر الله». یعنی: «از امت من دسته‌ای هستند که همواره متمسک به حق هستند، تا آنکه خداوند به ظهور قیامت فرمان دهد»^(۱).

در ادیان دیگر نیز مصلحان بوده‌اند، چنانچه لوتر مصلح بزرگ مسیحی از بین کشیشان در آلمان برخاست و فریاد برآورد که: «ای مسیحیان، آگاه باشید که کلیسای امروز منحرف شده و به دکان دین‌فروشی تبدیل شده است». به این ترتیب مردم را به بازگشت به سوی انجیل فرا خواند. لوتر با گناه‌بخشی‌ها، بهشت‌فروشی‌ها و خرافات کلیسا به مقابله پرداخت؛ انجیل را به زبان ساده و شیوا ترجمه کرد و رسماً اعلام نمود که پاپ کاخ‌نشین و کشیشان پیرو او، همه بر باطل و گمراهند و همه پیروان آن‌ها از دیانت مسیح خارج می‌باشند.

لوتر یک مصلح فکری در بین مسیحیان بود و نام نهضتش را پروتستان نهاد^(۲).

در زمان امام حسین علیه السلام قیام علیه افکار انحرافی چندان مورد نداشت، زیرا با توجه به نزدیکی به دوران پیامبر، اختلاف عمیقی در مورد اصول احکام وجود نداشت و هنوز احکام دین آنچنان آسیب ندیده بود که امام حسین علیه السلام قیام کند و مثلاً بگوید:

"ای مردم! چرا بر مقابر گنبد و بارگاه می‌سازید و مانند خانه خدا با آن‌ها رفتار می‌کنید؟ ای مردم! صاحبان این قبور هم بنده خدا بودند و خودشان به زیارت خانه خدا می‌رفتند، چرا امروز که اسلاف شما آن‌ها را دفن کرده‌اند بر قبورشان طواف می‌کنید؟ ای مردم! صاحبان این قبور در زمان حیاتشان گنبد و بارگاه برای خود نساختند، شما که ادعای پیروی از آن بزرگان را دارید، چرا چنین می‌کنید؟"

آری، مردم در دوران امام حسین علیه السلام از نظر فکری هنوز به شرک و غلو مبتلا نشده بودند^(۱)، اما امام حسین علیه السلام از پیامبر خدا شنیده بود که مصلح، موظف است هر گاه

۱- صحیح مسلم، جلد ۳، ص ۱۵۲۳.

۲- ولی متأسفانه با خرافه «تثلیث» کنار آمد و به توحید خاص راه نیافت و با اسلام و توحید اسلامی از راه انصاف، روبرو نشد.

کژی‌ای در جامعه مشاهده کرد، قیام کند؛ اگر توانست، شرایط را با عمل تغییر دهد و اگر نتوانست، با زبان و اگر با زبان نیز موفق نشد، باید قلباً ناراضی باقی بماند. امام حسین می‌گفت: "من شایسته‌ترین کسی هستم که باید این اوضاع را تغییر دهم". آری، او برای اعدا عدل قیام نمود، نه برای آن که بعد از شهادت، در ماتمش اشک بریزند و بر سر و سینه بکوبند!

۱- در عالم اسلام از گروه مصلحانی که علیه بدعت‌ها قیام کرده‌اند، فراوان نام برده شده است. پیامبر خدا ﷺ فرموده‌اند: «زمانی که بدعت‌ها در امت من پیدا شد، بر دانشمندان است که بر ضد بدعت‌ها قیام کنند و دانش خود را آشکار سازند و سکوت‌کننده (در برابر بدعت‌ها) از رحمت خدا به دور است».

قسمت چهارم: ریشه‌های نهضت عاشورا

در سال شصت هجرت معاویه برای فرزندش از مردم بیعت گرفت و چون بیمار شد به فرزندش یزید گفت: "فرزندم! من کارها را هموار کردم، دشمنانت را خوار ساختم و عرب را به اطاعت تو درآوردم و اینک از چهار کس بیم دارم: حسین بن علی، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر. و اما عبدالله بن عمر، مردی عابد است و سرانجام با تو بیعت خواهد کرد؛ عبدالرحمن بن ابی بکر نیز تمام دلبستگی‌اش به زن است و از یاران خود تقلید می‌کند؛ ولی زبیر، شجاع و مکار است، اگر به او دست یافتی پاره پاره‌اش کن. مردم عراق طرفدار حسین بن علی هستند، اگر بر ضد تو قیام کرد و بر او ظفر یافتی از او درگذر که علاوه بر خویشاوندی صاحب حق بزرگی است"^(۱).

معاویه فوت کرد و یزید در اول رجب سال شصت هجری به حکومت رسید. در زمان یزید حاکم شهر مدینه ولید بن عتبه بن ابی سفیان بود. یزید نامه‌ای به ولید نوشت که حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر را سخت و بی‌امان به بیعت ما وادار کن. ولید آنان فرا خواند.

عبدالله بن زبیر به حسین بن علی علیه السلام گفت: حدس می‌زنی ولید ما را برای چه امری خواسته است؟ حضرت فرمود: تصور می‌کنم معاویه در گذشته و ما را خواسته تا به بیعت فرزندش وادار کند، و چون ولید موضوع را مطرح کرد، امام حسین چنین فرمود: "کسی مانند من به تنهایی بیعت نمی‌کند، باید موضوع را در بین مردم علنی کنید و چون شما بین مردم آمدید و آن‌ها را به بیعت خواندید، ما را نیز بخوانید تا کار یکجا صورت پذیرد"^(۲).

۱- ابوسفیان پدر معاویه بود، دختر ابوسفیان به نام «ام حبیبه» بعد از هجرت، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله شده بود.

۲- یکی از مهم‌ترین مدارک تاریخ در بررسی وقایع عاشورا، «تاریخ محمد بن جریر طبری» است که مربوط به قرن سوم هجری می‌باشد و فاصله چندانی با صدر اسلام ندارد.

پدر معاویه، ابوسفیان و همسر ابوسفیان، هند بود که در جنگ بدر علاوه بر عمو، پدر و برادرش نیز کشته شده بودند و شیعیان عقیده دارند که نوعی حس انتقامجویی در دل این خانواده نسبت به خاندان پیامبر باقی مانده بود.

امام حسین علیه السلام تا مرگ معاویه هیچگونه اقدامی بر ضد بنی امیه انجام نداد، چنانکه معاویه به امام حسین نوشته بود: به من رسماً گزارش رسیده که تو قصد سوئی در حکومت من داری، مبادا کاری انجام دهی که ایجاد اختلاف نمایی و مردم را در فتنه بیندازی! و امام به معاویه نوشت که گزارش رسیده به تو دروغ است و من قصد انقلاب بر ضد حکومت تو را ندارم^(۱).

قیام امام حسین علیه السلام زمانی آغاز شد که همه شرایط از آمادگی جامعه برای یک حرکت انقلابی حکایت می‌کرد. از سوی دیگر، حسین علیه السلام تربیت شده مردی است که حکومت را بی‌ارزش‌تر از کفش پاره‌ای می‌دانست! بنابراین، حرکت امام حسین علیه السلام از نظر علاقه‌مندی به حکومت نبود، بلکه به خاطر مقابله با مظالم و برقراری ارزش‌هایی بود که آن‌ها را مهمتر از جان خود می‌دانست و امیدش بعد از خدا، به پشتیبانی آن نیروی مردمی‌ای بود که سران و بزرگان شهر کوفه نیز آن را تایید کرده بودند^(۲).

آری، هدف از تشکیل حکومت از نظر امام حسین علیه السلام درهم‌کوبیدن باطل و تثبیت حق بود، تا در پناه آن، قوانین پایمال‌شده اسلامی، بار دیگر احیا شوند. تاریخ گواهی می‌دهد که امام حسین علیه السلام نیز همان راه امام حسن علیه السلام را طی کرده بود. هر دو در یک مسیر و با یک هدف حرکت می‌کردند. امام حسن با سپاه پدرش به طرف سپاه معاویه حرکت کرد، اما گروهی از سپاه امام حسن آن‌ها در آخرین لحظه به سپاه معاویه پیوستند. سپاه امام حسن علیه السلام در ناحیه مدائن مستقر شده بود و امام دید که پیروان سستی اطراف او را احاطه کرده‌اند و آنچه هم از سپاهش باقی مانده بود سر به شورش برداشته به چادر فرماندهی

۱- رجال کشی، صفحه ۴۹.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۲ - تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۶۱ که تعداد نیروهای حامی امام حسین علیه السلام را بین ۱۸ تا ۴۰ هزار نفر گفته‌اند.

(محل استقرار امام حسن) حمله‌ور شده بودند. حتی با خنجر به امام حسن سوء قصد شد و ایشان را از ناحیه ران مجروح کردند^(۱). در مقابل این سپاه متزلزل، سپاه منظم معاویه قرار داشت. در این چنین شرایطی یک خبر مهم نیز رسید که روم شرقی از اختلافات مسلمانان سوء استفاده کرده و قصد حمله دارد. به این ترتیب، اساس اسلام به خطر می‌افتاد. در اینجا همان امامی که برای اسلام و خدا کار می‌کند و به دنبال حکومت برای خود نیست، به معاویه پیام داد که برای صلح حاضر است و یکی از مفاد آن «صلح‌نامه» این بود که معاویه حق ندارد کسی را برای بعد از خود جانشین قرار دهد، زیرا حکومت موروثی نیست و تعیین خلیفه با شورای مسلمین است.

۱- از عجیب‌ترین حقایق تاریخ تشیع این است که ائمه و بزرگان این مذهب همه به وسیله طرفداران خودشان شهید شده یا آسیب دیدند. خیانت یاران و سپاه امام حسن به آن حضرت مشهور است.

قسمت پنجم:

امام حسین علیه السلام و چگونگی رسیدن به سرزمین کربلا

با فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آغاز خلافت خلفای راشدین، مردم همان حکومت قرآن و سنت را بین خود شاهد بودند و علی علیه السلام نیز در حل مشکلات حکومتی و اجتماعی، خلفا را یاری می‌کرد. اما سرانجام، معاویه به حکومت رسید. او پسرش یزید را وارث خود قرار داد و حکومت شورایی را به حکومت وراثتی مبدل ساخت. در آن شرایط، امام حسین سه گزینه بیشتر پیش رو نداشت:

- مبارزه با حکومت یزید، که بدون داشتن نیروی لازم امکان‌پذیر نبود.
- در پناه بیعت با یزید به هدایت علمی و فرهنگی جامعه پرداختن، که این راه را در شأن خود نمی‌دید.
- مبارزه و در صورت عدم موفقیت، انتخاب شهادت تا شاید روشنی افکار عمومی را در شهادتش فراهم آورد^(۱).

البته نقش مردم مکه و مدینه را نیز نباید در نهضت عاشورا نادیده گرفت. گروهی از اصحاب با مسافرت به شام و بررسی وضع حکومت، گزارش‌هایی با خود می‌آوردند و اعلام آمادگی می‌نمودند که شرایط موجود ما را بر آن می‌دارد که در مقام **﴿يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾** باشیم و چه بهتر که این اصلاحات، با رهبری امام حسین صورت گیرد. در همین ایام نیز مردم کوفه با فرستادن نامه‌های پی در پی از امام حسین درخواست رهبری جامعه اسلامی را می‌کردند. نتیجتاً امام حسین علیه السلام در شب یکشنبه هشتم ماه رجب سال شصتم هجری، قبل از دعوت عمومی حاکم مدینه جهت گرفتن بیعت برای یزید، از مدینه به طرف مکه حرکت کرد و به مفاد این آیه شریفه عمل کرد:

۱- نکته قابل توجه این است که امام حسین در زمانی راه سوم را انتخاب کرد که همه پیروانش دور او را خالی کردند.

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ [التوبة: ۲۰].

یعنی: «آنانکه ایمان آورده و هجرت نمودند و در راه خدا با مال و جانهایشان جهاد کردند در نزد خداوند بلند مرتبه‌ترند و هم اینانند که کامیابند».

در این سفر، امام حسین علیه السلام خویشاوندان، فرزندان و برادرزادگان و جمعی از اصحاب را به همراه خود برد.

بدین ترتیب، یک حرکت تاریخی مبتنی بر آیات قرآن و مشورت با بزرگان و صاحب‌نظران کوفه، آغاز شد و هنگام خروج از مدینه، امام این آیه را تلاوت می‌کرد: ^(۱) (که وصف الحال موسی علیه السلام در خروج از مصر بعد از قتل غیر عمد بود).

﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [القصص: ۲۱].

یعنی: «پس بیمناک و در حالی که [به هرسو] می‌نگریست از شهر بیرون شد، گفت: پروردگارا! مرا از گروه ستمکاران نجات بخش».

البته قبل از حرکت، امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل پسر عموی خود را جهت تحقیق به کوفه فرستاده بود و چون کاروان امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه رسید، بنابه آثار، آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود که:

﴿وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ [القصص: ۲۲].

یعنی: «و چون (موسی) رو به جانب مدین آورد با خود گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست (و نجات از ستمگران) هدایت فرماید».

عبدالله بن زبیر، پسر زبیر مشهور ^(۲)، در مکه به دیدن امام حسین علیه السلام رفت و گفت: اگر شما در مکه بمانید ما با شما بیعت می‌کنیم. امام گفت: حجت بر من تمام است، مردم عراق

۱- شواهد نشان می‌دهد که رجوع امام حسین، در تمام مراحل نهضتش، به قرآن بود و این شاگرد ممتاز تربیت شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در تمام طول مسیر از مدینه تا کربلا، در مواضع مختلف آیات متناسب قرآنی را تلاوت می‌کرد و از خداوند مدد می‌گرفت. - تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۹۱۱.

۲- زبیر باجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و خواهر عایشه را به همسری داشت.

مرا دعوت کرده‌اند، اگر به مقصود رسیدم عمل می‌کنم، چنانچه خطری پیش آمد و موفق نشدم، جانم را در راه خدا داده‌ام، من به گنهکاران و متجاوزان کمک نمی‌کنم. خبر پناه بردن امام حسین علیه السلام به مکه، همه جا پخش شد. در کوفه یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام سلیمان بن صرد خزاعی، جلسه‌ای در منزلش تشکیل داد که موضوع آن جلسه به قرار زیر بود:

۱- پناه‌بردن امام حسین علیه السلام به مکه؛

۲- عدم بیعت آن حضرت با یزید؛

۳- دعوت امام به کوفه.

آنها نامه‌ای مبنی بر حمایت و دوستی، برای امام حسین به مکه فرستادند. امام در جواب آنها نوشت: "به جان خودم سوگند امام نیست، مگر کسی که در میان مردم براساس کتاب خدا داوری کند و دادگر بوده از راه مستقیم دیانت منحرف نشود. اگر نمایندگان من گزارش دهند که خردمندان و صاحب‌نظران و عموم مردم بر آنچه در نامه‌ها نوشته شده اتفاق نظر دارند، من به زودی به شما خواهم پیوست"^(۱).

همانگونه که از متن نامه پیداست امام حسین علیه السلام به امید آنکه شیعیان و طرفدارانش مردمانی ثابت‌قدم هستند پیش می‌رفت.

از سوی دیگر، یزید، نعمان بن بشیر والی کوفه را خلع و ابن زیاد را مأمور سرکوب مخالفان کرد و امام حسین علیه السلام بعد از چهار ماه و پنج روز توقف در مکه و انجام عمره^(۲)، به طرف کربلا حرکت کرد. در تحلیل حرکت امام حسین علیه السلام از مکه به کربلا، هر دسته و گروه، مطابق میل و سلیقه خود و قبول اجتماعشان، قصه‌ها بافته‌اند! دسته‌ای حتی گفته‌اند: مقام کربلا بالاتر از مکه بود (و از اینرو امام حسین برای ورود به کربلا باید قبلا حج به جای می‌آورد).

۱- تاریخ طبری - جلد ۴ - ص ۲۶.

۲- بر طبق گزارشات امام حسین علیه السلام قبلا حج واجب را انجام داده بود.

اما به دور از همه تخیلات و داستانسراییه‌ها، به امام حسین علیه السلام خبر دادند که مأموران یزید در کمین هستند تا شما را ترور کنند و امام فرمود: "پس من باید هرچه زودتر از مکه خارج شوم تا حرمت خانه خدا به عنوان محل امن الهی، همچنان باقی بماند. اگر مأموران یزید موفق شوند مرا در اینجا بکشند، ممکن است این کار یک رسم شود و در نتیجه دیگر کسی در مکه در امان نخواهد بود"^(۱). از این رو، مکه را ترک کرد. در میان راه، مأموران فرماندار مکه، راه را بر او بستند که باز گرد، به کجا می‌روی؟ چرا از گروه مسلمانان جدا می‌شوی؟ و امام حسین علیه السلام آن‌ها را کنار زده و در حالی که به راه خود ادامه می‌داد، این آیه قرآن را تلاوت کرد که:

﴿لِيَعْمَلِيَ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيءُونَ مِمَّا أَعْمَلُوا وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [یونس:

[۴۱].

یعنی: «عمل من از آن من و عمل شما برای شماست، شما از آنچه من می‌کنم بیزارید و من از آنچه شما می‌کنید به دور و جدا هستم».

خصوصاً آنکه خبر می‌رسید کار بیعت گرفتن مسلم بن عقیل در کوفه چنان بالا گرفته که با گروه کثیری مقرر حکومت را به محاصره درآورده و نزدیک است کوفه را به تصرف درآورد. البته متعاقباً ابن زیاد مردم ترسو و ضعیف‌الایمان را با تهدید فراری داد.

امام حسین علیه السلام مرتب جواب نامه‌ها را می‌داد و نامه‌هایی نیز برای رؤسای بصره فرستاد که از آنجمله در یکی از آن نامه‌ها نوشت: «وقد بعثت رسولي إليكم بهذا الكتاب وأنا أدعوكم إلى كتاب الله وسنة نبيه».

یعنی: «من این نامه را به وسیله فرستاده‌ام (قیس بن سهر صیداوی) ارسال داشته شما را دعوت می‌کنم که کتاب خدا و سنت پیامبرش را زنده کنید».

یکی از رؤسای بصره، که فکر می‌کرد ممکن است این نامه دسیسه ابن زیاد باشد، نامه را با نامه‌رسان تحویل عبیدالله بن زیاد داد و او هم بدون محاکمه نامه‌رسان را اعدام کرد!

۱- کعبه و پیرامونش حرم امن الهی است و در آنجا کسی حق تعرض به انسان را ندارد و آیاتی از قرآن بر

این امر دلالت می‌کند، از جمله در سوره آل‌عمران آیه ۹۷ که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آثِمًا﴾.

امام حسین علیه السلام خبر اعدام پیکش را زمانی که سپاه حرّ او را در محاصره داشت، دریافت نمود و در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود فرمود:

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ ۖ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳].

یعنی: «از مؤمنان مردانی بر آن پیمان که بسته بودند تحقق بخشیده‌اند و بعضی از آنان به تعهد خود عمل کرده‌اند و برخی از ایشان در انتظارند و به هیچ وجه تبدیلی (در پیمان خود) نیاورده‌اند».

امام حسین نامه دیگری نیز به سران پنجگانه بصره ارسال کرد که طبری آن را چنین گزارش نموده است (ج ۵ ص ۳۵۷):

«اما بعد، خداوند محمد صلی الله علیه و آله وسلم را از بین مخلوقات خود برگزید و او را به نبوت کرامت بخشید و برای رسالت برگزید. سپس او را وفات داد در حالی که خیرخواه بندگان خدا بود، و آنچه را به وی وحی شده بود به مردم ابلاغ کرد. ما اهل و اوصیا و ورثه او هستیم و سزاوارترین مردم به حق او می‌باشیم، ولی قوم ما دیگران را برگزیدند. و ما خود می‌دانیم که حق ما نسبت به کسانی که عهده‌دار آن شدند بیشتر بود، در حالی که آن‌ها (ابوبکر و عمر و عثمان) نیکو عمل کردند و اصلاح آوردند و رعایت حق کردند، خداوند آن‌ها را رحمت کند و ما و آن‌ها را بیامرزد. من فرستاده خود را به نزد شما با این نامه فرستادم و شما را به کتاب خدا و سنت رسول او دعوت می‌کنم. اینک که سنت‌ها از بین رفته و بدعت‌ها جای آن را گرفته است، اگر شما سخن مرا بشنوید و به دستور من عمل کنید شما را به راه رشد هدایت می‌کنم».

بدین ترتیب، امام حسین در نامه خود، هدف و علت حرکتش را مشخص کرده و می‌گوید: "چون سنت‌ها از بین رفته و بدعت‌ها جای آن را گرفته من قصد تغییر اوضاع را دارم". اما متأسفانه شیعیان مدعی پیروی امام حسین، راه آن بزرگوار را وارونه نشان داده‌اند و به جای مبارزه جهت احقاق حق و آزادی و اجرای عدالت، به شعار و روضه‌خوانی و عزذاری اکتفا کرده‌اند و با انواع خرافات، حقیقت نهضت عاشورا را به نفع دشمنان اسلام و مستشرقین مغرض گسترش داده‌اند، که آن‌ها نیز از آن خرافات استفاده کرده مسلمانان را

به تمسخر می‌گیرند! چنانکه ماریین آلمانی در کتاب «السیاسة الحسينية»^(۱) از «علل الشرايع شيخ صدوق» نقل می‌کند که:

"چون امام حسین در آن زمان به شهادت رسید، آن شهادت، امروز همان خونبهای شیعیان شده، به طوری که با ایمان به این شهید بزرگوار، همه شیعیان معتقدند که آمرزیده خواهند شد!" (یعنی چنین القا شده که همه ساله در ایام عاشورا، مردم با بر سر و سینه کوفتن و شیون و زاری، راهی بهشت می‌شوند!)

ماریین در ادامه می‌نویسد:

"شیعیان این عقیده را از ما (مسیحیان) گرفته‌اند؛ همانگونه که ما معتقدیم عیسی عليه السلام بار گناهان ما را به دوش گرفته و با اظهار عشق و شیفتگی به او، ما راهی بهشت می‌شویم شیعیان می‌گویند: امام حسین نیز با شهادتش بار گناهان پیروانش را بر دوش کشیده است!" بدین ترتیب، مسیحیان، شیعیان را هم شریک انحرافات دینی خود ساخته‌اند و مقصر این امر، کسانی هستند که آن خرافات را به نام دین اشاعه داده‌اند.

به هر صورت، خبر حرکت امام حسین عليه السلام از مدینه به مکه توسط کاروان‌هایی که از مکه خارج می‌شدند، به دیگر شهرها رسید. این در حالی بود که هنوز جیره‌خواران معاویه به لعن علی عليه السلام مشغول بودند. اما همانگونه که پس از قتل عثمان، مردم از علی عليه السلام درخواست پذیرش حکومت را کردند، درخواست مردم بصره و کوفه از فرزند برومند علی نیز همچنان با سیل نامه‌ها ادامه داشت.

صدای عاجزانه مردم به گوش امام عليه السلام رسید و او می‌اندیشید که شاید این مردم، امت میدان عمل باشند و با یاری آن‌ها بتواند حکومت عادلانه و اسلامی برقرار نماید، و می‌گفت: «إني أدعوكم إلى كتاب الله وسنة رسوله عليه السلام» یعنی: «من شما را به کتاب خدا و سنت رسولش دعوت می‌کنم». به عبارت دیگر، هدف امام حسین از دست‌گرفتن حکومت، برقراری کتاب و سنت بود، نه نفس حکومت و اثبات امامت! بنابراین، باید گفت که امام

حسین علیه السلام بر طبق ترتیب ظاهری امور، برای دفع بدعت‌ها و احیاء سنت از طریق حکومت قیام کرد.

آنان که بر این باورند امام حسین علیه السلام در ابتدای کار بدون هدف حرکت کرده، درک درستی از این نهضت نداشته‌اند! آن نامه‌ها که قبل از حرکت به دست امام حسین علیه السلام رسید، نمی‌توانست ایجاد هدف نکرده باشد، اگرچه انسان جانش را دوست دارد، اما ممکن است به درجه‌ای از ایمان برسد که حاضر شود جانش را در راه ایمانش فدا سازد و این جانفشانی، به صورت یک حرکت عظیم اسلامی در صحنه عاشورا شکل گرفت. امام حسین علیه السلام به این نتیجه رسید که در آن شرایط، سکوت از عظیم‌ترین گناهان است. باید فریاد برآورد تا شاید دیگران بیدار شوند و چنانچه از این طریق بیدار نشدند و اتفاقاً جانش هم در معرض خطر قرار گرفت، چون رهبر است نمی‌تواند تقیه کند. چرا که تقیه‌اش باعث محو دعوت توحیدیش خواهد شد. بدین ترتیب، او ایستاد و دعوتش را آشکار کرد، در سختی‌ها و مهلکه‌ها استوار ماند، مقاومت کرد تا دست به دست عوامل شرک و باطل ندهد و آئین توحیدی باقی بماند.

اما متأسفانه اهل منبر به جای توضیح این حقایق عاشورا، مردم را به سوی حوادث دلخراش می‌کشاند و هدفشان این است که مستمع باید متأثر شود! در حالی که باید از لابلای نامه‌های امام حسین و حرکتش، درس‌های هدفی را استخراج کرد تا آن امام قرآنی و اصحاب «يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» ^(۱۵۹) بهتر شناخته شوند و تا معلوم گردد که امام حسین علیه السلام و یارانش چگونه پاسدار حدود الهی بودند و چگونه فداکاری کردند. تا شاید علاقمندان به پیروی از آن حضرت، به جای سینه‌زدن و زاری‌کردن، از حرکت وی تبعیت کنند.

امام حسین علیه السلام در راه بود و «ابن زیاد» در کوفه دست به کشتار می‌زد. از آن جمله او «هانی بن عروه» رئیس قبیله و نامه‌رسان امام حسین، مسلم بن عقیل نماینده امام و برخی از بزرگان کوفه را به جرم مخالفت با یزید و همکاری با امام حسین کشت. از سوی دیگر، اولین برخورد امام حسین در بین راه مکه به کوفه، با حر بن یزید ریاحی بود و چون امام حسین و یارانش از قبل خیمه زده بودند، امام دستور داد به سپاهیان حر آب دادند. حر از

همان دسته‌ای بود که دیر بیدار شد. در ابتدای کار می‌گفت: "من مأمورم و میل هم ندارم نوه پیامبر خدا را بکشم، من می‌خواهم نان و آبم قطع نشود." به امام گفت: "مردم با شما موافق نیستند، شما بی‌جهت حرکت کردید." امام فرمود: "من هم زمانی خود را ملزم به قیام می‌دانم که مردم موافق باشند و اگر راضی نیستند، باز می‌گردم." حر گفت: "نه، بازگشت شما را به مکه نمی‌توانم اجازه دهم." امام فرمود: "پس اجازه بدهید به کوفه بروم و ببینم آیا مردم راضی هستند یا نه." حر جواب داد: "این را هم اجازه ندارم." امام حسین گفت: "پس شمشیر بیرون آر تا بجنگیم"، اما حر گفت: "با نوه پیامبر نمی‌جنگم".

حر در مقابل امام حسین علیه السلام ماند تا هنگام ظهر فرا رسید و چون مؤذن ندای اذان سر داد، پشت سر امام حسین به نماز ایستاد. بدین ترتیب، حر با یک دست دنیا را نگه می‌داشت و با دست دیگر آخرت را.

قبل از نماز، امام حسین به سپاه حر فرمود: "ای مردم، به خدای عزوجل سوگند که من به اراده خود پیش شما نیامده‌ام. تا نامه‌های شما به دست من رسید. شما فرستادگانی به سوی من فرستادید که ما امامی نداریم. گفتید که شاید به وسیله تو خداوند ما را هدایت کند، شما مرا خواستید که من آمدم، آمده‌ام تا با شما عهد و پیمان بندم، اگر از آمدنم خشنود نیستید باز می‌گردم و به همان جایی که ابتدا بودم می‌روم".

چون عصر شد، نماز عصر به جای آوردند و سپس حرکت کردند. در حالی که سپاه حر امام حسین علیه السلام و یارانش را تعقیب می‌کرد و چون توقفی پیش آمد، امام حسین خطاب به جمعیت حاضر گفت: "ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که حاکم ستمگری را ببیند که محرمات خدا را حلال شمارد و پیمان خدا را بشکند و برخلاف سنت پیامبر در میان بندگان خدا به گناه و تعدی عمل کند، و آنگاه با دست و زبان علیه آن حاکم به مقابله برنخیزد، خداوند او را به همان جایی می‌برد که حاکم ستمگر را خواهد برد. ای مردم بدانید که اینان (یزید و عمّالش) به اطاعت شیطان درآمده‌اند و اطاعت خدای رحمان را رها کرده، حرام خدا را حلال و حلال او را حرام شمرده‌اند، من شایسته‌ترین کسی هستم که عیب آن‌ها را بگویم و نهی از منکر کنم، اگر با من بیعت کنید و به راه رشد رفته اید. من حسین

پسر علی هستم، پسر فاطمه، دختر پیامبر که جانم با جانهای شماست و کسانم با کسان شما و مقتدای شمایم".

حر به امام حسین علیه السلام گفت: "تو را به خدا در اندیشه خودت باش! اگر جنگ کنی کشته می شوی". امام حسین علیه السلام در پاسخ گفت: "مرا از مرگ می ترسانی؟ مرگ در راه خدا برای مسلمان عار نیست بلکه افتخار است". حر چون این سخن را شنید به یکسو شتافت و در اندیشه و حیرت فرو رفته بود که پیک «عبیدالله بن زیاد» سر رسید و نامه‌ای به دست او داد. حر نامه را گشود که در آن چنین نوشته شده بود:

"چون این نامه به دست تو رسید، در همان جا حسین را در زمین بی آب و علف نگه دار".

«ابوالشعنا» از یاران امام حسین رو به پیک کرده و پرسید: "برای چه کاری آمده‌ای؟" گفت: "اطاعت پیشوایم کرده‌ام". «ابوالشعنا» در پاسخ، این آیه قرآن را تلاوت کرد که می فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ آيَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾ [القصص: ۴۱].

یعنی: «برای آنان پیشوایانی قرار دادیم که آنان را به سوی جهنم دعوت می کنند و در قیامت هیچ یآوری نخواهند شد»^(۱).

بدین ترتیب، حر آنقدر امام حسین علیه السلام را نگه داشت تا سپاه عمر بن سعد رسید. آنگاه حر و عمر سعد به گفت و گو نشستند که با امام حسین چه کنیم. عمر سعد گفت: "اگر بیعت نکرد او را می کشیم و مأموریت ما هم همین است". در اینجا حر ناگهان بیدار شد که چه کرده است، چه گناه عظیمی مرتکب شده و عامل چه فاجعه بزرگی شده است. احساس کرد که چند لحظه بیشتر، بین حق و باطل یا بهشت و دوزخ فرصت ندارد. از سوی دیگر، امام حسین علیه السلام خطاب به سپاه تازه وارد لب به سخن گشود و گفت: ای مردم! «ابن زیاد» برای من دو انتخاب گذاشته است:

۱- مشاهده می شود که حتی پیروان واقعی امام حسین نیز، به تبعیت از رهبرشان، بنابر تعالیم قرآنی سخن گفته و عمل می کردند.

۱- شمشیر و کشته شدن

۲- بیعت با ظالم و قبول ذلت

اما، هیئات منا الذله (ذلت و خواری از ما دور است).

پشیمانی سراپای وجود حر را فرا گرفت. حوادث جنگ احد را به یاد آورد که عده‌ای از مسلمان‌ها به طمع غنائم مواضع خود را رها کرده و موجب شکست سپاه اسلام و عامل شهادت حمزه عموی پیامبر شدند، ولی معذالک خداوند آن‌ها را بخشید ﴿وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۵۲]. «خداوند از لغزش‌شان درگذشت».

انقلابی دیگر در دل حر پدید آمد که روحی تازه در او دمید. برخاست و ابتدا به نزد سپاهیان خود رفت. با آن‌ها مذاکره و اتمام حجت کرد و وقتی از همکاری آن‌ها مأیوس شد، کفش‌ها را به منزله درخواست بخشش، گره زده و بر گردن آویخت و به سوی امام حسین رفت. فریاد برآورد: "ای امام! من آمده‌ام تا آمرزیده شوم، اگرچه تو را در بند نگه داشته‌ام، اکنون توبه کرده و پشیمانم". در برابر این صحنه آن امام بزرگوار با صلابت فرمود: "آری، تو حرّی، تو آزادی، باب رحمت خداوند همیشه باز است".

بهتر است در این صحنه لحظه‌ای تأمل کنیم. آیا انسان‌هایی که امروز داعیه عشق و محبت حسین را دارند، دارای چنین صبر و تحمل و گذشتی چون او هستند؟ که اگر کسی آن‌ها را تا سرحد مرگ برده باشد ولی در آخرین لحظه متوجه گناه خود شده، با شرمندگی بیاید و عذرخواهی کند، از او درمی‌گذرند، در حالی که بدانند چیزی نمی‌گذرد که زیر شمشیر و سم اسبان می‌روند؟ آن‌هایی که چون حسین عمل نکرده و نمی‌کنند حسینی نیستند، هرچند روز عاشورا یک دامن اشک بریزند و چند خروار برنج نذر کنند!

حر به دنبال محل خاصی برای توبه نگشت. او نگفت: من باید به کنار قبر علی و پیامبر بروم و توبه کنم. با خدا پیمان بست و چون مورد ظلم هم حاضر بود، از شخص مظلوم طلب عفو کرد. اکنون او انسانی آزاد است. از آن‌هایی که می‌دانند چه می‌کنند و چه می‌خواهند و با وجدانی آرام و فارغ از همه کشمکش‌های درونی، در جهت انتخاب خود گام برداشت.

حرفهای زمانه همه می‌دانند که یکسره کردن حساب نفس در جهت کسب رضایت وجدان، چه معنایی دارد و آن‌هایی که رضایت نفس را در اعمالی چون عَلم و کُتَل و حجله برداشتن و سینه زدن و تعزیه خوانی و در روز روشن شمع روشن کردن می‌جویند، متوجه نیستند که اگر قرار بود انسان‌ها با اینگونه ابزار و اعمال «من درآوردی» به کمال و تقوی برسند، پس باید گفت که اعمالی چون رقص قبائل آفریقا بر گرد آتش نیز مایه کمال و رستگاری می‌شود! در حالی که راه کمال و تقوی را باید در پیروی از کتاب خدا و سنت رسولش و عمل به مقتضای آن‌ها جستجو کرد، نه با پیگیری اوهام و بدعت‌ها! امام حسین هرگز نگفت: من واسطه میان شما و خدا هستم، بلکه راهی را نشان داد که اگر انسان از آن راه برود، می‌تواند به قرب خدا نایل آید. از این رو، نوحه‌سرایی برای امام حسین و عزاداری برای او، نه تنها کمالی برای پیروان به بار نمی‌آورد، بلکه دستاویز مناسبی برای تمسخر شیعیان به دست دشمنان می‌دهد.

اینان که امروز راه امام حسین را نادیده گرفته و در حسرت سفر به کربلا مانده‌اند و یا با به پاداری هیئت‌ها و عزاداری‌ها، در حقیقت، مودتِ بین خود را دنبال می‌کنند، شامل این آیه کریمه‌اند که:

﴿وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [العنکبوت: ۲۵].

یعنی: «شما، غیر از خدا، بت‌ها (و مظاهری) برای خود ساخته اید تا در زندگی دنیا موجب مودت و انس میان شما باشد».

محفلی با نام امام حسین یا روضه حسین کشی یا محفل پلو و چای، به نام «عبادت» اما عملاً در جهت رتق و فتق‌های دنیوی! در بنیادهایی چون خانقاه، محفل فاطمیون، هیئت ابوالفضل، هیئت رقیه، حسینیه، زینبیه و... ولی اینگونه مودت‌ها که از طریق بدعت‌ها و ترویج خرافات به نام دین حاصل می‌شود، انحراف در دنیا و لعن اخروی را به همراه خواهد داشت.

﴿ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ لِّكُفْرِكُمْ فِي الدُّنْيَا وَمَأْوَأَتِكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن تَلْوِينٍ﴾ [العنکبوت: ۲۵].

یعنی: «سپس در روز قیامت برخی از شما برخی دیگر را انکار می‌کنند و برخی از شما برخی دیگر را لعن می‌فرستند، جایگاه‌تان آتش است و یآوری هم ندارید».

هرسال، ۱۰ شب به دور هم حلقه می‌زنند، یکی بالای منبر رفته و روضه و نوحه می‌خواند و بقیه بر سر و سینه می‌کوبند؛ تصور می‌کنند این کارها عبادت است! اما این کارها عبادت نیست، بلکه بازیچه قرارداد دین است، همانکه قرآن می‌فرماید:

﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾ [الأنعام: ۷۰].

یعنی: «کسانی را که دین خویش به بازیچه و سرگرمی گرفته‌اند و زندگانی دنیا فریب‌شان داده، رها کن».

آری، امروز مذهبی‌ها:

﴿فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۳].

یعنی: «دین‌شان را بین خود قطعه قطعه کرده‌اند و هر دسته‌ای به آنچه پسندیده‌اند دلشاندند». امروز که از جای برمی‌خیزند یا وزنه‌ای برمی‌دارند، به جای استعانت از خداوند، از علی و حسین مدد می‌گیرند! سلام و خداحافظی‌شان یا علی است! در خداحافظی‌ها می‌گویند: «دست علی به همراهت!»

یعنی با گفتار و کردار نشان می‌دهند که خدا را فراموش کرده و بندگانش را به جای او قرار داده‌اند و «مراسم» را بر «عبادت» ترجیح می‌دهند! ظهر عاشورا مسجد را خالی و تکایا و میدین شهر را پر می‌کنند! و برای بنده‌ای از بندگان خدا به سر و سینه می‌کوبند! کیست که بپرسد اگر قصد تقرب به سوی خدا دارید پس چرا بر طبق فرمان خدا عمل نمی‌کنید؟

آیا کسانی که بیت المقدس را فتح کردند عاشورا و تاسوعا داشتند؟ مراسم عزاداری و هیئت‌های گوناگون برپا می‌کردند؟ متأسفانه با چنین مراسمی، فرهنگ تربیتی قرآن فراموش شده و فرهنگ حفظ صحنه‌های دلخراش باقی مانده است، تا مردم تصور کنند که رضایت خداوند در این گریه‌ها است! اگر از همان دوران کودکی، صفات ارزنده مبارزاتی و اخلاقی امام حسین علیه السلام در جان فرزندان این مرز و بوم تلقین می‌شد، طبعاً امروز به جای ملت اشک و آه، ملتی آگاه بودیم. اگر به جای عزاداری و روضه‌خوانی، نهضت عاشورا را آنگونه که بود بیان می‌کردند، فرهنگ آزادگی پای می‌گرفت و روحیه‌های ضعیف و ذلت‌پذیر

حذف می‌شد. مقصر این اوضاع کیست؟ مقصر کسانی هستند که حسین را به زانو درآمده در برابر دشمن نشان دادند که مثلاً «اگر به من ترحم ندارید، قطره‌ای آب به این بچه (علی اصغر) برسانید!» مردم، التماس و تضرع امام حسین علیه السلام را باور کنند یا مبارزات عظیم او را؟ متأسفانه همچنان که همواره ارزش شخصیت‌های دینی از جهت الگو و اسوه بودن آن‌ها نادیده گرفته شده، ویژگی‌های اخلاقی و مبارزاتی امام حسین نیز حذف گردیده است. ای کاش مدعیان پیروی از این امام بزرگوار، مقاومت در احیای حق را از او می‌آموختند و نهضت عاشورا، برای کسانی که در برابر کمی فشار تن به تسلیم و همه گونه ذلت و چاپلوسی می‌دهند، درسی می‌شد. امام حسین علیه السلام جان و مالش را برای بقای حق اهداء کرد. ما کجاییم و او کجا؟ این گریه‌ها، به جای آن که پیروان را به امام حسین نزدیک کند ما را از او دور ساخته است.

امام حسین علیه السلام در برخورد مجدد با حر می‌گوید: "تو آزادی". این سخن امامی است که قرآن را در سینه دارد و از فرهنگ تربیتی قرآن برخوردار گشته است. اگر او از قرآن و فرهنگ تربیتی قرآن خارج بود، باید فوراً شمشیر می‌کشید و می‌گفت: "ای حر! تو باعث این همه مشکلات من شدی و اکنون مستوجب حد شرعی هستی!" اما چون دعوت آن امام برای خدا و احیاء کتاب و سنت بود، با دلی پاک حر را بخشید و وی را پذیرفت و چون حرّ ضربت خورد سرش را به زانو گرفت و فرمود: "تو آزادی، همچنانکه مادرت از ابتدا تو را «حر» نامید." و این است تفاوت امام رحمت با امام انتقام. به راستی آنان که حق و حقیقت را کج و کوله نشان می‌دهند چنان جلوه‌ای نادرست از فرهنگ تربیتی قرآن ارائه داده‌اند که گویی این کتاب به جای هدایت، گمراهی را به ارمغان آورده است!

امام حسین علیه السلام دستور داد تا چند خورجین نامه فرستاده شده را در مقابل سپاه دشمن قرار دهند و سپس گفت: "این‌ها را شما فرستادید!" حتی اسم بعضی از فرستندگان نامه را خواند. اما کسی جواب نداد، زیرا آن‌ها که او را عوت کرده و با «مسلم بن عقیل» بیعت کرده بودند در کوفه مانده بودند. از این رو، عاشورا به ما می‌آموزد که همیشه به توده مردم نباید اعتماد کرد، بلکه افراد تربیت شده را باید مد نظر آورد. اعتماد به کسانی که شناخت صحیح از توحید و دین ندارند، نتیجه مطلوب نمی‌دهد.

نوشته‌اند که اصحاب امام حسین علیه السلام در شب عاشورا با هم گفت‌وگو و خنده و شوخی داشتند. حبیب بن مظاهر از بینشان می‌گفت: "من اهل شوخی نیستم ولی اشتیاق به لقاء الله امشب مرا شادمان ساخته است." این روحیه، درست معکوس روحیه‌ای است که قرآن در مورد یهودیان تشریح می‌نماید که:

﴿قُلْ يَتَّبِعُهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦﴾ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ﴾ [الجمعة: ۶-۷].

یعنی: «بگو ای یهودیان اگر تصور دارید که شما امت برگزیده و منتخب خدا هستید، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویید، و هرگز آن را آرزو نمی‌کنند به دلیل اعمالی که بدانها دست زده‌اند!»

آن روز امام حسین و یارانش نشان دادند که از مسلمانانی هستند که واقعا دوستدار خدایند و از این‌رو، مرگ، آن‌ها را هراسان نمی‌ساخت، ولی متأسفانه مدعیان امروزی پیروی از امام حسین علیه السلام، همان روحیه‌ای را دارند که قرآن از یهودیان تشریح می‌کند.

البته نوشته‌اند که امام حسین علیه السلام قبلا در خواب دیده بود که کاروان او در حال حرکت است و پرنده مرگ همسفر آن‌هاست و فهمید که راه او بدون بازگشت است. فرزندش چنان تربیت شده بود که وقتی این خواب را شنید گفت: "ای پدر مگر ما برحق نیستیم؟" امام فرمود: "آری" و آنگاه فرزند گفت: "پس چه باک که برای حق کشته می‌شویم؟!"

نکته ناگفته این که وقتی امام حسین علیه السلام متوجه شد مردم با او بیعت نمی‌کنند، اگر سخنان خود را پس می‌گرفت و به بیعت با یزید تن می‌داد، دیگر سرمشق مسلمانان شمرده نمی‌شد و مَهر تاییدی بر خاندان فاسد بنی‌امیه می‌زد و اساس فرهنگ و تربیت دینی زیر سؤال می‌رفت، اما امروز آنان که می‌گویند پیشوایشان حسین است، در عمل نشان داده‌اند که در فضایل اخلاقی، هیچ شباهتی به حسین علیه السلام ندارند. مردمی هستند لاف‌زن و گنده‌گو که راهشان از راه او جداست، ولی امید محشورشدن با او را در سر دارند! در حالی که قرآن از زبان ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ [ابراهیم: ۳۶].

یعنی: «هرکس از من تبعیت کند از من است (نه هرکس برایم اشک بریزد و عزاداری کند!)».

امام حسین علیه السلام چون اهل قرآن شمرده می‌شد و به خدا نزدیک بود، مردم را به سوی خدا می‌خواند و همه تلاشش آشنا کردن مردم با توحید خدا و قرآن بود. او سعی داشت مردم را به خود آورد و قوه عاقله و احساس مسئولیت آنان را بیدار سازد. از این رو، حسین علیه السلام هرگز مردم را به سوی خود فرا نخواند که: "بیایید و دست مرا ببوسید و مقلد یا مرید من باشید". بلکه همواره آنان را متوجه کلام خدا و مسئولیت‌هایشان در برابر خدا می‌نمود و در این چار چوب فکری، رهبری خود را مطرح می‌ساخت.

آری، آن خفتگانی که نهضت «بیداری و حرکت» عاشورا را به نهضت «آه و ناله و خودآزاری» تبدیل کرده‌اند، دشمن امام حسین علیه السلام و راه او هستند. به این نکات توجه کنید:

- امام حسین علیه السلام مرد «عقل» و «عمل» بود. اهل عقل بود، زیرا منافع زودگذر دنیا را به سعادت جاوید آخرت نفروخت^(۱) و اهل عمل بود، زیرا تا پای جان در راه عقیده خود ایستاد. در صورتی که پیروان امروز او نه عاقلند (زیرا منافع دنیا را بر هر امری ترجیح می‌دهند) و نه اهل عمل و به شعار اکتفا کرده‌اند.
- در نظر امام حسین علیه السلام خانواده، حرمتی والا داشت و از این رو در آخرین لحظات و در حالی که تیر به او اصابت کرده و فقط نیمه جانی در تن داشت، وقتی دید که دشمن به طرف خیمه خانواده‌اش روان است، فریاد برآورد که اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید (به خانواده بی‌پناه یورش نبرید).
- امام حسین علیه السلام اهل زورگویی نبود و ایستادگی و شهادت را در آن موقعیت برای خود واجب می‌دید، و لذا به دیگران تحمیل نکرد. از این رو، وقتی شب آخر فرا رسید و چراغ‌ها را خاموش کردند، امام خطاب به باقیمانده یارانش فرمود: "فردا دیر

۱- از امام صادق پرسیدند: عقل چیست؟ فرمود: عقل چیزی است که خدای رحمان را با آن می‌شناسند و پرستش می‌کنند و به بهشت می‌رسند. سؤال کردند: پس آنچه در معاویه بود چه بود؟ فرمود: آن شیطنت بود نه عقل.

است، اگر می‌خواهید بروید، اکنون بروید که در تاریکی چشمی شما را نمی‌بینید، بروید که هیچ گله‌ای از شما نخواهد بود".

- موضوع کشته‌شدن علی اصغر و درخواست ترحم بر او، آن چنانکه روضه‌خوان‌ها می‌سرایند، در کار نبوده است. نوشته‌اند در آخرین ساعات، امام حسین علیه السلام علی اصغر را در آغوش گرفت تا خداحافظی کند؛ در این هنگام، تیری به طفل اصابت کرد و او را شهید ساخت^(۱).

- موضوع کمبود آب در کربلا چندان روشن نیست، زیرا طبری می‌نویسد: وقتی تشنگی بر امام حسین و یارانش سخت شد، برادرش عباس بن علی را فرا خواند و با سی سوار و بیست پیاده و بیست مشک شبانگاه به سوی آب روانه کرد. نافع بن هلال پرچمدار عباس بود، کسی در تاریکی گفت: "تو کیستی؟ برای چه آمده‌ای؟" نافع گفت: "از آبی که ما را از آن برحذر داشته اید بنوشیم"، گفت: "بنوش، نوش جانت"، نافع گفت: "تا حسین و یارانش تشنه‌اند ما یک قطره هم ننوشیم".

- در این هنگام گروهی دیگر سر رسیدند و گفتند: "راهی برای آب‌دادن به اینان نیست. ما را اینجا گذاشته‌اند تا آب را از آن‌ها منع کنیم". نافع بن هلال به پیادگان گفت: "مشک‌ها را پر کنید". مشک‌ها را پر کردند و زد و خوردی در گرفت. عباس بن علی و نافع بن هلال به آنان حمله کردند و آنان را عقب راندند و با مشک‌های پر از آب به طرف خیمه‌ها بازگشتند.

- عامل اصلی ماجرای عاشورا، خود حکومت یزید بود نه امام حسین، زیرا یزید برای تثبیت نظام حکومتی خود نیاز به تأیید بزرگان جامعه دوران خود داشت، در حالی که معاویه با برادر آن حضرت (امام حسن علیه السلام) پیمان بسته بود که پس از وی، حکومت به شورا سپرده شود و یزید در صدد لغو آن پیمان نامه و تثبیت قدرت

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۲. این ماجرا در کتاب تاریخ طبری به عنوان ماخذ آمده است و چنانکه ملاحظه می‌شود ذکری از درخواست آب نیست.

برآمد. به همین جهت، بلافاصله بعد از مرگ معاویه، دستور گرفتن بیعت از امام حسین صادر شد.

- سخنرانی‌ها و دعوت امام حسین در مقابل سپاه دشمن، برای اتمام حجت به همه آن‌ها بود، نه جمع‌آوری چند تن که خون بیشتری از یارانش ریخته شود. از این رو، برخی از یارانش که دریافتند ماندن آنان دفع شر از سرورشان نمی‌کند، اجازه ترک مخاصمه گرفتند. چنانکه ضحاک بن عبدالله چنین کرد^(۱) و البته این کار نشانه ضعف او بود و روحیه وی با روحیه اصحاب غیور و فداکار حسینی، تفاوت داشت.

قسمت ششم:

ماجرای عاشورا از زبان نزدیکان

فرزند امام حسین، علی بن الحسین عليه السلام نقل می‌کند: "روز قبل از عاشورا، من در حال بیماری نشسته بودم و عمه‌ام زینب از من پرستاری می‌کرد. پدرم دور از یارانش نشسته بود و این اشعار را می‌خواند:

يَا دَهْرَ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مَنْ صَاحِبٍ وَطَالِبٍ قَتِيلٍ وَالِدَهُرٍ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلِّ حَيٍّ سَأَلْتُكَ سَبِيلِ"

یعنی: ای روزگار چه دوست بدی هستی، چقدر در صبحگاهان و شب هنگام از یاران و دنیاپرستان کشته دادی، روزگار به این همه قانع نیست. کار به دست رب جلیل است و هر زنده‌ای سالک این راه است^(۱). علی بن الحسین می‌گوید: "چون این اشعار را پدرم خواند، اشک از دیدگانم جاری شد و عمه‌ام زینب نتوانست خودداری کند، پیراهن خود را درید و سر برهنه به طرف برادرش دوید، حسین به خواهرش نگریست و گفت: خواهرکم، از خدا بترس و تسلیت از خدا بخواه، بدان که همه اهل زمین و آسمان‌ها می‌میرند:

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ۸۸]. خواهرم! شیطان صبر و متانت تو را از بین نبرد، خواهر جان! تو را قسم می‌دهم، قسم مرا رعایت کن، گریبان چاک مده، صورت خود مخراش، وای مگویی و نفرین مکن^(۲).

۱- البته گله از روزگار در اینجا، گله از حوادث بد است نه شکایت از خدای حکیم و مهربان، اما اگر کسی مقصود از دهر را خداوند بداند، کلمه او کفرآمیز می‌شود.

۲- ملاحظه می‌شود که یک روز قبل از عاشورا امام حسین عليه السلام سینه‌زدن و بر سر و صورت خود زدن را (تا چه رسد به زنجیر و قمه‌زدن!) حتی بر نزدیکان خود منع می‌کرد (رجوع شود به رساله «بیان الحقیقه فی جرح البدان عند المصیبه»).

شب عاشورا امام حسین علیه السلام و یارانش، تربیت شدگان مکتب قرآن، به شب زنده‌داری پرداختند. صدای نیایش و تلاوت قرآنشان به گوش می‌رسید. نماز شب به پا داشتند و آخرین مناجات شبانه را به درگاه خدای خویش به جای آوردند و صحنه خشیت از خالقشان را با راز و نیازشان نشان دادند. در آن شب، شب‌زنده‌داران عاشورا، نه مداحی کردند و نه روضه‌خوانی، نه ذکر یا علی گفتند و نه اجر و مزدی از کسی خواستند! و تا آخرین لحظه ناامید نبودند. پشت خیمه‌ها را از نی انباشته کردند. در روز عاشورا، حتی آغازکننده جنگ هم نشدند. نی‌ها را آتش زدند تا از قسمت پشت غافلگیر نشوند و چون سپاه دشمن نزدیک شد^(۱). امام فرمود: "ای مردم، در مرگ من تعجیل نکنید، سخن مرا بشنوید، می‌خواهم شما را به چیزی اندرز گویم که حق شما بر من است. اگر قبول کردید و قول مرا تصدیق نمودید و درباره آن انصاف به خرج دادید، خودتان سعادت‌مند می‌شوید:

﴿فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ﴾ [یونس: ۷۱].

یعنی: «شما عزم خود جزم کنید و همراه با شریکانتان مصمم شوید تا هیچ امری بر شما پوشیده نماند، سپس (هدفی را که دارید) در حق من اعمال کنید و هیچ مهلتم ندهید».

﴿إِنَّ وِلَايَةَ اللَّهَِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۶].

۱- سه دسته از سپاهیان در مقابل گروه اندک امام حسین صف کشیده بودند: (۱) سپاه حر ریاحی که با الحاق حر به سپاه حسین علیه السلام بدون فرمانده مانده بودند. (۲) سپاه ابن سعد و (۳) سپاه شمر. ابن سعد از دوستان نزدیک و همبازی دوران کودکی امام حسین علیه السلام بود، اما وعده حکومت ری از طرف ابن زیاد، آتش طمع او را برافروخت و در کربلا وی را مقابل دوست خود قرار داد. سپاهیان صف کشیده در مقابل گروه اندک امام حسین علیه السلام همه از اراذل و اوباش کوفه بودند. محترمین کوفه، همان‌هایی بودند که امام را دعوت کرده و آن روز در صحنه نبودند و پس از قتل امام حسین علیه السلام توبه نموده و گروه توابعین را تشکیل دادند. از سوی دیگر، باید اذعان نمود که به دلایل زیادی (از جمله دستگیری بزرگان و پیشکسوتان مبارزه، کشته‌شدن مسلم بن عقیل، بسته‌بودن راه‌ها و فقدان رهبری) ارتباط نیروهای دعوت‌کننده از امام حسین، با آن حضرت قطع شده و آن انسجام لازم را از دست دادند، که این امر نیز از عوامل مهم شکست به شمار می‌رفت.

یعنی: «همانا یار و پشتیبان من خدایی است که این کتاب را فرو فرستاد و او صالحان را یاری می‌کند».

ای مردم، نسب مرا به یاد آورید که من چه کسی هستم، آیا حرامی را حلال کرده‌ام؟ آیا قتلی مرتکب شده‌ام؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا من فرزند اولین مسلمان و تصدیق‌کننده رسالت پیامبر خدا نیستم؟ آیا حمزه سیدالشهدا، عموی پدرم نبود؟ آیا جعفر بن ابوطالب عموی دیگر من نبود؟ آیا رسول خدا ﷺ نفرمود: حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند؟ آیا این دلایل شما را از ریختن خون من باز نمی‌دارد؟^(۱)

همه در مقابل حرف حق خاموش مانده بودند (چنانکه امروز هم مردمانی قرآن را بسته و به همراه مداحانی که مکتبشان محل کسبشان است، به بیراهه می‌روند و در برابر منطق مصلحان، خاموش مانده‌اند. دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی، همه ساله برپا می‌شود و هیچکس لب به اعتراض نمی‌گشاید!)

به هر حال، حمله آغاز شد و نخستین یار امام، مسلم بن عوسجه^(۲) بود که به شهادت رسید. چون گرد و غبار فرو نشست، امام به سوی او رفت و در حالی که هنوز مسلم رمقی در بدن داشت، این آیه را تلاوت کرد:

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳].

یعنی: «برخی از مؤمنان بزرگ‌مردانی هستند که به عهد خود وفا کردند و برخی دیگر به انتظار، مقاومت می‌کنند و به هیچ وجه پیمان‌شان را تغییر ندادند».

۱- به نظر می‌رسد که امام حسین علیه السلام در آن شرایط می‌خواست با آن سخنان، عواطف آن مردم منحرف و نابخرد را تحریک کند و در آن چهار چوب بحث حقانیت قیام خود و بدکاری‌های حکومت یزید را برای آنان آشکار سازد.

۲- مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر از فرماندهان سپاه امام حسین بودند که در کوفه با مسلم بیعت کرده بودند و چون اوضاع تغییر کرد، با فرار، خود را به امام حسین علیه السلام رساندند.

جنگ تا ظهر ادامه داشت، امام حسین علیه السلام فرمان داد: "از دشمن بخواهید از ما دست بردارند تا نماز ظهر را بخوانیم". اشعث به امام حسین علیه السلام گفت: "ای حسین، چرا به حکم عموزادگانت تسلیم نمی شوی؟"

امام حسین علیه السلام در پاسخ این آیه قرآن را تلاوت کرد:

﴿وَإِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ ﴿٢٠﴾﴾ [الدخان: ۲۰].

یعنی: «من از این که سنگسارم کنید به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم». و سپس به نماز ایستاد.

نافع بن هلال جملی از یاران امام حسین علیه السلام نام خویش بر تیرهایش نوشته آنها را به زهر آغشته کرد. بر تیرها نوشت: «جملی هستم. پیرو دین علی» سپس به تیراندازی پرداخت و ۱۲ نفر را با تیرهایش از پای درآورد و در حالی که بازوانش هردو شکسته بود اسیر شد. او را به نزد عمر سعد آوردند و به دست شمر کشته شد.

در این جنگ، دلباختگان قرآن در کنار امامشان حماسه‌ها آفریدند و درس‌های مردانگی و شهادت را به نمایش گذاشتند. اگرچه در برابر سپاه دشمن عده‌ای قلیل بودند ولی مقاومت کم نظیر این قهرمانان، سبب شد که جنگ تا پاسی از ظهر ادامه یابد و چون دیدند که دیگر در مقابل سپاه دشمن نمی‌توانند مقابله کنند، به دفاع از امام حسین علیه السلام پرداختند^(۱). سرانجام، امام حسین علیه السلام یک تنه در مقابل سپاه دشمن قرار گرفت و در آن حال آن فریاد تاریخی را برآورد که:

«هل من ناصر ینصرنی!». «آیا یآوری هست تا مرا یاری دهد؟»

۱- از عجایب واقعه عاشورا این است که همان مردم کوفه که دعوت‌کننده امام حسین علیه السلام بودند، ظاهراً همان‌هایی بودند که در جنگ جمل به یاری علی علیه السلام برخاستند و آن حضرت در نامه دوم نهج البلاغه از آنان تمجید می‌کند. ولی فرزند علی علیه السلام در عاشورا آنها را توییح می‌کند که: "مرگ بر شما باد که ما را به فریادخواهی خواندید و چون به سوی شما آمدیم، به جنگ ما برخاستید". (لهوف، ص ۸۵) البته کسانی که به جنگ امام آمدند، اراذل کوفه بودند، ولی روی هم‌رفته، کوفیان مردمی بی‌وفا و ضعیف ایمان به شمار آمده‌اند.

در آن میان، فقط یک نفر ندای حق را گرفت که سوید بن عمرو بن ابی المطاع بود و در آخرین لحظات، به جمع شهیدان پیوست. او در میان کشته‌شدگان افتاده بود و هنوز رمقی در بدن داشت که برخاست و با کارد به مبارزه پرداخت و آخرین شهید کربلا قبل از امام حسین شد.

اکنون، فقط زنان و امام حسین علیه السلام مانده بودند و امام در گودالی سقوط کرده و در حالی که نفش به شماره افتاده و خون از میان حلقه‌های زره‌اش بیرون می‌زد به یادماندنی‌ترین سخنان تاریخی را بر زبان آورد:

«إلهی راضیا بقضائك تسلیمًا لأمرك» «پروردگارا! راضی به رضای تو و تسلیم امر تو هستم».

به خدا قسم امید آن دارم که خداوند مرا گرامی دارد و شما (مردم ناسپاس و ظالم) را خوار و بی‌مقدار سازد.

اگر مرد میدان تاریخ، در آن گودال نشان داد که تقوا و خداپرستی واقعی، بر جان و روح او حاکم بود، چنانکه شمر چون چشم در چشم او دوخت، بدنش به لرزه درآمد! آری، از چنین انسان‌هایی دنیا را به سادگی می‌توان گرفت، اما خدا را هرگز!

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

امام حسین علیه السلام در سن ۵۷ سالگی، در سال ۶۱ هجری قمری به رفیع‌ترین درجه شهادت در راه خدا نائل آمد و همه چیز خود را در راه اعتلای کلمه حق فدا کرد. چنین اقدام قهرمانانه‌ای نمی‌تواند برای مقاصد دنیوی باشد و از این رو، به همه کسانی که می‌گویند امام حسین علیه السلام برای رسیدن به قدرت و کامرانی حکومت قیام کرد باید گفت کسانی که برای رسیدن به سودهای دنیوی قدم برمی‌دارند، قاعدتاً وقتی فشارها زیاد شوند به سود کوچکتر و نجات جان خویش رضایت می‌دهند و زن و فرزندان را به دم تیغ نمی‌دهند. مردان دنیا طلب چنین‌اند که در خطر ورشکستگی، قیمت را پایین می‌آورند تا باقی بمانند، اما امام حسین علیه السلام رفتاری دیگر داشت و هرگز راضی نشد در طلب دنیا و

کسب ایمنی، عقیده‌اش را عوض کند، که این شیوه مردان آرمانی و هدفی است، نه علمکرد حکومت‌طلبان دنیوی.

امام حسین علیه السلام مصلح عملی بود نه نظری و هدفش تغییر ظلم به عدل بود. از این رو، چنانکه علامه طباطبایی می‌گوید: "در زمینه مسائل دینی بیش از چند حدیث از امام حسین علیه السلام در دست نیست، ولی عملکرد او در برابر ظلم و زور و بدعت‌ها البته جواهری در تاریخ است." امام حسین و یارانش (برخلاف هواخواهان امروزی) می‌دانستند که کسب رضایت خدا در اعمال حقیقی است نه اعمال اعتباری. دوستداران حماسه حسینی امروز، اعمال و هدف او را رها کرده و در عوض، به قبر او و عزاداری برای او روی می‌آورند. هدیه می‌برند، پول بر حرمش می‌ریزند، به تقلید از مسیحیان، فضا را با شمع روشن می‌کنند و بر گرد آن قبر، چون کعبه می‌گردند و بر در و دیوارش بوسه می‌زنند و بیمارشان را به امید شفا به حرمش می‌بندند! آری، چون خدا را غایب احساس کردند به بزرگ‌شماری مردگان پرداختند و به کرنش و چاپلوسی آنان تن دادند، تا به خیال واهی از طریق ایشان نظر خدا را جلب کنند! در حالی که آن دینی که عنایت خداوند را با اینگونه تشریفات و واسطه‌تراشی‌ها جلب کند، اصولاً دین نیست، زیرا چگونه ممکن است خدای عالم، به اموری راضی باشد که نه تنها هیچگونه رشد معنوی در آن نیست، بلکه روح آدمی را به ذلت می‌کشد؟

آیا امام حسین علیه السلام یا پدر بزرگوارش، علی علیه السلام گفتند که چون ما را دفن کردید بر گرد قبر ما طواف کنید تا آمرزیده شوید؟ و در عزای ما بر سر و سینه بکوبید و خود را به زنجیر کشید تا شفاعت ما نصیبتان گردد و به ثواب برسید؟ هرگز این سخنان بر زبان آن بزرگان جاری نشد، بلکه خود تابع قرآن بودند و همگی را نیز به تبعیت از قرآن فرا خواندند.

قسمت هفتم:

منطق یزید!

پس از شهادت امام حسین علیه السلام دستگاه یزید در برابر جامعه زمان خود چه عذری آورد؟ لازم است در این مورد بررسی شود و به تاریخ رجوع گردد. بنابه آثار تاریخی، پس از واقعه عاشورا، یزید چنین داد سخن داد:

"آیا می‌دانید چرا حسین به این روز افتاد؟ حسین می‌گفت: پدر من علی، بهتر از پدر یزید و مادرم بهتر از مادر او و جدم «پیامبر» بهتر از جد او و خود من بهتر از او و برای خلافت لایق‌تر هستیم^(۱). اما اینکه حسین گفت: جدم بهتر از جد یزید است، به جان خودم سوگند که هرکس به خدا و روز جزا ایمان دارد، می‌داند که هیچکس همسنگ رسول خدا نیست (یزید این نظر امام حسین را قبول کرد و این روش همه شیادان تاریخ است که همواره مقداری از حق را جلو می‌آورند و باطل خود را با آن می‌آمیزند تا مردم سرگردان بمانند)، و این که حسین می‌گفت، مادر من بهتر از مادر یزید است، به جان خودم قسم! فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بهتر از مادر من است. همه این حرف‌های حسین درست است، ولی فهم و تشخیص حسین ابن علی درست نبود! قرآن می‌فرماید:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمَلِكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾﴾ [آل عمران: ۲۶].

یعنی: «بگو بار خدایا! ای آن که سلطنت از آن توست و آن را به هرکس که خواهی می‌بخشی و از هرکس بخواهی بازستانی، هرکه را که اراده کنی عزت دهی و هرکه را مصلحت بدانی، خوار سازی، نیکی به دست توست، به راستی تو بر هر کاری توانایی».

منظور یزید این بود که این سلطنت را خدا به من داده و حسین با اعطای خدایی

دراfterاده بود^(۱). این مغالطه یزید و همه جباران تاریخ است و اگر امام حسین زنده بود طبعاً جواب او را از کتاب خدا چنین می داد:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَهِيمَ فِي رِيَّةٍ أَنْ ءَاتَهُ اللَّهُ الْمُلْكَ﴾ [البقرة: ۲۵۸].

یعنی: «آیا توجه نکردی به کسی که خداوند به او سلطنت داده بود و با ابراهیم درباره خدا جدل می کرد؟» به عبارت دیگر، خداوند می گوید: من به نمرود (دیکتاتور زمان ابراهیم) سلطنت داده بودم، و ابراهیم را هم به سراغ او فرستادم، چنانکه سلطنت فرعون هم از جانب من بود و موسی را به مقابله با فساد او فرستادم.

یزید مانند همه دیکتاتورهای زمان، این نکته مهم غافل بود که اگر خداوند چیزی را به کسی عنایت کند دلیل بر رضایت او نیست. خداوند، برای آزمایش و حتی برای کیفر و عقوبت نیز گاهی کاری را به کسی وامی گذارد. بسیاری از مردم، که به مال و منالی (و یا پست و مقامی) می رسند، تصور می کنند که محبوب خدا شده اند! آن ها از این آیه غافلند که می فرماید:

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾ [الفجر: ۱۵].

یعنی: «پس اما انسان (کم ظرفیت) چون پروردگارش او را بیازماید و (ظاهراً) گرامیش دارد و به او نعمت دهد گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است!»

﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْلَنِ كَلًّا﴾ [الفجر: ۱۶-۱۷].

یعنی: «و اما اگر (خدایش) او را از باب آزمایش، تنگ روزی کند، گوید: پروردگارم مرا خوار داشته (به من اهانت کرده) کلاً! چنین نیست».

یعنی نه ثروت دلیل بر کرامت و قرب الهی است و نه فقر دلیل بر اهانت خداوند بر بنده اش.

۱- از این نوع استدلال یزید به خوبی می توان فهمید که او عمل باطل خویش را در پناه مطالب حق و آیات قرآن به ناروا توجیه می کرد. مبلغان درباری او نیز به مردم می گفتند: خارجانی که بر امیرالمؤمنین! شوریده بودند اسیر و سرکوب شدند و به سزای عمل شان رسیدند و اکثریت مردم آن زمان نیز این سخن را پذیرفته بودند!

این آیات نشان می‌دهند که چه بسا حکومت‌هایی از باب اسباب ظاهری در اختیار اشخاصی قرار می‌گیرند، اما نه از باب رضایت الهی، و گاهی هم آن حکومت‌ها به عذاب اشخاص منتهی می‌شوند و از این روست که می‌بینیم در ماجرای عاشورا، بنابر گزارش طبری در تاریخش، امام حسین علیه السلام این آیه را می‌خواند که: ^(۱)

﴿وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّ لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّ لَهُمْ لِيَزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ [آل عمران: ۱۷۸].

یعنی: «کفار گمان نکنند که مهلتی که به آنان دادیم به نفعشان خواهد بود، مهلتشان دهیم در نتیجه، آن‌ها بر گناهان خود می‌افزایند و عذابی خفت‌انگیز دارند».

بدین ترتیب، زینب به همه یزیدیان و حکام و ایادیشان پیام می‌دهد که قدرت و حکومت شما موقتی است و سرانجام، محکومیت شما را به ارمغان می‌آورد. چه بسا اگر جباران روزگار آن قدرت‌ها را به دست نمی‌گرفتند، مرتکب چنان اعمال زشتی نمی‌شدند. متأسفانه، همه حاکمان و دیکتاتورهای زمانه نمی‌دانند که گاهی نعمت‌های الهی به صورت استدراجی در اختیار آنان قرار می‌گیرد، چنانکه وقتی صیاد به قصد صید کبوتر دانه می‌ریزد، کبوتر با خود فکر می‌کند صیاد قصد لطف به او را دارد، دانه برداشته نزدیک می‌آید، نزدیک و نزدیکتر می‌شود و سرانجام در دام سقوط می‌کند. گمراهان در دنیا، با آنکه ضربه‌های بیدار باش به سراغشان می‌آید، نمی‌خواهند بیدار شوند؛ چرا که خیری در خود باقی نگذاشته‌اند! آنگاه، چه بسا گرفتار «استدراج» الهی می‌شوند. اگر یزید صفتان، واقعاً خیری در وجود داشتند، حتماً نظام آفرینش آنان را هوشیار می‌ساخت.

﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ [الأنفال: ۲۳].

یعنی: «اگر خداوند خیری در آن سراغ داشت آنان (را به کلام حق) شنوا می‌کرد ولی (با روحیه‌ای که دارند) اگر هم (آن‌ها را به حق) شنوا کند باز هم روی برمی‌گردانند».

به این نکات توجه کنید:

- سر خونین امام حسین و دیگر شهدا را از کربلا به کوفه، مرکز خلافت ابن زیاد بردند. فاصله کوفه تا کربلا، یک روز راه بود و جرجی زیدان به این مسئله اشاره کرده است.^۱ ابن زیاد در آنجا عصای خود را بر روی لب‌های سر بریده گذاشته و می‌گوید: "دیدی با تو چه کردند؟" که زید بن ارقم به این عمل او اعتراض می‌کند. می‌گویند: سر امام حسین و شهدا را به شام نزد یزید بردند، اما این کار ۲۴ روز زمان نیاز داشت، این سؤال پیش می‌آید که چگونه از فساد آن جلوگیری کردند و این خلاف عقل است. آنچه مقاتل ذکر کرده‌اند بیشتر برای ایجاد هیجان و دلخراش کردن مسئله بوده است، نه حقیقت تاریخ.
- پس از شهادت امام حسین علیه السلام بنی امیه حدود ۷۰ سال دیگر حکومت کردند و این امر، نشان می‌دهد آن‌هایی ادعا می‌کنند شهادت امام حسین موجب سرنگونی حکومت بنی امیه شد، خلاف حقیقت تاریخ سخن گفته‌اند. پس از مرگ یزید، معاویة بن یزید و سپس مروان حکم و پس از وی، عبدالملک بن مروان به حکومت رسیدند و توأبین و مختار در زمان عبدالملک مروان به خونخواهی امام حسین علیه السلام قیام کردند.

قسمت هشتم:

تحلیل عاشورای دین در قرآن و عاشورای مذهب

تاریخ زندگانی بشر غالباً از حکام و رؤسای شیادی حکایت می‌کند که با هدف استثمار مردم، بر اجتماعشان مسلط می‌شدند، اما خود و خانواده‌هایشان را از هر قانونی مستثنی می‌شمردند. در مواهب، آقای مردم بودند ولی در مصائب و جنگ‌ها، طرفداران خود را به خطر می‌افکندند، نه خانواده خویش را! ولی امام حسین علیه السلام به خاطر داشت که چون مسیحیان با رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار مباحله گذاشتند، خداوند فرمان داد که: ای پیامبر! خانوادهات را جلو بینداز^(۱)، زیرا تو الگوی بشریت باقی خواهی ماند؛ همه باید بدانند در خطرها تو و خانوادهات در خط مقدم ایستاده‌اید. اما در مذهب مردم فریب‌ها، شیوه آن‌ها این است که در موقعیت‌های ایمن و سودآور فرزندانشان را جلو می‌اندازند و در خطرها، مریدان را. امام حسین جزء کدام دسته است؟

امروز کدام انتخاب، موجب ستایش و تحسین امام حسین و یارانش شده است که جاودانه در تاریخ مانده‌اند؟ چه نهضتی پدید آورده‌اند که پیروان راستین راه آن‌ها می‌توانند هر جامعه مرده‌ای را احیاء کنند؟ هرچند پیروان دروغینشان زانوی غم در بغل گرفته و گریه بر مصیبت می‌کنند و همین است که گم کرده راه و سرگردان مانده‌اند.

آری، این یکی از دلایل بزرگ صداقت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خانواده‌اش بود که همواره در خط مقدم مبارزات می‌ایستادند؛ به طوری که علی علیه السلام حدود ۷۰ زخم از جنگ‌ها در بدن

۱- ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ ﴿٦١﴾﴾ [آل عمران: ۶۱].

«هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره‌ی مسیح) به تو رسیده است (باز) با تو درباره‌ی او به ستیز پرداختند، بدیشان بگو: بیائید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانید، و ما زنان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم زنان خود را فرا خوانید، و ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده سازید، سپس دست دعا به سوی خدا برمی‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنا می‌نمائیم.»

داشت و تاریخ طبری نقل می‌کند که از چهارده پسرش، ۶ تن از آن‌ها در جریان عاشورا شرکت داشتند^۱. وقتی اسرای کربلا را به مقر عبیدالله بردند، عبیدالله به حضرت زینب گفت: "دیدنی خدا با تو و خانواده‌ات چه کرد؟" در برابر این سخن، زینب به شیون و زاری نپرداخت، بلکه مانند دیگر فرزندان فاطمه، با قدرت ندا سر داد که: "سپاس خداوند را که با بعثت پیامبر ﷺ این همه کرامت و عزت به ما ارزانی داشت^۲، اما ایشان که شهادت برای آن‌ها مقدر شده بود، به خوابگاه‌های خویش پیوستند و به زودی خدا تو و آنان را گرد می‌آورد و در پیشگاه او با یکدیگر محاجه خواهید کرد"^۳. آن سخنان با صلابت، حکایت از قدرت روحی بزرگی دارد که نشان می‌دهد آن خانواده، واقعاً به خدا باور داشتند. سپس عبیدالله اسیران را به کاخ سبز معاویه فرستاد. یزید با دیدن علی بن الحسین علیه السلام پسر امام حسین - گفت: "پدرت حق مرا نشناخت و با من بر سر قدرتم به نزاع برخاست و خداوند با او چنان کرد که دیدی". علی بن الحسین در پاسخ این آیه قرآن را خواند که:

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾

[الحديد: ۲۲].

یعنی: «هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفوسشان به شما نرسد، مگر آن که پیش از پدیدآوردنش در کتاب (تقدیر الهی) مذکور است».

باید به دل تاریخ بازگشت و به کاوش پرداخت تا دریافت که آن خانواده، در برابر شهادت امام حسین علیه السلام چه عکس‌العملی از خود نشان دادند، تا اگر حسینی هستیم، بدانیم که چه روشی باید در قبال واقعه عاشورا اتخاذ کرد و در مصیبت‌ها چگونه رفتار نمود؟ ابتدا به سوی کتاب خدا می‌رویم تا ببینیم آیا ماجرای عاشورا در پیام آسمانی نمونه‌ای دارد یا خیر؟!

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۱۹.

۲- الحمد لله الذي أكرمنا بمحمد ﷺ.

۳- «كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتْلُ، فَبَرَزُوا إِلَىٰ مُضَاجِعِهِمْ، وَسَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، فَتَحَاجُونَ إِلَيْهِ، وَتَخَاصِمُونَ عِنْدَهُ».

(طبری، ج ۵، ص ۴۵۷).

عاشورای قرآن، جنگ احد است که در سوره آل عمران به آن اشاره گردیده و از جمله شهدای آن، حمزه عموی پیامبر است^(۱). در ماجرای جنگ احد، خالق هستی بیانگر واقعه است. خداوند، علل واقعه، درس‌ها و پیام‌ها را به مؤمنان عرضه می‌دارد، تا بدانند در حوادث مشابه چگونه عمل کنند. در آن صحنه، عده زیادی کشته شدند (آیات ۱۳۵ تا ۱۷۰ سوره آل عمران).

﴿إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ﴾ [النساء: ۱۰۴].

یعنی: «اگر شما مسلمانان در این مبارزه رنج بردید، آن‌ها (دشمنان) هم رنج بردند، اما فرقی میان شما و آن‌هاست، شما امید به پادشاه خداوند دارید، ولی آن‌ها چنین امیدی ندارند».

خداوند هیچ پیامی از سینه‌زدن، نوحه‌خوانی، قمه‌زدن و اشک‌ریختن برای شهدای احد نمی‌دهد. قبل از جنگ احد، گروهی به رهبری عبدالله بن ابی با مسلمانان پیمان بستند که در جنگ به یاری مسلمانان بیایند، اما آن گروه چون سپاه قریش را دیدند ترسیدند و از بین راه به مدینه بازگشتند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۵۵].

یعنی: «به راستی کسانی از شما که به هنگام برخورد دو گروه (در جنگ احد) پشت کرده و گریختند، جز این نبود که شیطان به خاطر بعضی از اعمالی که قبلاً انجام داده بودند آن‌ها را لغزاند، همانا خدا از آنان در گذشت، خداوند بسی آمرزنده و دیر کيفر است».

۱- در جنگ احد «حمزه» به دست وحشی، نیزه‌انداز معروف و ماهر آن دوران، شهید شد ولی پس از فتح مکه، رسول خدا وحشی را بخشید. وحشی مسلمان شد و چون رسول خدا ﷺ از دنیا رفت و مسیلمه کذاب ادعای پیامبری کرد و با سپاهی به جنگ مسلمانان آمد، وحشی گفت: "من یک بار در دوران جاهلیت، بهترین خلق خدا را با تطمیع مادر معاویه (هند همسر ابوسفیان) کشتم و امروز برای رضای خدا بدترین خلق خدا را می‌کشم، تا شاید گذشته‌ام را جبران کنم و در آن جنگ، همان نیزه را به قلب مسیلمه کذاب زد.

پرودگار عالم از این ماجرا درس دیگری به مسلمان‌ها می‌آموزد: اینکه گناهان، هرگاه با توبه رفع نشده و آثار روحیشان همچنان باقی باشد، به انسان اجازه نمی‌دهد که در شرایط حساس تاریخی بتواند به طور صحیح تصمیم‌گیری کند.

خداوند مؤمنان را تسلی داده و ادامه می‌دهد:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾ [آل عمران:

۱۶۹].

یعنی: «هرگز پندار که این شهیدان راه خدا مرده‌اند، بلکه زنده هستند و در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند».

این است پیام خداوند برای بازماندگان خانواده همه شهیدان.

و باز سخن خدا ادامه می‌یابد که:

﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۷۰].

یعنی: «این شهیدان به فضل و رحمتی که از خدا نصیبشان شده شادمانند و از سرانجام یارانی که به ایشان نپیوسته‌اند مسرورند و هیچ بیم و هراسی برای آنان نیست و اندوه نیز نمی‌خورند».

پس از پایان حماسه جنگ احد، قرآن باز به دلداری مؤمنان پرداخته و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۹].

یعنی: «سست نشوید، غم نخورید، اگر ایمان داشته باشید شما برترید».

﴿إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۰].

یعنی: «اگر به شما زخمی رسید، بر دشمنان شما هم مانند آن رسیده (در جنگ بدر) این روزگاران (شکست و پیروزی) را ما بین مردم به نوبت پیش می‌آوریم، تا خداوند مؤمنان واقعی را عملاً بشناساند، و برخی از شما را گواه گیرد، و خداوند ستمگران را دوست ندارد».

﴿وَلِيَمِجَّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۱].

یعنی: «و تا خداوند (با این آزمایش‌ها) مؤمنان را خالص نموده و کافران را نقصان دهد».

و سرانجام در یک پیام کلی همه حوادث را هدف دستگاه آفرینش به منظور تکامل مؤمنان می‌داند و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۲۰۰] «ای مؤمنان! شکیبایی ورزید و در برابر سختی‌ها مقاومت کنید و همواره در مراقبت بوده در برابر خدا تقوی پیش گیرید، باشد که رستگار شوید».

یعنی: درباره مؤمنانی که هنوز به آن‌ها نپیوسته‌اند و بعداً در پی آن‌ها به راه آخرت خواهند رفت نیز شادمانند.

یعنی: در عالم برزخ همواره مورد لطف و پذیرایی خداوند هستند.

امام حسین، حاصل تربیت مکتب قرآن است؛ او آموخته است که چگونه مسیر تکاملی خویش را بیماید؛ از این رو ثابت قدم و استوار بر مبنای ایمانش پیش می‌رود و ضعف و زبونی نشان نمی‌دهد.

اما امروز، مدعیان مصلحت‌جوی پیروی از راه او، که از حقیقت عملکرد آن امام بزرگوار غافل مانده‌اند، عملاً می‌گویند: ای امام حسین! ما که چون تو مرد میدان عمل نیستیم، به شعار اکتفا می‌کنیم (از ما گنه و از تو شفاعت!) ما اگر هم به سوی گناه می‌رویم، ولی با خودآزاری و زنجیرزنی و سینه‌کوبی، چشم امید به شفاعت تو داریم! در حالی که امام حسین به این پیام خداوند یقین دارد که:

﴿يَوْمَ لَا يُعْنِي مَوْلَىٰ عَن مَّوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [الدخان: ۴۱].

یعنی: روزی که هیچ دوستی نتواند چیزی (بلایی) را از دوست دیگر دفع کند و آنان یاری نمی‌شوند.

آن افکار انحرافی را چه کسانی پیش روی مذهبی‌ها قرار دادند؟ چه کسانی شعاردادن و انزوا را راه هدایت نشان دادند و در لباس دین و تقوا سد راه دین واقعی شدند؟ آیا مردم باید راه امام حسین را باور کنند یا راه بزرگان تصوف در دوران حمله مغولان به ایران را؟! آنان به جای تشویق مردم به سازماندهی و مبارزه، بنیان گوشه‌گیری و آوای «هو حق» برآوردن و پناه‌بردن به بنگ و حشیش را چاره راه نشان دادند! آیا مردم باید عملکرد امام حسین را طریقه پیامبر خدا بدانند یا عملکرد روحانیان بودایی در برابر قوای آمریکائی را که نهایت علمکردشان، خودسوزی در میادین شهر بود؟!

در مقابل، اسلام، فرهنگ شهادت و مقابله با ظلم را تبلیغ می‌کند و از این رو، پیامبرش در ۲۵ جنگ بر ضد طاغوت و فساد مهاجم، شرکت کرد و قرآن یادآور می‌شود که:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۵].

یعنی: «و به یقین ما شما را با چیزهایی از (قیل) ترس و گرسنگی و کاهش اموال و جان‌ها و فرآورده‌ها می‌آزمائیم و به صابرین (بر این آزمون) مژده ده».

و سپس امتیاز بزرگ کسانی را که با چنین میدان آزمایشی مواجه می‌شوند، مشخص می‌کند که:

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۶].

یعنی: «(مؤمنان واقعی کسانی هستند که) چون مصیبتی ببینند، گویند: همه از آن خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم».

و در نهایت، مهر تائید الهی به سراغ چنان افرادی می‌آید که:

﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۷].

یعنی: «(درودها و رحمت خداوند برایشان باد که ایشان راه‌یافتگانند».

در پی این تعالیم قرآنی بود که پیامبر خدا ﷺ با مراسم عزاداری دوران جاهلیت برخورد کرد. او مردم را به صبر و وقار قرآنی دعوت نمود، ولی متأسفانه امروزه مردمان فرهنگ جاهلیت را سنت موروثی خود قرار داده‌اند و علما و دانشمندانشان نیز در برابر این خرافات وارداتی و استهزای آیات الهی، راه سکوت و مماشات پیش گرفته‌اند! این بی‌توجهی، میدان معرکه مداحان و مقلدان را وسیع‌تر کرده است.

عَلَم و کتل و سینه‌زنی و زنجیرزنی را، نه تنها در عاشورا، بلکه جهت هر عزاداری به گورستان‌ها می‌برند و همه روزه با نمونه‌های تازه‌ای از خودآزاری مواجه هستیم^(۱).

۱- اخیراً دسته‌های زنجیرزنی در پاکستان، تیغ‌هایی به انتهای زنجیر می‌بندند، تا پشت را بیشتر مجروح کند و ثواب بیشتری ببرند!

و باز قرآن کریم، در ماجرای جنگ احد پیامی تازه می‌دهد. یکی از مسلمانان که مجروح شده بود، در آخرین دقایق حیات می‌بیند عده‌ای در حال فرار هستند، دامن یکی از آنان را می‌گیرد که: "کجا می‌روید؟!" آن شخص می‌گوید: "پیامبر خدا کشته شده" (و باید فرار کنیم). مسلمان زخمی پاسخ می‌دهد که: "اگر پیامبر کشته شده، خداوند که زنده است و نمی‌میرد، چرا فرار می‌کنید؟!"

﴿أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ۚ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا ۗ﴾
[آل عمران: ۱۴۴].

یعنی: «اگر او (پیامبر) بمیرد یا کشته شود شما به گذشته‌تان باز می‌گردید؟ هرکس به گذشته (به دوران جاهلیت) بازگردد زبانی به خدا نمی‌رساند (بلکه به خود ظلم می‌کند)». و امام حسین، با بهره‌گیری از همین صحنه‌های عاشورای قرآن، در عاشورای کربلا می‌فرماید:

«إلهي من فقدك ماذا وجد ومن وجدك ماذا فقد؟!»

«بار خدایا! هرکه تو را از دست داد چه چیز یافت؟! و هرکه تو را یافت، چه چیز را از دست داد؟!»

در عاشورای قرآنی، حتی اشاره و کنایه‌ای هم نیامده که ای پیامبر! یارانت را جمع کن! همه سینه بکوبید، بر پیشانی بزنید، مو بکنید، قمه و زنجیر بردارید، علم و کتل به میدان ببرید و عزا بگیرید! بلکه برعکس، حتی می‌گوید: محمد ﷺ برای شما (مسلمان‌ها) هدف نیست (که در عزایش خود آزاری کنید)، هدف شما، راه اوست. بنابراین، نتیجه می‌شود که از دیدگاه قرآن، خود امام حسین نباید مقصود شمرده شود، که برایش دسته سینه‌زنی به راه انداخته به انواع خودآزاری‌ها پردازند، بلکه عملکرد او باید الگوی عمل پیروانش باشد.

سرانجام، قرآن به دل‌داری زندگان پرداخته و می‌فرماید که عده‌ای از شما چون قبلا خودسازی نداشتید، لغزش پیدا کردید، (خداوند مهربان آنان را رد نمی‌کند و مورد عفو قرار می‌دهد^(۱)).

به همین ترتیب، پس از امام حسین عده‌ای پشیمان شده و گروه توابین را تشکیل دادند. اما متأسفانه، علیرغم شواهد روشن قرآنی فوق، امروزه مذهبی‌ها تصور می‌کنند با به سر و سینه کوفتن محبت خود را به خاندان پیامبر به نمایش می‌گذارند! غش کردن‌های مصلحتی، جیغ کشیدن زنان، فریادهای گوش‌خراش، عَلم چرخانی، برپای کوبیدن، شبیه سازی‌ها، خراش سر و صورت، طبل و شیپور و بساط شربت و شله زرد، همه نشانه محبت و عشق ما به حقیقت شده است!! عزاداری برای امامان در روزهای محرم یا روزهای دیگر، در زمان خود ائمه علیهم‌السلام مرسوم نبود. این بدعتی است که از اروپا به ایران صادر شده است.

در برخی از کشورهای اروپایی، در روز تولد حضرت مسیح در کلیساها صلیب را آرایش کرده، کتل و مجسمه‌هایی از حضرت مریم با خود حمل می‌نمودند و ادعا می‌کردند که با این نوع اعمال، اطاعت و عبادت خداوند را نشان می‌دهند! بعدها همان صلیب را با تعویض آرایش و با نام «علم» به شیعیان هدیه کردند^(۲). این نوع مراسم، دستاویز تبلیغی مناسبی برای ملت‌های غیر مسلمان در تحقیر شیعیان شده است.

۱- ﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تُحْسِنُوهُمْ بِأَذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّا أَرْسَلَكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَن يُرِيدُ الْآخِرَةَ تَمَّ صَرْفَكُمُ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۵۲﴾ [آل عمران: ۱۵۲] «خداوند، وعده خود را به شما، (در باره پیروزی بر دشمن در احد)، تحقق بخشید؛ در آن هنگام (که در آغاز جنگ)، دشمنان را به فرمان او، به قتل می‌رساندید؛ (و این پیروزی ادامه داشت) تا اینکه سست شدید؛ و (بر سر رهاکردن سنگرها)، در کار خود به نزاع پرداختید؛ و بعد از آن که آنچه را دوست می‌داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهان دنیا بودند؛ و بعضی خواهان آخرت. سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت؛ (و پیروزی شما به شکست انجامید) تا شما را آزمایش کند. و او شما را بخشید؛ و خداوند نسبت به مؤمنان، فضل و بخشش دارد».

۲- در جنگ‌های صلیبی بین مسلمین و اروپاییان، مسیحیان صلیب را جهت تقویت روحی سپاهیان خود پیشاپیش سپاه حرکت می‌دادند و همان صلیب را ما امروزه تحت نام «علم و کتل» پیشاپیش سته‌های عزاداری عاشورا مشاهده می‌کنیم!!

اگر واقعاً این امور موجب ثواب است، پس چرا قرآن کریم آن را تایید نمی‌کند؟ از چه روی علما و فقهای شیعه، در این نوع مراسم، خود پیشقدم نمی‌شوند؟! آیا اگر ثوابی در دهل و شیپور بود، سزاوار نبود که علما آنها را در دست گرفته و پیشاپیش حرکت می‌کردند؟! چرا فقهای که به این امور فتوا داده‌اند، خود سینه و زنجیر نمی‌زنند؟

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾

[البقرة: ۴۴].

یعنی: «آیا مردم را به نیکوکاری تشویق می‌کنید ولی خودتان انجام نمی‌دهید، با این که کتاب

خدا را می‌خوانید، چرا فکر نمی‌کنید؟»

﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾﴾

[الصف: ۲-۳].

یعنی: «چرا چیزی می‌گویید که آن را انجام نمی‌دهید، در نزد خداوند ناپسند است که حرفی

بزنید و خود آن را عمل نکنید.»

دین تقلیدی، یعنی مذهب بدون تفکر، راه و روشی که مردم تحت تأثیر تبلیغات دنبال کرده و از حقیقت غافل می‌مانند؛ چنان که مردم شام در زمان خلافت بنی امیه به لحاظ اجتماعی در خواب غفلت بودند. به آنان تلقین شده بود که نوه پیامبر، نسبت به دین خدا بیگانه شده است. کمتر کسی توجه داشت که امام حسین علیه السلام برای احیای دین قیام کرده است!

مشابه همین افکار در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام به مردم القا شده بود، به طوری که در مساجد، لعن علی جزء عبادت شده بود. زمانی که کاروان اسرا به شام رسید، مسلمانان بر بام‌ها تجمع کرده و تصور داشتند که آنها کسانی هستند که بر جانشین رسول خدا شوریده‌اند! آری، مردم در پناه تقدس، بهتر فریب می‌خورند تا با حربه زور. این یک قاعده تاریخی است که مذهبی‌ها و فرقه‌های جدا شده از ادیان الهی، همواره بدون حضور کتاب آسمانی‌شان، با دین الهی بیگانه می‌شوند و به دین تحریف شده دلبستگی پیدا می‌کنند.

از این رو، آن مسلمانان مقلد و فریب خورده، پس از حادثه عاشورا، به دستور یزید به مدینه و سپس به مکه حمله کردند (واقعه حره) و تجاوز به جان و مال مردم را به عنوان یک جهاد اسلامی روا شمردند و تصور می‌کردند که در راه اسلام گام برمی‌دارند!

آنچه درباره مراسم خرافی عاشورا گفتیم، «عاشورای مذهب» است، در حالی که «عاشورای دین» پیامی بس ارزنده فرستاد و آن، مقاومت تا سرحد شهادت، برای زنده نگهداشتن تعالیم و قوانین دین و مبارزه با ظلم و زور بود.

امروزه، فرهنگ اعتراض و شهادت امام حسین را، مریدان شعار پیشه، به هیئت عزا مبدل کردند و این، همان اعتراض صوفیانه است که حاصلش شمشیر مغولی بود. حمزه و امام حسین، هر دو در راه اسلام جنگیدند؛ با این تفاوت که حمزه توسط مشرکین به شهادت رسید و امام حسین توسط مسلمین!

قسمت نهم:

نقش قرآن و عملکرد رسول خدا ﷺ در تربیت نزدیکان

در حوادث عاشورا امام حسین علیه السلام خطبه‌های متعددی ایراد کرد و لازم است مذهبی‌ها بدانند که امام حسین، که از همه به قرآن نزدیک‌تر و آشنا تر بود، در مبارزات سیاسی، اجتماعی و دینی زمانه‌اش، چه کرد و چه برداشت‌هایی از قرآن داشت تا مدعیان پیروی از او، همان راه را بروند!

مُسلم است که پیامبر خدا فرمود: «من از میان شما می‌روم، کتاب خدا و سنتم را در بین شما باقی می‌گذارم، هر آنکس که به آن دو متمسک شود، اهل نجات خواهد بود». هر چند «عترتم» نیز در برخی روایات دیده می‌شود. به هر صورت، «عترت» یا خانواده پیامبر، خودشان بیش از پیروانشان تابع قرآن و سنت بوده‌اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره مسلمانان را به سوی این دو مأخذ دعوت کرده است. از این رو، صحت حدیث «کتاب الله و سنتی» تردیدناپذیر است. در عین حال از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که فرمود:

«أنا تارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه هدي ونور فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به فحث على كتاب الله ورغب فيه» ثم قال: «وأهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي»^(۱).

یعنی: «من در بین شما دو چیز گران‌بها باقی می‌گذارم اول کتاب خدا را که در آن هدایت نور است، پس کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ بزنید»، آنگاه مردم را به فرا گرفتن و عمل به قرآن تشویق نمود و سپس فرمود: «خاندانم را به یاد شما می‌آورم که از آن‌ها مراقبت کنید».

در این حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله «عترت» یا خانواده‌اش را مرجع قانون‌گذاری معرفی نکرده تا مردم تصور کنند دین فقط از طریق آن‌ها قابل درک است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نخواسته اهل

۱- این گفتار به گزارش زید بن ارقم در صحیح مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است.

بیت را در ردیف قرآن، به عنوان یک مرجع تشریح و قانونگذاری، معرفی کند، چرا که خود رسول خدا ﷺ و اهل بیت او نیز تابع وحی بودند. بنابراین، خانواده پیامبر را نباید یک قوه مقننه در برابر کتاب و سنت رسول در نظر گرفت که گویی نیمی از دین خدا به عهده آنان و نیم دیگر به عهده قرآن و سنت است!

حتی شخص پیامبر، یک نیروی مقننه و قانونگذار در برابر قرآن نبود و سنت او نیز با قرآن منطبق و شرح مجملات آن است. امت، خانواده پیامبر و شخص رسول، در فرمانبرداری از وحی خدا، مساوی بودند، به دلیل آیات ذیل:

﴿وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ﴾ [یونس: ۱۰۹].

یعنی: «از آنچه به تو وحی می‌شود پیروی کن».

﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الأحقاف: ۹].

یعنی: «(بگو) جز از آنچه به من وحی می‌شود چیزی را تبعیت نمی‌کنم».

بنابراین، اگر هم پیامبر خدا ﷺ سفارش می‌کند که من عترتم را به همراه قرآن در بین شما گذاشته‌ام، این نه به عنوان یک مأخذ و مبدأ مستقل تشریح و قانونگذاری است، بلکه از این باب است که عترت پیامبر تربیت شده‌ او بودند که هرگز از قرآن جدا نمی‌شدند. آن‌ها دانش‌آموزان برجسته کتاب خدا هستند، زیرا اولین مصادیق تربیتی رسول خدا ﷺ همان کسانی بودند که شب و روز با او زندگی می‌کردند و از او بهره‌های قرآنی و الهی می‌گرفتند چنانکه علی علیه السلام در نهج البلاغه فرمود:

«ألم أعمل فيكم بالثقل الأكبر وأترك فيكم الثقل الأصغر»^(۱).

یعنی: «آیا من به ثقل اکبر «قرآن» در میان شما عمل نکردم و آیا ثقل اصغر «اهل بیت» را در میان شما نگذاشتم؟»

به عبارت دیگر، رسول خدا می‌فرماید: من دو چیز میان شما گذاشتم که یکی (قرآن) بزرگتر و مهمتر و دیگری (عترت) است.

از اینرو امام حسین (کوچکتر) در راه بزرگتر (قرآن و دین) شهید می‌شود و می‌بینیم

پیامبران همه به ناحق در راه دین کشته می‌شدند «یقتلون النبیین بغیر الحق» تا دین و قوانین حق باقی بمانند.

بنابراین، امام حسین تنها بیگناه شهید تاریخ نبود و پیامبرانی به مانند او شهید راه دین خدا بوده‌اند. و اعتراض امام حسین علیه السلام به دستگاه حکومت یک اعتراض قرآنی بود نه یک اعتراض شخصی جهت رسیدن به مقام و حکومت، چنانکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: من با قرآن هستم و کسانی که با من زندگی می‌کنند پیرو همین سنت هستند، و از اینرو امام حسین در نامه‌اش به اهل کوفه به این نکته اشاره دارد که «وَقَدْ بَعَثَ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ، وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ»^(۱) یعنی: «من این نامه را به وسیله فرستاده خود ارسال داشتم تا شما را به کتاب خدا و سنت رسولش دعوت کنم». یعنی من که امام حسین هستم، بنابر پیروی از کتاب خدا و سنت رسول از قرآن دور نمی‌شوم. (و بنابراین شایسته است که پیروان آن حضرت نیز از قرآن دور نشوند نه آن که با دوری از قرآن، فغان برای امام حسین برآورند).

قسمت دهم:

عاشورا و حقیقت تاریخ

با حذف روح نهضت عاشورا عده‌ای گفتند که امام حسین و یارانش برای به دست آوردن حکومت منصوب و الهی قیام کردند؛ دسته دیگری هم اعتقاد داشتند آنان از ابتدا برای کشته شدن و پیمانی که با خدا بسته بودند، قیام کردند. هر گروهی در دفاع از نظریه خود، کتاب‌ها نوشتند؛ حتی عده‌ای به غلو متوسل شدند، که معاصرین امام حسین علیه السلام قاتل او را می‌شناختند و زمانی که شمر در کودکی در کوچه‌های مدینه گام برمی‌داشت، مردم می‌گفتند: «هذا قاتل الحسین» این فرد، قاتل حسین است! و برای اثبات این باطل، دروغ‌ها بافته‌اند. اما دور از همه فلسفه‌بافی‌ها، حرکت رهبر از نظر قرآن کریم، شکل دیگری دارد. گاهی اصلاح را از بالا شروع باید کرد، مانند داستان موسی که خداوند به او فرمود:

﴿أَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ [طه: ۲۴].

یعنی: «به طرف فرعون برو که او طغیان کرده است».

زمانی نیز به رهبر امر می‌شود که اصلاح را از خانواده و اطرافیان خود شروع کند، چنانکه پیامبر اسلام چنین کرد. امام حسین هم برای اصلاح و دفع فساد، از پایین حرکت می‌کند و به مردمی اتکا می‌کند که گفته بودند همه در کنارش هستند. اما مردم در حرکات اصلاحی، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول: کسانی هستند که قبل از وقوع فاجعه، بیدار می‌شوند و به مقابله می‌پردازند، یعنی قبل از پیش آمدن انحراف جامعه، به جلوگیری از آن می‌پردازند و حتی کوشش می‌کنند تا از گناه دیگران جلوگیری کنند.

دسته دوم: صبر می‌کنند تا انحراف صورت بگیرد و بعد به فکر چاره می‌افتند و در جریان چاره‌جویی، توبه می‌کنند.

دسته سوم: پس از وقوع جرم هم بیدار نمی‌شوند و انحراف و گناه را ادامه می‌دهند و این دسته افراد، خطرناکترین عناصر جامعه می‌باشند.

شک نیست که امام حسین و یارانش جزء دسته اول قرار داشتند (هرچند امکان حرکت و جنبش برای جلوگیری از وقوع انحراف نداشتند)؛ توابین بعد از امام حسین جزء دسته دوم بودند. توابین گفتند: "ما فرزند رسول خدا ﷺ را دعوت کردیم که حکومت ظلم را از بین ببریم؛ با نماینده او هم بیعت کردیم، اما از یک حکومت ضعیف ترسیده و در خانه نشستیم؛ در حالی که جمعیت اولیه ما صدها برابر دشمن بود". این گروه، پس از شهادت امام حسین علیه السلام به رهبری «سلیمان بن صُرَد خزاعی» قیام کرده و از ابتدا پیمان بستند که برای دفع ظلم قیام کنند تا شاید آمرزیده شوند و حدود ۶۰۰۰ نفر آن‌ها کشته شدند. در این دسته، عده زیادی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نیز حضور داشتند. گروه توابین با هدف کشته شدن جلو نرفتند، بلکه مشتاقانه خواستار پیروزی تا سرحد مرگ بودند، چنانکه در مقتل لوط بن یحیی به نقل از طبری (ج ۴ - ص ۶۶۴) می‌نویسد: "توابین شرط دست کشیدن از جنگ را، تحویل عبیدالله زیاد، خلع عبدالملک مروان از حکومت و انتقال حکومت به اهل بیت پیامبر اعلام کردند".

منطق دسته سوم این است که می‌گویند: "ما طرفدار برنده هستیم، هرکس پیروز و حاکم شد، ما به سوی او می‌رویم!" به قول مشهور، طرفداران «حزب باد» هستند و شعارشان این است که حق با غالب است. در این دسته، همه فاسدها، بی‌هدف‌ها و چاکر پیشه‌ها جمع هستند. تا دیروز، مرید آن قُلُدَّران بوده و امروز برده این زورمندانند. این دسته، خود را زرتک‌های روزگار قلمداد می‌کنند و به خیال خود سر همه کلاه می‌گذارند!

سخن امام حسین علیه السلام با گروه بیدار جامعه آن زمان (یعنی شیعیانش) بود که گفته بودند علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.

یکی از نکته‌های عجیب نهضت امام حسین علیه السلام و یارانش در این مسئله نهفته است که با آنکه از قرائن فهمیده بودند به سوی مرگ می‌روند و حتی در آخرین روز که چند قدمی بیش با مرگ فاصله نداشتند، بهترین و به یادماندنی‌ترین جملات را به زبان آوردند. امام حسین در شب عاشورا در جمع یارانش می‌گوید: "خداوندا! تو را ستایش می‌کنیم که ما را

به نبوت گرامی داشته‌ای، و به ما قرآن آموختی و ما را در دین فقیه و فهیم کردی؛ برای ما گوش شنوا و چشم بینا و دل بیدار قرار دادی؛ پس خداوند! مرا از سپاسگزاران نعمت‌هایت قرار ده".

اما آن‌ها که این حرکت تاریخی را خارج از تعالیم قرآن بررسی می‌کنند، هر قول خلاف عقل را در مورد آن می‌پذیرند، چنانکه در صحیفه سجادیه، که از کتب معتبر شیعه است و حتی سندش را هم معتبر می‌دانند، در مقدمه‌اش این حدیث را اضافه کرده‌اند که:

«قال أبو عبد الله عليه السلام: مَا خَرَجَ وَلَا يُخْرَجُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا أَحَدٌ لِيُدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يُنْعَشَ حَقًّا إِلَّا أَصْطَلَمَتْهُ الْبَلِيَّةُ؛ وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا». یعنی: تا قیام قائم ما، هر کس از خانواده ما حرکت و جنبشی برای از بین بردن ظلم و یا احقاق حقی (براندازی حکومت‌های باطل) در گذشته کرده یا در آینده بکند، بی‌نتیجه بوده و جز غم و اندوه بر ما چیزی اضافه نمی‌کند.

آیا می‌توان باور کرد که امام صادق عليه السلام که جدش جان خود را در راه مبارزه با حکومتی باطل فدا کرد، چنین جمله‌ای بگوید؟ آیا باید عمل امام حسین عليه السلام را پذیرفت یا اینگونه احادیث دروغین را؟

در ماجرای عاشورا دستگاه آفرینش به وظیفه خود عمل کرد. در فاصله کوتاهی بعد از آن، از همه کسانی که به نوعی در ماجرای عاشورا دست داشتند، انتقام گرفته شد. مرگ یزید در اثر بیماری مهلک، پس از دو سال پیش آمد و معاویه دوم پسر یزید، به مدت ۴۰ تا ۵۰ روز حکومت را به دست گرفت. وی سرانجام بر منبر رفت و در سخنرانش بر گریه کرد و بدون تعیین جانشین، حکومت را رها کرد. مروان حکم که مرد سیاست و دنیا بود به او گفت: "پس کار حکومت را چون عمر به شورای مسلمین واگذار کن". معاویه دوم با غضب به او پاسخ داد: "مردم خود می‌دانند چه کنند". سپس به سمت بیت المقدس رفت و مانند دیگران به زندگی عادی پرداخت.

سرانجام از گروه ستمگران، جز لعن و نفرین در تاریخ چیزی نماند و آن به ظاهر شکست‌خوردگان جنگ کربلا - حسین و یارانش - روسپیدان تاریخ شدند.

قسمت یازدهم:

دفاع مداحان مذهب و سکوت علمای دین

در اثر تکرار مراسم عاشورا و تداوم روضه‌خوانی و سینه‌زنی، رفته رفته مذهب‌یون یقین کرده‌اند که دینداری، یعنی حضور در اینگونه مراسم و ادعا می‌کنند که دیندارند. البته قرآن کریم نیز تایید می‌کند که آن‌ها دیندارند، اما دینی ساخته و پرداخته خودشان.

مشرکان قریش نیز ادعا می‌کردند که ابراهیم‌زاده‌اند و خانه کعبه، معبد بزرگشان بود و بر گرد آن طواف می‌کردند. مشرکان تصور داشتند که با برپایی آن مراسم، غسل کرده و پاک می‌شوند، و می‌گفتند: "خدا هیچ شریکی ندارد مگر آن شریکانی که خود قبول کرده است." و با این سخنان، به یهودیان فخر می‌فروختند (چنانکه امروزه مذهب‌های ما به دیگر مسلمانان فخر می‌فروشد، و خیال می‌کنند که گل سر سبد مسلمانان هستند).

اما چون قرآن نازل شد، به آن‌ها (قریشیان) پیام داد که شما مشرک هستید، نه شرک در خالقیت، بلکه گرفتار شرک در عبودیت شده اید، به دلیل آن که «دین خالص» ندارید و قرآن می‌فرماید:

﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾

یعنی: «(بدان که) دین خالص فقط برای خداست».

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾

«آن کسانی که اولیایی غیر از خدا برای خود گرفتند، (و آن‌ها را عبادت می‌کنند، چنانکه مذهب‌های امروز بر هر قبری و حرمی طواف می‌کنند) می‌گویند:»

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].

«ما این‌ها را عبادت نمی‌کنیم، مگر آن که ما را به خدا نزدیک می‌کنند».

ولی خداوند آنان را مشرک به حساب می‌آورد.

رضای خدا کجاست؟ مراسمی که برخلاف تعالیم قرآن به نام دین صورت می‌گیرد، نه

دین، بلکه ساخته و پرداخته خود مردم است، زیرا دیانت الهی در عبادت انحصاری خدا

خلاصه می‌شود و از این جهت است که در مراجعه به قرآن کریم، کوچکترین اثری از این مراسم دیده نمی‌شود:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ ﴿۸۹﴾

[النحل: ۸۹].

یعنی: «ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که تکلیف هر چیزی را (به لحاظ دینی) روشن می‌کند و تا هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان باشد».

آری، خداوند در قرآن می‌فرماید که ما تکلیف هر امر دینی را برای شما روشن کرده‌ایم و مطالب مهم را هم مرتب تکرار می‌کند و کوچکترین اثری از روزه‌خوانی و دو ماه دیوارها را سیاه‌پوش کردن و بر سر و سینه‌کوبیدن، در قرآن نیست. قرآن کریم تایید نمی‌کند که هرگاه انسان، بزرگی را از دست داد، خود را زخم زند و هر سال هم این کار را تکرار کند.

منطق کسانی که خواستار پیام اصلی دین نیستند، این است که ما گناهکاریم، عزاداری می‌کنیم تا شاید حضرت سید الشهداء نزد خدا از ما شفاعت کند و گناهمان بخشیده شود (از ما گنه و از تو شفاعت).

در حالی که این تصور مسیحیان است که می‌گویند: "حضرت مسیح به دار آویخته شد تا هر که به او ایمان آورد و محبت او را در دل بگیرد، مسیح گناهان او را برمی‌دارد. دروغگویان برای جلب قلوب پیروان خود، این عقاید را از زبان ائمه یافته و نتیجه را هم به خدا نسبت داده‌اند. اما در مطالعه و کاوش‌های قرآنی، نه تنها تأییدی بر این تخیلات دیده نمی‌شود، بلکه ضد آن مشهود است.

﴿قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ ﴿۶۹﴾ [یونس: ۶۹].

یعنی: «بگو! کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند هرگز رستگار نمی‌شوند».

یکی از آشنایان که باغی در لواسان داشت، دوست مهندس خود را از ایتالیا به ایران دعوت کرده بود. با او در باغ بودند که مشکلی پیش می‌آید. پس او را آنجا رها کرده و به تهران می‌آید. مدتی نمی‌گذرد که می‌بیند مهندس ایتالیایی هم به تهران آمده و می‌گوید که مردم قیام کرده‌اند و خیلی عصبانی هستند، پیراهن‌هایشان را به کمر بسته و خود را

می‌زدند!! من هم فرار کردم (او مراسم سینه‌زنی عاشورا را دیده بود). به راستی ما اگر بخواهیم اسلام را به دنیا معرفی نماییم و مردم را به دین راستین خدا دعوت کنیم، آیا باید این حرکات را ارائه دهیم؟!

در کلیساهای مسیحیان، در روز به دارآویختن حضرت مسیح (از نظر آنان) کشیش بزرگ یک صلیب به دوش می‌کشد و کشیش‌های دیگر به دنبال او به راه می‌افتند و نوحه می‌خوانند. مشابه این مراسم را ما شیعیان از آنان تقلید کرده‌ایم، با این تفاوت که از صلیب واحد آنها، چندین صلیب ساخته ایم و بر دوش می‌کشیم و نام آن را هم «علم» گذاشته ایم. افتخار مردم هر محله این است که تیغه علمشان بیشتر از محله دیگر است! این نوع مراسم، از یکسو تنفر روشنفکران را برمی‌انگیزد و از سوی دیگر، دستاویزی به دست دشمنان برای تبلیغ علیه اسلام داده است.

۱۴۰۰ سال است شیعیان هم برای امام حسین عزاداری می‌کنند و هم برای آن حضرت جشن تولد می‌گیرند. هرگاه گفته شود که شاگرد ممتاز رسول خدا ﷺ حضرت علی علیه السلام بود، چرا در دوران حکومتش با آن که بیت المال و غنائم را در اختیار داشت هیچگاه برای پیامبر جشن تولد یا سوگ وفات نگرفت و چرا این مراسم را برای خود به پا نکرد، جوابی ندارند. اگر تمام کتب تاریخی را بررسی کنیم، کوچکترین جای پای این نوع بدعت‌ها نمی‌یابیم.

از زمانی که مذهبی‌ها از امامان، موجودات فوق انسان ساخته‌اند، سرمشق بودن آن بزرگان از دست رفته است. مانند آن که مسابقه‌ای بین یک دوچرخه سوار و یک هواپیما بگذارند. از آنجا که تناسبی بین آن دو نیست، طبعاً نتیجه معلوم است که کدامیک از طی مسیر درمی‌ماند، امام حسینی که به قول خرافاتی‌ها می‌تواند با یک حرکت جهان هستی را دگرگون کند، نمی‌تواند الگوی انسان‌های عادی باشد. اگر خداوند می‌فرماید که فرشتگان سرعتی بیش از نور دارند و بسیاری از کارها را می‌توانند انجام دهند که انسان‌ها نمی‌توانند، آیا از ما توقع هست که به دنبال آن‌ها برویم؟! بنابراین، وقتی از ائمه موجودات فوق بشری ساختیم، امامت آن‌ها گم می‌شود.

این سینه‌زدن‌ها، در هر گوشه از این سرزمین شکل و نوع خاصی به خود گرفته است: در جنوب دست در کمر هم می‌چرخند؛ در آذربایجان با ضربه پا و دست؛ در لرستان خاک و کاه بر سر می‌ریزند و در هر کوی و برزنی رقص خاصی را انتخاب کرده‌اند. تاریخ، هیچ مدرک صحیح و دلیل خردمندانه‌ای برای این حرکات نشان نمی‌دهد.

شاید بتوان سرآغاز عزاداری‌های نامشروع امروزی را در این قضیه جستجو کرد که حکومت بنی‌امیه جهت سرپوش گذاشتن بر جنایات خود، با تبلیغ، روز قتل امام حسین را روز عید و روز برکت جلوه می‌داد و مثلاً می‌گفتند: "روز عاشورا روزی است که خداوند توبه حضرت آدم را پذیرفت؛ روزی است که کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت؛ روزی است که دریا بر موسی علیه السلام شکافته شد"^(۱).

به تدریج گروه‌های آگاه جامعه به جبهه‌گیری در مقابل آن افکار و اعمال پرداختند و در مدح آن بزرگان، شعرها سرودند و سپس کار به افراط کشیده شد و از این میان، کم‌کم عزاداری و گریه شکل گرفت.

متأسفانه، مردم به صحت و منطق عمل توجهی ندارند و برحسب عادت، مداحی و عزاداری و روضه‌خوانی را به عنوان سنت پذیرفته‌اند. مثلاً هیچ کس نمی‌پرسد حجله‌ای که در عزاداری‌ها بر هر کوی و برزنی می‌گذارند چه فلسفه‌ای دارد. گروهی معتقدند که حجله دامادی قاسم است، اما با کمی دقت مشاهده می‌شود، همان تاج شاهنشاهی است که از آیین زرتشتیان برداشته و به مراسم عزاداری ما ایرانیان هدیه کرده‌اند!

اگر روزگاری برسد که روضه‌خوان‌های ما عادت به حقیقت‌گویی پیدا کنند و مبنای هر بدعتی آشکار شود، کم‌کم چهره حقیقی دین هویدا می‌شود و مذهب موروثی کنار می‌رود. به قول دکتر شهیدی، نگارش و ثبت وقایع عاشورا ۲۶۰ سال بعد از آن آغاز شد و طبعاً نقل سینه به سینه آن واقعه، پس از ۶ تا ۷ نسل، دستخوش تغییرات عظیمی گردید. بنابراین، آنچه که امروز روضه‌خوان‌های ما نقل می‌کنند، ساخته و پرداخته دکان ذهنی خود آن‌هاست، نه واقعیات تاریخی.

به قول دانشمند فقید، مرتضی مطهری، قهرمان تحریف حقایق، یهودیان بوده‌اند که قرآن کریم این سخن را تایید می‌کند:

﴿فَبِمَا نَقَضْتَهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَلْسِيَةً يَحِرفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَتَسُوا حَظًا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ﴾ [المائدة: ۱۳].

«پس به (سزای) پیمان شکنی‌شان آنان را از رحمت خویش دور کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم، کلمات خدا را از جایگاه خود منحرف می‌کنند و بخشی از آنچه را که به آن پند داده شدند فراموش کردند».

اما تحریف یهودیان با برنامه و به قصد ضایع کردن اسلام بود. شیعیانی که باید قاعدتاً علاقه‌مند به دیانتشان بوده به دنبال ضایع کردن اسلام و امامان نباشند، چرا این تحریف‌ها را آوردند؟

مثلاً می‌گویند:

روزی حضرت امیر بالای منبر خطبه می‌خواند، امام حسین گفت: "بابا! من تشنه هستم". حضرت فرمود: "کسی برای او آب بیاورد". اول کسی که برخاست حضرت عباس بود که رفت و با ظرف آبی روی سر بازگشت. بعد روضه‌خوان می‌گوید: "حضرت امیر چون او را دید، اشکش جاری شد. مردم پرسیدند: "چرا گریه می‌کنی؟" از اینجا روضه‌خوان وارد صحنه کربلا می‌شود. در حالی که حضرت امیر فقط در دوران خلافتش بالای منبر می‌رفت و امام حسین هم آن زمانی مردی ۳۳ ساله بود که می‌توانست خود برای رفع تشنگی‌اش اقدام کند، نه آنکه در آن سن و سال بگوید: بابا! من آب می‌خواهم!!

آیا چنین سخنانی اهانت به دین و امامان نیست؟

روضه‌خوان می‌گوید: "لشکر عمر سعد یک میلیون و ششصد هزار نفر بود و امام حسین سیصد هزار نفر را کشت". دیدند قضیه خیلی خراب می‌شود، گفتند: "روز عاشورا ۷۲ ساعت بوده!" (این مطلب را ملاً آقا بندری «در اسرار الشهادة» آورده، در حالی که کوفه شهری تازه تأسیس بود که به دستور عمر بن الخطاب در نزدیک ایران ساخته شد و کل جمعیت آن شاید به هشتاد هزار نفر نمی‌رسیدند).

مرحوم مرتضی مطهری فریاد برآورد که: "تاریخ عاشورا از زنده‌ترین و مستندترین تاریخ‌هاست، آنچه امروز از حادثه کربلا می‌شنویم تحریفاتی است که معلول حس اسطوره‌سازی ما ایرانیان است (یعنی حقیقت ندارد) و متأسفانه همه تحریفات را دوستان انجام داده‌اند. این تمایل انحرافی بشر است که به جای حقیقت‌جویی، به سوی اسطوره‌سازی و افسانه‌سرایی می‌رود".

حاجی نوری در کتاب «لؤلؤ مرجان» اشاره می‌کند که عده‌ای گفتند که موضوع امام حسین و گریه برای او، ثوابش آنقدر زیاد است که از هر وسیله‌ای می‌شود در این راه استفاده کرد، چنانکه در مکتب ماکیاول، هدف وسیله را توجیه می‌کند. پس شیپور می‌زنیم، طبل می‌زنیم، به مردان لباس زنانه می‌پوشانیم و برای قاسم در میدان جنگ، جشن عروسی می‌گیریم و اینگونه کارها برای هدف ثواب، اشکالی ندارد.

دینداران می‌گویند: "ما وظیفه نداریم در گذشته‌های تاریخ زندگی کنیم، از تاریخ به اندازه‌ای باید بهره گرفت که نیاز امروز را برطرف کند و بیش از حد، وارد جزئیات تاریخی شدن، یعنی زندگی در گذشته، که عبث است و آدمی را از مسئولیت «حال» باز می‌دارد".

پیام نهضت عاشورا را باید از تاریخ قطعی با توجه به آموزش‌های قرآن گرفت. هدف قرآن نیز رساندن پیام اصلی هر قضیه است و وارد جزئیات نمی‌شود.

در صحنه عاشورا، همه اصحاب شهید شدند و مجال نیافتند تا جزئیات حادثه را شرح دهند. روایاتی هم که از امام سجاد نقل کرده‌اند، از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کند. پس این همه روایات از دهان چه کسانی نقل شده است؟ آیا غیر از سربازان یزید و قاتلین امام حسین علیه السلام در آن صحنه کسان دیگری هم بوده‌اند؟ آیا سخن یزیدیان هم اعتبار دارد؟

یکی از بزرگان پیشین که به مبارزه با بدعت‌ها برخاست، «آیه الله سید محسن امین عاملی» از علمای شیعه لبنان بود. او در کتاب «أعیان الشیعه» جلد دهم ص ۳۶۳ می‌نویسد: "قمه زنی، نواختن طبل و شیپور و اعمالی از این قبیل، در مراسم عزاداری حسینی، به حکم عقل و شرع حرام است و زخمی کردن سر، که نه سود دنیایی دارد و نه اجر آخروی و ایذاء

نفس است، خود حرام است. با این اعمال شیعه، اهل بیت را در انظار مردم مورد تمسخر قرار داده و آن‌ها را وحشی قلمداد می‌کنند. شکی نیست که این اعمال، ناشی از وسوسه‌های شیاطین بوده و موجب رضایت خدا و پیامبر خدا و اهل بیت اطهار نیست و البته تغییر نام این اعمال، در ماهیت و حکم شرعی آنها، که حرمت است، تغییری نمی‌دهد و من هیچوقت در این مراسم که توسط کنسولگری ایران در مقام سیده زینب در دمشق برگزار می‌شود، شرکت نکرده‌ام و مردم را هم از شرکت در آن‌ها نهی نموده‌ام."

البته نظر نامبرده را اولین بار جلال آل احمد با نام «عزاداری‌های نامشروع» در سال ۱۳۶۸ چاپ کرد. او می‌نویسد: "در عزاداری‌ها اموری را وارد کرده‌اند که نه تنها تمام مسلمانان، بلکه تمام ملل دیگر این اعمال را ننگین و زشت می‌دانند، اموری که قرآن و اخبار آن‌ها را نهی کرده است. در این عزاداری‌ها، اخبار نادرست و کذب که دروغ‌بودن آن‌ها از روز روشن‌تر است گفته می‌شود، اخباری که نه در کتابی نوشته شده و نه در جایی نقل شده است. با این وجود، شب و روز بر سر منابر و در مجالس بدون مانع تکرار می‌شود. آزار نفس و صدمه‌زدن بر بدن، بر سر و سینه زدن، قمه «شاخ حسینی» - که حرام‌بودن این امور عقلا و نقلا ثابت است - جیغ کشیدن، فریادهای بلند زنان، نعره‌های وحشیانه مردان و نظایر این اعمال، موجب هتک حرمت فوق العاده دین شده و زشتی این اعمال، وقتی بیشتر می‌شود که آن‌ها را به پای دین می‌گذارند. در عین حال، از هیچکدام از ائمه ما روایت نشده که به پیروان خود اجازه چنین کارهایی را داده و یا خود ایشان به این کارها برخاسته باشند و یا در زمانشان علناً یا مخفیانه کسی یا کسانی را به این کارها کشانده باشند و در ملاء عام آبروی اسلام و تشیع را برده باشند. اگر این امور به راستی ثواب دنیا و آخرت را داشت، سزاوار بود که علما و فقها نیز به آن مبادرت کنند و خود پیش‌قدم شوند، کفن بپوشند و دهل و شیپور به دست گرفته پیشاپیش همه بر سر و کله خود بکوبند و

دیگران را نیز به این کارها تشویق کنند، زیرا علما و فقها بیش از همه شایسته کسب ثواب بودند. ولی اکنون که آن‌ها این کارها را نمی‌کنند چرا دیگران علم برداشته‌اند؟"^(۱).

آری، مذهبی‌های امروز، زنجیرزدن، علم برداشتن و قمه‌زنی را که با قوانین شرع و سفارش بزرگان ناسازگار است، ملاک نجات می‌شمردند و حادثه عاشورا را با مبانی غلط در فلسفه فکری خود جای داده خرافات و بدعت‌های زیادی پرورانده‌اند و می‌گویند: ما با این مراسم نظر شفیع را به سوی خود جلب می‌کنیم و سرانجام از طریق او به بهشت می‌رویم! در حالی که بهشت را اعمال نیک آدمی به ارمغان می‌آورد نه بر سر و سینه‌کوفتن برای بهشتیان!

تعالیم دین خدا را به دست بی‌سوادترین مبلغین، که مداحان باشند، داده‌اند. اینان با فراگرفتن چند بیت شعر، فرهنگ دینی یک جامعه را در دست گرفته و از این راه امرار معاش می‌کنند و معرکه‌گیر حسینی‌ها و مساجد شده‌اند. پیامبر خدا ﷺ درباره مداحان فرموده است:

«احثوا التراب في وجوه المداحين». (وسائل الشیعة / ج ۱۲)

یعنی: «بر چهره مداحان خاک بپاشید».

بارها دیده‌ایم افراد فاضلی تعالیم دین خدا را به مردم عرضه می‌کنند، ولی ناگهان سرمایه‌دار مقدس نمای چاپلوسی دست در دست مداح دکانداری جلوه آمده و می‌گوید: "این آقا مردم را بهتر به حال می‌آورد!" آیا هیچ پرسیده‌اید این اشعاری که در مراسم حسینی برای مردم می‌خوانند، از چه شاعری است؟ آیا از بزرگان شعر و ادب این سرزمین است؟ آیا افزایش‌دهنده ایمان مسلمین است و کمال به بار می‌آورد؟ یا به قول مرحوم علی شریعتی، هدیه استعمار از کانال کلیسای غرب به مراسم حسینی است؟

۱- البته در ایران بزرگانی چون مرحوم شریعت سنگلجی، مرحوم خرقانی، علامه برقعی، مرحوم قلمداران

و مرحوم یوسف شعار، در مبارزه با این بدعت‌ها پیش قدم بوده‌اند.

عالم دینی راه سکوت اختیار می کند و مداح مذهبی میدان را در دست می گیرد. شیخ عباس قمی در کتاب «منتهی الآمال» می گوید: "با شهیدشدن امام حسین، آسمان قرمز شد، چنانکه هر سنگی را برداشتند زیر آن خون بود" و امثال اینگونه افسانه‌ها! امروز اگر بخواهیم پیرو اکثریت مذهبی جامعه باشیم، مصداق این آیه قرآن خواهیم بود که می فرماید:

﴿وَإِنْ تَطَّعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۶].

یعنی: «و اگر اکثر مردم روی زمین را اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند آن‌ها جز در پی گمان نمی روند».

ایکاش می شد به همه سینه‌زنان و برپاکنندگان مراسم عاشورایی پیام داد که: "اگر در پی نجات خود هستید، باید بدانید که دین، یک عقیده است و عقیده را باید از مأخذش کسب کرد. مأخذ عقیده دینی ما، قرآن، کتاب خداست و در کتاب خدا اینگونه مراسم جایی ندارد. البته مذهب هم یک عقیده است. اما عقیده مذهبی، میراث انسان‌ها است و هیچ میراث انسانی‌ای، مایه نجات آدمی نیست.

دین اسلام، پیروانش را به بینش، آگاهی و به کارگیری عقل می خواند، اما مذهب امروزی، پیروانی احساسی و متعصب را می پسندد که به دور از فکر و تحقیق‌اند؛ بازیچه دست مرادها می شوند به سادگی گول می خورند؛ باور می کنند که تنها عشق و محبت به امام حسین (بدون عمل) مایه نجات انسان است!

در مذهب مسیحیت هم، چنانکه گفتیم، مسیحیان نجات خود را در گرو عشق به مسیح صلی الله علیه و آله قرار داده‌اند، یعنی در آن مذهب، فلسفه خلقت در علاقه به نوع خود خلاصه می شود.

آیا هیچ تشابهی بین این دو دیدگاه نیست؟

هنوز مذاهب، به خصوص نوع شیعی آن، باور ندارند که شرایع آمده‌اند تا انسان به سوی گناه گام بر ندارد، نه آنکه مرتکب گناه بشود و سپس برای بخشش، سراغ دستگاه پارتی بازی برود! علی صلی الله علیه و آله که شیعیان خود را پیرو آن حضرت می دانند، به هنگام غسل و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله در نهایت غم و اندوه فرمود:

«ولو لا أنك أمرت بالصبر ونهيت عن الجزع لأنفدنا عليك ماء الشؤون»^(۱).

یعنی: «اگر امر به شکیبایی و نهی از ناله و فریاد و فغان نفرموده بودی (ای پیامبر) هرآینه در فراق تو سرچشمه‌های اشک چشم را، با گریه بر تو خشک می‌کردیم». حال آیا سزاوار است ما در غم حسین علیه السلام دست به کارهایی بزنیم که علی علیه السلام در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله نکرد؟ اصولاً در دین و مذهب، دو فلسفه فکری متضاد مطرح است. دین در میدان عمل، شخصیت‌ها را می‌پروراند که در مقابل بدعت‌ها و نیرنگ‌ها می‌ایستند، به جای آنکه مانند امام حسین، در کربلا حضور داشته باشیم، به سینه‌زدن و عزاداری‌ها اکتفا می‌کنیم، و آخرت را نه در عمل دنیایی، بلکه در شفاعت، و شفاعت حسین را نه در طریق او، که در اشک برای او می‌جویند. از اینجا جامعه‌ای پدید می‌آید که مردمانش همواره با دعای توسل در بهشت خیالی زندگی می‌کنند! یکی با چند قطره اشک و دیگری با قراردادن کمی تربت حسینی در کفنش و سومی با رساندن خود به حرمش، تصور می‌کنند به فیض بزرگ رسیده‌اند. در چنین اوضاعی، مداحان و معرکه‌گیران و قبرفروشان و تعزیه‌گردان‌ها، پیام آور بهشت جلوه می‌کنند، در حالیکه این نوع بهشت (بهشت خیالی) خدایی مطیع انسان دارد و پیام دین، به دست پروردگان چنان بهشتی اینست که:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَلًا﴾ [الکھف: ۱۰۳].

یعنی: «بگو آیا می‌خواهید شما را از زیانکارترین مردم در عمل خبر دهیم؟»

﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ [الکھف: ۱۰۴].

یعنی: «کسانی که کوشش آن‌ها در زندگانی دنیا به گمراهی رفته و گمان می‌برند که کار نیکی می‌کنند».

اما دین، بهشت دیگری را نوید می‌دهد که جایگاه اهل عمل است که در روز رستاخیز

گویند:

۱- نهج البلاغه، ص ۷۷۲، خطبه ۲۲۶، ترجمه فیض الإسلام - جلاء العیون مجلسی جلد ۱ ص ۹۵ چاپ تهران.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ

الْعَمَلِينَ ﴿٧٦﴾ [الزمر: ۷۳].

یعنی: «ستایش خدایی را که وعده‌های لطف و رحمتش را بر ما محقق فرمود و ما را وراثت سرزمین بهشت گردانید، تا هر جای آن که بخواهیم منزل گیریم، پس چه نیکوست اجر عمل‌کنندگان».

قسمت دوازدهم:

دلایل مخالفین و موافقین در سینه و زنجیرزدن و قمه‌زنی

برخی از مذهبی‌ها قمه‌زنی را چنین توجیه کرده‌اند، گویند: "چون حضرت زینب علیها السلام در کجاوه‌ای نشسته بود و سر بریده برادرش حسین علیه السلام را دید، سر را به چوب کجاوه زد و شکست. پس ما هم با قمه‌زدن، با او و اسرای کربلا هماهنگی و ابراز همدردی کنیم." در برابر این گفته سؤالات زیر مطرح می‌شود که:

۱- آیا زینب علیها السلام جزء معصومین بود؟ مسلماً خیر، زیرا معصومین از نظر شیعه امامیه فقط ۱۴ نفر بودند که زینب علیها السلام جز آن‌ها نبوده است.

- پس آیا عمل حضرت زینب برای مردم حجت است؟ مسلماً خیر، بنابراین او (به فرض صحت حدیث) فقط از خود بیخود شده بود و انتظار عمل به مثل، از کسی نمی‌رود.

۲- چرا آیات الهی را نادیده بگیریم که می‌فرماید:

﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ [البقرة: ۱۹۵].

یعنی: «خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید».

﴿وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ۷۸].

یعنی: «خدا در دین بر شما سختی قرار نداده است».

امام صادق می‌فرمود:

«كونوا لنا زينا ولا تكونوا علينا شيناً».

یعنی: «برای امت ما زینت آفرین باشید نه موجب سرافکندگی».

آثار نبوی:

۱- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «النياحة من عمل الجاهلية» (کتاب من لا

يحضره الفقيه، اثر شیخ صدوق، از علمای شیعه، جزء ۴، صفحه ۳۷۶).

یعنی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نوحه‌خوانی از عمل دوران جاهلیت است».

۲- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ليس منا من ضرب الحدود وشق الجيوب».

(کتاب مسکن الفؤاد، اثر شهید ثانی، از علمای بزرگ شیعه، صفحه ۱۰۸).

یعنی: پیامبر خدا فرمود: «از ما نیست کسی که (در هنگام مصیبت بر گونه‌ها بزند و گریبان‌ها پاره کند)».

۳- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ضرب المسلم بيده على فخذة عند المصيبة

إحباط لأجره». (فروع کافی)، اثر شیخ کلینی، از علمای شیعه، ج ۱ صفحه، (۲۲۴).

یعنی پیامبر خدا فرمود: «مسلمان چون به هنگام مصیبت، با دست خویش بر ران خود بکوبد اجرش نابود می‌شود». (زیرا اینگونه اعمال مخالف صبر است، صبری که خداوند رحمان در قرآن بسیار بر آن سفارش کرده است).

۴- أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: «لعن الله الخامشة وجهها والشاقة جيبها

والداعية بالويل والثبور». (مسکن الفؤاد، صفحه ۱۰۸).

یعنی: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «خدا لعنت کند زنی را که چهره‌اش را در مصیبت خراش دهد و گریبان‌ش را بدرد و فریاد و فغان بردارد».

۵- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ليس منا من خلق ولا من سلق ولا من

خرق ولا من دعا بالويل والثبور». (مسند زید بن علی بن الحسین عليه السلام صفحه ۱۷۵).

یعنی پیامبر خدا ﷺ فرمود: «از ما نیست کسی که به هنگام مصیبت سر را بتراشد و صدای خود را بلند کند و گریبان بدرد و فغان بردارد».

آثار اهل بیت عليهم السلام:

به پیروی از رسول خدا ﷺ، خاندان وی با رفتاری که مردم ناآگاه و جاهل به هنگام

سوگواری انجام می‌دادند به مخالفت برخاسته و راه پیامبر اکرم عليه السلام را گوشزد می‌کردند:

۱- قال أمير المؤمنين علي عليه السلام: «ينزل الصبر على قدر المصيبة ومن ضرب على فخذة عند

المصيبة حبط أجره». (نهج البلاغه، ترجمه فیض، صفحه ۱۱۴۳).

یعنی: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «صبر به اندازه مصیبت به انسان می‌رسد (هر قدر مصیبت سنگین‌تر باشد، خداوند به انسان بردباری بیشتری می‌دهد) و کسی که در مصیبت بر ران خود بکوبد اجرش تباه می‌شود».

۲- إن أبا عبد الله الحسين عليه السلام قال لأخته زينب عليها السلام: «يا أختيه! إني أقسمت عليك فأبري قسماً لا تشقي علي جيباً ولا تخمشي علي وجهاً ولا تدعي علي بالويل والثبور إذا أنا هلكت». (کتاب الارشاد، اثر شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۷)

یعنی ابا عبدالله الحسین علیه السلام به خواهرش زینب علیها السلام فرمود: «خواهرجان! من تو را سوگند دادم و تو به سوگند من وفادار باش که چون من کشته شدم، بر من گریبان چاک مده و چهره مخراش و در مرگ من، واویلا (خدایم مرگ دهد) مگو».

۳- قال أبو جعفر الباقر عليه السلام: «أشد الجزع الصراخ بالويل والعويل ولطم الوجه والصدر وجز الشعر عن النواي ومن أقام النواحة فقد ترك الصبر وأخذ في غير طريقه». (فروع کافی، جلد اول، صفحه ۲۲۲).

یعنی: ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: «شدیدترین شکل بی‌تایی نمودن (در وقت مصیبت) آن است که فریاد واویلا کنند و به صورت و سینه بزنند و موی جلوی سر را بتراشند، و کسی که نوحه‌خوانی برپا دارد، البته شکیبایی را ترک کرده و راهی جز راه صبر در پیش گرفته است».

دلایل طرفداران:

طرفداران متوسل به دو مجوز برای سینه‌زنی و زنجیرزدن شده‌اند:

اول آن که می‌گویند: "این مراسم نمونه‌ای از «تعظیم شعائر الهی» و نشانه بزرگداشت ائمه اطهار است". جواب آن است که بزرگداشت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او هرگز نباید از طریق کارهایی صورت گیرد که خود ایشان نهی کرده‌اند و اعمال مزبور را از سنن جاهلیت شمرده‌اند. این نوع اعمال، «شعائر الله» نیست، بلکه «شعائر الناس» است یعنی بدعت‌هایی است که مردم از خودشان ساخته‌اند، نه چیزهایی که خدا مقرر داشته است!

دوم آنکه می‌گویند: "در حدیث آمده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «لقد شققن الجيوب ولطمن الحدود الفاطميات على الحسين بن علي عليهما السلام وعلى مثله تلطم الحدود وتشق الجيوب».

یعنی: «دختران فاطمه زهراء علیها السلام برای حسین بن علی علیه السلام گریبان خود را پاره کردند و بر گونه‌های خویش زدند و برای کسی همانند حسین علیه السلام جایز است که بر گونه‌ها زند و گریبان‌ها بدرند».

جواب این است که:

اولاً این حدیث از لحاظ سند مخدوش است و قابل استدلال نیست، زیرا راوی آن چنانکه در «تهذیب شیخ طوسی» آمده خالد بن سدیر می‌باشد که علمای رجال او را «مجهول» دانسته‌اند. علامه ممقانی در کتاب «تنقیح المقال» درباره وی می‌نویسد: «فهذا الرجال عندي مجهول». یعنی این مرد در نزد من ناشناخته است.

ثانیا، روایت مزبور با وصیت خود امام حسین علیه السلام به خواهرش زینب در تعارض است و لذا اعتباری ندارد.

گاهی استدلال می‌کنند که گریستن بر شهدای عاشورا جایز است، چنانکه در صدر اسلام بر حمزه سید الشهداء گریستند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را نهی نکرد.

جواب آن است که تأثر و گریه به صورت طبیعی حرام نیست، آنچه در کتاب و سنت نهی شده و حرام است، نوحه خواندن، فریادزدن، صدمه زدن به خود و بی‌تابی کردن است. تأثر و محبت که امری طبیعی است، نباید دستاویز قمه زدن، سینه‌کوبیدن و نوحه و عزاداری‌های نامشروع قرار گیرد^(۱).

آنان که بدعت‌های کوچک وارد شده در دین خدا را همواره شاهد بوده و راه سکوت اختیار کردند، عاملان اصلی بدعت‌های بزرگ امروز هستند^(۲). بدعت‌هایی که جزء سنت

۱- تاریخ نشان می‌دهد که به طور کلی بنیانگذاران مراسم رسمی عاشورا، آل بویه بودند و پیش از آن‌ها اثری از این مراسم بین مسلمانان وجود نداشت.

۲- رساله «بيان الحقيقة في جرح أبدان عند المصيبة» اثر مصطفی حسینی طباطبایی.

مردم این مرز و بوم گردیده است و اکنون، سکوت پیشگانی که حقایق را می‌دانند، اذعان دارند که ما شهمتِ شکستن این سنت‌ها را نداریم، زیرا با خون و گوشت مردم این سرزمین عجین شده است. پس ای خواننده عزیز! خود، اندیشه کن و چاره‌ای بساز.

والسلام علی من اتبع الهدی

«منابع کتاب»

ش	نام کتاب	ش	نام کتاب
۱	قرآن کریم	۲۱	تاریخ ابن کثیر
۲	سیره ابن هشام	۲۲	موطأ مالک
۳	صحیح بخاری	۲۳	العواصم من القواصم (ابوبکر بن العربی)
۴	صحیح مسلم	۲۴	زهد (احمد ابن حنبل)
۵	تفسر الدر المنثور (جلال الدین سیوطی)	۲۵	العبر (ابن خلدون)
۶	جلد اول حماسه حسینی (مرتضی مطهری)	۲۶	مقتل لوط بن یحیی (به نقل طبری)
۷	مقتل خوارزمی - جلد سوم	۲۷	نهج البلاغه (فیض الاسلام)
۸	منتهی الآمال (شهید ثانی)	۲۸	تفسیر مجمع البیان - جلد ۳
۹	تاریخ ابن عساکر دمشقی	۲۹	سیره ابن اسحاق
۱۰	رساله زینبیه (سیوطی)	۳۰	تهذیب شیخ طوسی
۱۱	اربعین سید الشهداء (قاضی طباطبائی)	۳۱	تنقیح المقال (علامه ممقانی)
۱۲	دائرہ المعارف فرید وجدی	۳۲	سیاسه الحسینیہ (ماربین آلمانی)
۱۳	روضه الشهداء (ملا حسین کاشفی)	۳۳	ریاض القدس - جلد ۲ (صدرالدین واعظ قزوینی)
۱۴	اسرار الشهداء (ملا آقا بندری)	۳۴	مقتل بحار الأنوار - جلد ۱۰ چاپ قدیم
۱۵	لؤلؤ و مرجان (حاج میرزا حسین نوری)	۳۵	ناسخ التواریخ
۱۶	شهید جاوید (صالحی نجف آبادی)	۳۶	محرق القلوب (ملا احمد نراقی)
۱۷	اعیان الشیعہ - جلد دهم (سید محسن امین عاملی)	۳۷	طوفان البکاء

۳۸	مفتاح البكاء	۱۸	دیوان خاقانی
۳۹	خطبه‌های مصطفی حسینی طباطبایی	۱۹	نگاهی به نقد حماسه حسینی استاد مطهری از صالحی نجف آبادی
۴۰	بيان الحقيقة في جرح الأبدان عند المصيبة، مصطفی حسینی طباطبایی	۲۰	رجال کَشَى